

شکنجه

کمیته ضد شکنجه سازمان ملل؛ نهادهی ناظر با امکان رسیدگی به شکایت‌های فردی

در گفت‌وگو با پروین بختیارنژاد؛ تاثیر شکنجه یک زندانی بر اطرافیان او

دکتر آزاد مرادیان: قوانین ایران تصویر روشنی از شکنجه و خشونت است

نقض قانون در برخورد با مجرمان سیاسی

بازنشر مجله ایران فردا ، شماره ۴۳ با موضوع شکنجه



گزارش تصویب یک اصل؛ ممنوعیت شکنجه

روایت آزار زندانیان در سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۰۰؛ سیاهه پدر و پسر

گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی؛ آنچه دیده‌ام

مخالف قانونی، تعزیر و...

میزگرد بررسی اثرات فشار روانی بر زندانیان؛ آنکه گفت «آری»، آنکه گفت «نه»

داستان شام شبانه نوشته رومن گاری، ترجمه ابوالحسن نجفی



حسین علی‌زاده، آهنگ‌ساز و نوازنده برجسته ایران با اشاره به وضعیت موجود کشور و ممنوع بودن خوانندگی زنان گفت: «با تمام مشکلاتی که ممکن است وجود داشته باشد، من هیچ‌گاه زانوی غم بغل نمی‌گیرم، از هیچ مسوولی خواهش نمی‌کنم به من مجوز بدهد. هیچ مسوولی در اندازهای نیست که بخواهد برای کسانی مثل ما که نیم قرن در مملکت کار کرده، مجوز بدهد. سی و سه پل نمی‌گوید اجازه بدهید من باشم؛ وقتی می‌گوییم شجریان مثل این است که می‌گوییم عالی‌قاپو یا سی و سه پل».

به گزارش موسیقی ما، وی گفت: «در همه‌ی این سال‌ها این سوال برای من وجود داشته است که چرا یک موزیسین مرد در مورد این مساله که صدای زن حذف شد، اعتراض نکرد؟ برای همین سعی کردم خودم هیچ‌وقت خودسانسوری نکنم و به همین خاطر بدون تبلیغات دست به ابتکارهایی زدم. البته بسیاری از حضور «زنان هنرمند» استفاده می‌کنند تا کار خودشان را بیشتر نشان دهند و به اصطلاح مشتری جذب کنند، اما من در «راز نو» فکر کردم می‌شود با همین قوانین اثری خلق کرد که در آن هم زن باشد و هم مرد و به این ترتیب این اثر خلق شد».

شهین‌دخت مولاوردی، معاون امور زنان و خانواده رییس‌جمهور در مورد حضور زنان در ورزشگاه‌ها گفت: «وقتی مخالفان از مراجع هزینه کردند، به خاطر احترام دولت به مراجع، تشخیص داده شد تمهیداتی رعایت شود. مخالفان این مساله تلاش کردند تا موضوع را به سمت و سوی سلسله مصاحبه‌هایی ببرند تا عملکرد معاونت امور زنان را زیر سوال برده باشند، در حالی که ما بارها اعلام کرده‌ایم که پیگیری این مساله به معنای این نیست که ما این کار را در اولویت مطالبات زنان و دختران می‌دانیم، یا اینکه سایر فعالیت‌های خود را تعطیل کرده‌ایم و صرفاً در حال پیگیری این مطالبه هستیم. بحث حضور زنان در ورزشگاه‌ها تنها بخشی از مطالبات بانوان ماست. در شرایطی که جامعه ما دچار افسردگی شده و نیاز به نشاط و شادابی دارد، پایین آمدن سن اعتیاد به ۱۳ سال و روی آوردن دختران جوان به مواد روان‌گردان برای ایجاد هیجان کاذب جای تاسف دارد. در همین راستا است که ما این برنامه‌ها را برای ایجاد شور و هیجان و نشاط در زنان و دختران کشورمان لازم دانسته و ضروری تشخیص می‌دهیم».



ششصد و پنجاه تن از فعالان مدنی و شخصیت‌های اجتماعی و فرهنگی خواستار آزادی نرگس محمدی پیش از قرار دادگاه شدند. به گزارش کانون شهروندی زنان، قرار است ۱۵ تیرماه دادگاه نرگس محمدی برگزار شود. در این بیانیه آمده است: «نزدیک به دو ماه از بازداشت نرگس محمدی، فعال حقوق بشر و حقوق زنان و انتقالش به زندان اوین می‌گذرد، آن هم برای اجرای حکمی که ۴ سال پیش صادر شده و در همان زمان نیز بنا بر تشخیص پزشکان، وی توانایی گذراندن مجازات حبس را نداشت و اتفاقاً به همین دلیل، در مردادماه ۱۳۹۱ پس از گذراندن سه ماه زندان، با قرار وثیقه ۶۰۰ میلیون تومانی برای انجام درمان به مرخصی آمد و تا پیش از بازداشت مجدد، زیر نظر پزشکان متخصص، در حال انجام درمان با نظارت معاون دادستان بود. از این رو اساساً اجرای حکم او، وجهه قانونی ندارد؛ چرا که نرگس محمدی اکنون بیش از یک سوم از حکم ۶ سال حبس اش را گذرانده و طبق قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ «آزادی مشروط» شامل حال وی می‌شود. لازم به یادآوری است که تمامی فعالیت‌های اجتماعی نرگس محمدی همواره مسالمت‌آمیز، مدنی و قانونی و نیز در جهت ارتقای جامعه مدنی و حقوق شهروندی بوده و از این رو زندانی کردن شهروندی مسوول همچون نرگس محمدی، ظالمانه و فاقد وجهت قانونی است».

از سوی دیگر پس از دستگیری مجدد نرگس محمدی، به تازگی احضاریه‌ای از سوی دادگاه انقلاب برای وی ارسال و توسط خانواده‌اش دریافت شده که بر اساس آن، نرگس محمدی برای رسیدگی به



پرونده جدیدش و برگزاری دادگاه باید ساعت ۱۰ صبح روز پانزدهم تیرماه به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب مراجعه کند. با توجه به این احضاریه جدید دادگاه، به نظر می‌رسد که قرار است رسیدگی به پرونده او درحالی برگزار شود که نرگس محمدی امکان دسترسی آزاد به وکیل و تدارک دفاع را ندارد که همین امر، باعث زیر سوال رفتن برگزاری دادگاه منصفانه و شرایط دادرسی عادلانه است. از این رو ما امضاکنندگان این بیانیه، از مسوولان قوه قضاییه می‌خواهیم که نرگس محمدی را پیش از برگزاری دادگاه آزاد کنند تا حداقل شرایط لازم برای رسیدگی عادلانه به پرونده‌اش فراهم آید».

دهم دسامبر ۱۹۸۴ بیست کشور

عضو سازمان ملل طرح میثاق

بین‌المللی منع شکنجه را امضا

کردند تا این میثاق از ۲۶ جولای

۱۹۸۷ به اجرا درآید. سازمان ملل

به مناسبت این دستاورد انسانی،

روز ۲۶ جولای را به عنوان روز

جهانی حمایت از قربانیان شکنجه

نام‌گذاری کرد.

در چهاردهمین شماره مجله «حقوق

ما» به بررسی موضوع شکنجه در

قالب یک پرونده پرداخته‌ایم. در

این شماره همچنین نسخه‌ی کامل

شماره ۴۳ مجله «ایران فردا» که

در خرداد ۱۳۷۷ منتشر شده بود،

در قالب ضمیمه باز نشر شده است.

این ویژه‌نامه در زمان انتشار و

به خاطر محدودیت‌های مختلف

تحت عنوان «مخالفان قانونی» با

اسامی مستعار و در برخی موارد با

سانسور منتشر شده بود اما عملاً به

موضوع شکنجه اختصاص داشت.

رضا علیجانی سردبیر وقت مجله

ایران فردا، نسخه ممیزی نشده

این ویژه‌نامه حاوی گفت‌وگویی با

لطف‌الله میثمی و یادداشت‌هایی از

هدی صابر، محمد صادقی تهرانی،

حسن یوسفی اشکوری و ... را برای

انتشار مجدد در اختیار حقوق ما

قرار داد.

ایران فردا به مدیر مسوولی

عزت‌الله سبحانی از سال ۱۳۷۱

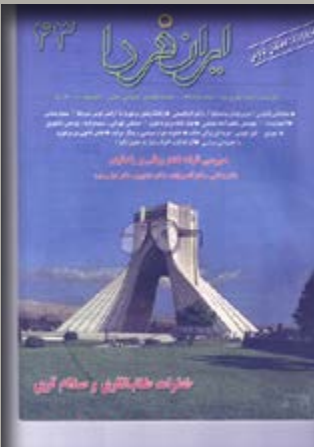
شروع به کار کرد تا نهایتاً در

اردیبهشت ۱۳۷۹ و در جریان

توقیف گروهی بسیاری از مطبوعات،

از انتشار بازماند.

سردبیر



ما از عدالت سبھے داریم

دو هفته‌نامه الکترونیک

تخفھے حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سازمان حقوق بشر ایران

محمود امیری‌مقدم

سردبیر

مدیار سعیرتژاد

تحریریه

علی مهتدی، شیدا جهان‌بین،

آیدا قجر

ویراستار

علی مهتدی

صفحه‌بندی

زهرا علی‌پور

تعاس با مجله

journal@iranhr.net

«حقوق ما» در ویرایش مطالب

آزاد است

کشاورز، معاون دادستان عمومی و انقلاب شهرستان شیراز گفت: «از ابتدای ماه رمضان تاکنون با ۵۰۰ متخلف در طرح مقابله با هنجارشکنی و روزه‌خواری در این شهرستان توسط بسیج و نیروی انتظامی برخورد شده است. پس از تحویل افراد متخلف دستگیر شده به مقامات قضایی برای ۲۰ نفر قرار منع تعقیب صادر شده و حکم مابقی ظرف روزهای آینده صادر خواهد شد.

به گزارش ایسنا وی در ادامه گفت: «برای ۲۰ دستگاه دولتی و غیردولتی در اجرای این طرح، وظایفی تعیین شده که پس از ابلاغ آن به دستگاه‌های مربوطه مقرر شد به صورت هفتگی گزارش‌های خود را به دادستانی یا حوزه پیش‌گیری از وقوع جرم دادگستری فارس اعلام کنند. دادسرای عمومی انقلاب مرکز فارس با ۱۳ وظیفه، منطقه انتظامی شیراز با ۱۶ وظیفه و نیروی مقاومت بسیج با هشت وظیفه از جمله دستگاه‌های متولی در این طرح هستند».

وی به ۲۶۹۹ مورد تذکر لسانی و ۲۶۱ مورد تذکر کتبی بسیج در این طرح اشاره و تصریح کرد: «از ابتدای ماه رمضان تاکنون نیروهای مقاومت بسیج، دو مکان متخلف و دو خودرو را به ترتیب پلمپ و توقیف کرده‌اند». هفته گذشته هم پلیس اعلام کرد ۹۲ دختر و پسر را که در کافی‌شاپ هتل شهریار تبریز «در حال روزه‌خواری بودند»، بازداشت کرده است.



PHOTO: HAMEN

سیداحمد علم‌الهدی، امام جمعه مشهد در ارتباط با برگزاری کنسرت موسیقی در این شهر گفت: «بنده به حلال و حرام آن کار ندارم، اما می‌گویم کنسرتی که در یک‌جا اجرا می‌شود و دختر و پسر هنگام برگزاری آن کف می‌زنند و هورا می‌کشند و سپس در خیابان به‌دنبال هرزگی می‌روند، حدود الهی را از بین می‌برند. بنده به حرمت موسیقی کار ندارم، زیرا هرکسی مرجع تقلیدی دارد؛ اما این‌که زنی با موی پریشان مقابل چشم یک عده جوان و آن هم در کنار حرم امام رضا (ع) بنوازد و مرد نامحرم بخواند، منکرترین منکرات است».

وی با انتقاد از حمایت‌کنندگان برگزاری کنسرت گفت: «آیا این درست است که شمایی که در دفاع مقدس بوده‌اید و در جنگ شرکت کرده‌اید و شهید دادید، با حمایت از یک عده مطرب و خوش‌گذران و عیاش خود را در مقابل خون شهدا مسوول کنید؟».



سید احمد رونقی ملکی، پدر سید حسین رونقی ملکی، به علت اطلاع رسانی درباره وضعیت پسرش در دوران حبس و بیماری وی، به چهار ماه حبس تعزیری محکوم شد. به گزارش خبرنگار کلمه، شعبه ۱۱۶ دادگاه عمومی (جزائی) دادگستری شهرستان تبریز سید احمد رونقی ملکی را به اتهام نشر اکاذیب در فضای مجازی به استناد ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به تحمل چهار ماه حبس تعزیری محکوم کرده است. حکم دادگاه پدر سید حسین رونقی ملکی به صورت غیابی و بدون حضور متهم و وکیل، در شعبه ۱۱۶ دادگاه عمومی شهرستان تبریز صادر شده است.

احمد رونقی به علت بیماری از ناحیه یک چشم تقریباً نابینا است و از چشم دیگر نیز تقریباً ۵۰ درصد بینایی دارد. وی همچنین از بیماری قلبی رنج می‌برد و به همین دلیل چند بار تحت عمل جراحی قرار گرفته است.

پدر حسین رونقی پیش از این هم به دادستانی تبریز احضار شده و برای پذیرش اعترافات دروغین و امضای برگه های بازجویی تحت فشار قرار گرفته بود.

خانواده حسین رونقی در چند سال گذشته به دلیل اطلاع رسانی درباره بیماری فرزند زندانی خود و برخوردهای غیرقانونی با وی، بارها از طرف بازجویان اداره اطلاعات تبریز تهدید به برخورد و بازداشت شده اند و حتی یک بار برای زلیخا موسوی، مادر این زندانی سیاسی، نیز حکم جلب صادر شده است.



کلمه پیش از این هم گزارش داده بود که اعضای خانواده رونقی ملکی از سوی بازجویان اداره اطلاعات تبریز تهدید شده اند تا درباره وضعیت او و برخوردهای صورت گرفته با وی با رسانه ها مصاحبه نکنند.

حسین رونقی ملکی، که وبلاگ نویس منتقد و فعال حقوق بشر بوده، از آذرماه ۱۳۸۸ به تناوب در زندان بوده و به پانزده سال حبس محکوم شده است، از بیماری های متعددی از جمله نارسایی شدید کلیوی رنج می برد. تا جایی که پزشکی قانونی برای وی گواهی عدم تحمل کیفر صادر کرده است. با این حال مسئولان قضایی حاضر به اجرای قانون و آزادی وی از زندان نیستند.

کمیته ضد شکنجه سازمان ملل؛ نهادی ناظر با امکان رسیدگی به شکایت‌های فردی



کمیته ضد شکنجه سازمان ملل متحد از مهم‌ترین نهادهای مبتنی بر معاهدات بین‌المللی است. مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۴ «کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیر انسانی و تحقیرآمیز» را به تصویب رساند. بر اساس ماده ۲۷ از این کنوانسیون، دبیرکل سازمان ملل موظف است تا مفاد کنوانسیون را برای تمام اعضای مجمع عمومی ارسال کند و هر کشوری که این کنوانسیون را امضا کرد، موظف به رعایت مفاد آن است. ماده ۱۷ از همین کنوانسیون بر لزوم تأسیس کمیته‌ای با نام «کمیته ضد شکنجه» تأکید دارد که کار آن اتخاذ تدابیر اجرایی مربوط به مقررات کنوانسیون منع شکنجه است.

می‌شوند.

• اعضا

بر اساس ماده ۱۷ از کنوانسین منع شکنجه، ده نفر به عضویت کمیته ضد شکنجه انتخاب می‌شوند که حسن خلق و صلاحیت داشتن آنها از منظر حقوق بشر محرز شده باشد. این افراد به شکل شخصی در کمیته فعالیت می‌کنند و نماینده کشوری نیستند.

اعضا با ملاحظه توزیع جغرافیایی عادلانه انتخاب شده و هر کشور عضو می‌تواند یکی از شهروندانش را به عنوان نامزد معرفی کند. پس از آن دولت‌های عضو کنوانسیون با رأی مخفی ده نفر را به عنوان اعضای کمیته ضد شکنجه انتخاب می‌کنند.

دبیرکل سازمان ملل موظف است هر دو سال یک بار انتخابات اعضای کمیته ضد شکنجه را با حضور نمایندگان کشورهای امضا کننده کنوانسیون برگزار کند. این جلسات تنها زمانی رسمیت خواهد داشت که دست کم دو سوم اعضا در آن حاضر باشند.

بند چهارم از ماده ۱۷ کنوانسیون، ساز و کار نامزدی و انتخاب اعضا را بدین گونه توضیح داده که دبیرکل سازمان ملل چهار ماه قبل از انتخابات از اعضای کنوانسیون می‌خواهد تا در

کمیته ضد شکنجه سازمان ملل

متحد از مهم‌ترین نهادهای مبتنی

بر معاهدات بین‌المللی است. مجمع

عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۴

«کنوانسیون منع شکنجه و سایر

رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیر

انسانی و تحقیرآمیز» را به تصویب

رساند. بر اساس ماده ۲۷ از این

کنوانسیون، دبیرکل سازمان ملل

موظف است تا مفاد کنوانسیون را

برای تمام اعضای مجمع عمومی

ارسال کند و هر کشوری که این کنوانسیون را امضا کرد،

موظف به رعایت مفاد آن است. ماده ۱۷ از همین کنوانسیون

بر لزوم تأسیس کمیته‌ای با نام «کمیته ضد شکنجه»

تاکید دارد که کار آن اتخاذ تدابیر اجرایی مربوط به مقررات

کنوانسیون منع شکنجه است.

این کمیته در کنار نهادهایی مانند کمیته حقوق بشر، کمیته

رفع تبعیض علیه زنان، کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی

و فرهنگی از جمله نهادهای مهم حقوق بشری سازمان

ملل متحد برای نظارت بر اجرای اسناد مربوطه محسوب



علی مهتدی



وظیفه نظارتی کمیته

ضد شکنجه از طریق

ساز و کارهایی مشخص

و اجرا می‌شود. در

عین حال که سیستم

گزارش‌دهی دوره‌ای،

ابزاری برای نظارت

بر فعالیت کشورهای

عضو محسوب می‌شود؛

کمیته از طریق

نظام حقیقت‌یابی

نیز بر امضاکنندگان

کنوانسیون منع شکنجه

نظارت دارد. مطابق بند

نخست از ماده ۲۰، اگر

کمیته اطلاعات مهم و

مستندی کسب کند که

نشان می‌دهد شکنجه

در یکی از کشورهای

عضو رخ می‌دهد، از

دولت مربوطه برای

بررسی اطلاعات، ارایه

ملاحظات و پاسخگویی

دعوت به عمل می‌آورد.

بعد از اینکه کمیته،

اطلاعات و پاسخ دولت

ذیربط را مورد بررسی

دقیق قرار داد، می‌تواند

در صورت لزوم یک یا

چند عضو را موظف به

تحقیقات محرمانه کند.

در بند دوم از ماده ۲۰

کنوانسیون آمده: «با

توجه به اطلاعات واصله

و پاسخی که دولت

مربوطه ارایه می‌کند،

کمیته می‌تواند در

صورت لزوم یک یا چند

عضو را مامور اجرای

تحقیقات محرمانه کند

تا گزارش خود را در

اسرع وقت به کمیته

ارایه کنند».

مهلتی سه ماهه نامزدهای خود را معرفی کنند تا سپس دبیرکل اسامی نامزدها را برای کشورهای عضو ارسال کند.

برای انتخاب اعضای کمیته نیز حداقل چهار ماه قبل از تاریخ انجام انتخابات، دبیر کل سازمان ملل متحد از دولت‌های عضو کنوانسیون دعوت می‌نماید که ظرف سه ماه نامزدهای خود را معرفی نمایند که پس از معرفی، دبیر کل فهرستی از اسامی نامزدها با ذکر نام کشورها را برای تمامی دولت‌های عضو ارسال می‌کند.

نیمی از اعضای کمیته ضد شکنجه (پنج نفر) برای دوره‌ای چهار ساله و نیم دیگر برای دوره دو ساله انتخاب می‌شوند که نحوه انتخاب آنها هم به قید قرعه است. با این حال امکان نامزدی مجدد هم برای افراد وجود دارد. در صورت درگذشت یا از کار افتادگی هر کدام از اعضا، کشور متبوع آن عضو باید فرد جدیدی را برای رای‌گیری معرفی کند. تامین هزینه‌های کمیته بر عهده کشورهای عضو کنوانسیون منع شکنجه است.

گزارش‌های دوره‌ای

بر اساس بند یک از ماده ۱۹ کنوانسیون منع شکنجه، تمامی کشورهای عضو کنوانسیون ملزم به ارایه گزارش‌های دوره‌ای به کمیته ضد شکنجه هستند. هر کشور یک سال بعد از عضویت گزارش نخست خود را تقدیم کمیته می‌کند و پس از آن هر چهار سال یک بار گزارش موظف به ارایه گزارش است. در عین حال کشورها موظف هستند در صورت درخواست کمیته، گزارشی را در زمینه پایبندی خود به مفاد کنوانسیون منع شکنجه ارایه کنند.

بند سوم از ماده ۱۹ کنوانسیون وظیفه کمیته را در قبال گزارش اعضا این گونه توضیح می‌دهد که کمیته در صورت لزوم نظرات کلی، عوامل نگرانی‌زا و توصیه‌های خود را در قالب ملاحظات پایانی برای کشور ذیربط ارسال می‌کند و آن کشور نیز می‌تواند پاسخ و ملاحظات خود را به کمیته باز گرداند. پس از آن کمیته بر اساس ماده ۲۴ می‌تواند نظر نهایی خود را به همراه ملاحظات اولیه در گزارش سالانه درج کند. بدین ترتیب کمیته همواره مسوولیت نظارت بر عملکرد اعضای کنوانسیون منع شکنجه را بر عهده دارد.

وظیفه نظارتی کمیته ضد شکنجه از طریق ساز و کارهایی مشخص و اجرا می‌شود. در عین حال که سیستم گزارش‌دهی دوره‌ای، ابزاری برای نظارت بر فعالیت کشورهای عضو محسوب می‌شود؛ کمیته از طریق نظام حقیقت‌یابی نیز بر امضاکنندگان کنوانسیون منع شکنجه نظارت دارد. مطابق بند نخست از ماده ۲۰، اگر کمیته اطلاعات مهم و مستندی کسب کند که نشان می‌دهد شکنجه در یکی از کشورهای عضو رخ می‌دهد، از دولت مربوطه برای بررسی اطلاعات، ارایه ملاحظات و پاسخگویی دعوت به عمل می‌آورد. بعد از اینکه کمیته، اطلاعات و پاسخ دولت ذیربط را

مورد بررسی دقیق قرار داد، می‌تواند در صورت لزوم یک یا چند عضو را موظف به تحقیقات محرمانه کند. در بند دوم از ماده ۲۰ کنوانسیون آمده: «با توجه به اطلاعات واصله و پاسخی که دولت مربوطه ارایه می‌کند، کمیته می‌تواند در صورت لزوم یک یا چند عضو را مامور اجرای تحقیقات محرمانه کند تا گزارش خود را در اسرع وقت به کمیته ارایه کنند».

در بند سوم از همین ماده آمده: «اگر تحقیق اضافه‌ای در مورد یک کشور لازم بود، کمیته دولت عضو را دعوت به همکاری برای انجام تحقیق می‌کند. در صورت موافقت دولت عضو، تحقیقات شروع شده و می‌تواند حتی بازدید از آن کشور را نیز شامل شود.

پس از انجام تحقیقات، کمیته اطلاعات جمع‌آوری شده را به همراه نظر، پیشنهاد و تفسیر خود را به کشور عضو ارایه می‌دهد. بندهای چهارم و پنجم از ماده ۲۰ تاکید دارد که تمامی این مراحل باید به شکل محرمانه انجام شده و کمیته تنها پس از خاتمه روند تحقیق و رسیدگی و همچنین مشورت با دولت عضو می‌تواند خلاصه‌ای از تحقیقات را در گزارش سالانه خود درج کرده و در این زمینه تصمیم‌گیری کند.

وظیفه اصلی کمیته ضد شکنجه نظارت بر اجرای مقررات کنوانسیون منع شکنجه مصوب سال ۱۹۸۴ و نظارت بر اجرای مقررات آن است.

• دادخواهی

در کنوانسیون منع شکنجه، راه‌کار و ابزار دیگری برای نظارت کمیته ضد شکنجه بر فعالیت کشورهای عضو در نظر گرفته شده است. بر اساس ماده ۲۱ کنوانسیون، یک کشور عضو می‌تواند با ارایه گزارش و دلایل، نسبت به عدم پایبندی یک کشور دیگر به مفاد کنوانسیون شکایت کند.

دولت شاکی می‌تواند گزارشی کتبی تنظیم کرده و موارد نقض مفاد کنوانسیون از طرف یکی از اعضا را به اطلاع کمیته برساند. کمیته به نوبه خود تنها در صورتی می‌تواند به این شکایت رسیدگی کند که دولتی که از آن شکایت شده، صلاحیت کمیته برای رسیدگی به این گزارش را به شکل کتبی مورد تایید قرار دهد؛ در غیر این صورت شکایت قابلیت مطرح شدن و بررسی را نخواهد داشت.

بند دوم از ماده ۲۱ مقرر کرده که در صورتی که اختلاف بین دو دولت به شکل مرضی‌الطرفین و ظرف حداکثر شش ماه از ارایه شکایت حل و فصل نشد، آن‌گاه هر کدام از دو دولت می‌توانند پروسه حل اختلاف را با ارسال یک اخطار به کمیته و کشور دوم، به کمیته ضد شکنجه واگذار کنند.

کمیته پس از احراز وجود شرایط شکلی، تمامی تلاش‌های خود را برای حل و فصل دوستانه مبتنی بر رعایت تعهدات مقرر در کنوانسیون به کار می‌بندد و حتی اگر لازم باشد، کمیسیون سازش تشکیل می‌دهد که این کمیته موظف است اطلاعات لازم را از

دولت‌های مربوطه دریافت کند و در گزارش خود توضیح مختصری از قضیه و راه‌حل به دست آمده را درج کند.

کمیته ضد شکنجه این امکان را نیز دارد که به شکایت‌های فردی رسیدگی کند. اگر فرد یا افرادی مدعی باشند که یک کشور عضو کنوانسیون، آنها را شکنجه کرده و بدین ترتیب مفاد کنوانسیون را نقض کرده می‌توانند شکایت خود را به همراه مستندات به شکل کتبی به کمیته ارسال کرده و خواستار رسیدگی شوند.

بند پنجم از ماده ۲۲ کنوانسیون تاکید دارد که کمیته تنها در شرایطی می‌تواند به شکایت‌های فردی رسیدگی کند که این شکایت قبلا در نهادها و مراجع بین‌المللی دیگر مطرح نشده باشد و در عین حال، شاکي تمامی راه‌های قانونی موجود در کشور خود را برای طرح شکایت را طی کرده و به نتیجه نرسیده باشد. بر اساس بند یکم از همین ماده، صلاحیت کمیته برای رسیدگی به این قبیل شکایت‌ها قبلا باید توسط دولت عضو و طی اعلامیه‌ای تایید شده باشد.

پس از طی تمامی این مراحل، رسیدگی کمیته به شکایت‌های شخصی به شکل علنی انجام شده و سپس کمیته نظرات خود را به دولت عضو و فرد یا افراد شاکي اعلام می‌کند.

• پروتکل اختیاری

پروتکل اختیاری کنوانسیون جهانی منع شکنجه در ژوئن ۲۰۰۶ به تصویب رسید. این پروتکل ناظر بر تشکیل

کمیته‌ای فرعی برای منع شکنجه است. کمیته فرعی این اختیار را دارد که به کشورهای عضو کنوانسیون سفر کرده و از مناطقی که آزادی‌های افراد در آن نقض می‌شود، بازدید کنند. بر اساس پروتکل اختیاری، کشورهای عضو باید راه‌کارهای پیشگیرانه‌ای را در سطح ملی برای منع شکنجه ایجاد کنند. کمیته فرعی همچنین می‌تواند از مکان‌های بازداشت و زندان‌ها بازدید به عمل آورد.

کمیته ضد شکنجه سازمان ملل هر سال دو جلسه تشکیل می‌دهد که هر جلسه چهار هفته به طول می‌انجامد. جلسه نخست هر سال در ماه‌های آوریل و می و جلسه دوم در نوامبر برگزار می‌شود.

جمهوری اسلامی ایران تاکنون به عضویت کنوانسیون منع شکنجه در نیامده است. مجلس ششم در مرداد ماه ۱۳۸۲ طرح پیوستن ایران به کنوانسیون را پس از تصویب برای شورای نگهبان ارسال کرد. شورای نگهبان اما با استناد به این‌که پیوستن ایران به کنوانسیون برای کشور هزینه مالی در بر دارد و تامین بودجه آن توسط مجلس مشخص نشده، طرح مذکور را رد کرد. مجلس به نوبه‌ی خود بندی به طرح اضافه کرد که توضیح می‌داد، به دولت جمهوری اسلامی ایران اجازه داده می‌شود در صورتی که الحاق به کنوانسیون منع شکنجه بار مالی برای دولت ایجاد نمی‌کند، به آن پیوندند. با این حال شورای نگهبان توضیح مجلس را کافی ندانسته و ایراد قبلی را کماکان وارد دانست.



پروتکل اختیاری

کنوانسیون جهانی منع

شکنجه در ژوئن ۲۰۰۶

به تصویب رسید. این

پروتکل ناظر بر تشکیل

کمیته‌ای فرعی برای منع

شکنجه است. کمیته

فرعی این اختیار را دارد

که به کشورهای عضو

کنوانسیون سفر کرده و

از مناطقی که آزادی‌های

افراد در آن نقض

می‌شود، بازدید کنند. بر

اساس پروتکل اختیاری،

کشورهای عضو باید

راه‌کارهای پیشگیرانه‌ای

را در سطح ملی برای

منع شکنجه ایجاد کنند.

کمیته فرعی همچنین

می‌تواند از مکان‌های

بازداشت و زندان‌ها

بازدید به عمل آورد.



تاثیر شکنجه یک زندانی بر اطرافیان او

در گفت‌وگو با پروین بختیارنژاد



آیدا قجر

شکنجه به عنوان یکی از ابزارهای قدرت‌رانی از جهات مختلفی قابل بررسی‌ست؛ اما آن‌چه معمولاً کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد، تاثیر آن بر اطرافیان فرد شکنجه‌شده است. در بیش از سه دهه حکومت جمهوری اسلامی نیز شکنجه همواره از جمله ابزارهای برخورد با زندانیان و گرفتن اعتراف بوده. اگرچه در دوره‌های مختلف روش‌های شکنجه تغییر کرده است، اما در نهایت زندانی و اطرافیانش در مقابل اعمال این خشونت، هزینه‌های گزافی می‌پردازند. از جمله آثار شکنجه در زندانی از بعد روان‌شناسی، ایجاد افسردگی و انزوا در زندانی‌ست که لزوماً از سوی جامعه پذیرفته شده نیست. زندانی در افکار عمومی قرار است فردی «بی‌نقص» باشد که توقع همگان را برآورده می‌کند. مساله‌ای که به سادگی از عهده‌ی آسیب‌دیده‌ی شکنجه برنمی‌آید. آن‌چه در این بین نادیده گرفته می‌شود، تاثیرات شکنجه است.

پروین بختیارنژاد، پژوهش‌گر حوزه‌ی زنان در دهه‌ی شصت به همراه فرزند و همسرش زندانی بود و در دهه‌های بعد نیز به عنوان خانواده‌ی زندانی، با دیگر خانواده‌های زندانیان ارتباط داشته است. او برای «حقوق ما» از آسیب‌دیده‌های شکنجه و

کنش‌های رفتاری آن‌ها گفت و تاثیراتی که این مساله روی روابط اجتماعی فرد می‌گذارد. او نوع شکنجه در جمهوری اسلامی را به دو دوره تقسیم می‌کند؛ «از دهه‌ی ۷۰ به بعد شکنجه‌ها از جسمی به روحی تغییر پیدا کرد و در نتیجه در شرایط کنونی فشارهای روی زندانیان بیشتر فشارهای روحی و روانی است».

در بیشتر مواقع زندانی در دوران مرخصی یا پس از آزادی در اولین تماس‌ها با خانواده‌ی خود روبه‌رو می‌شود و ساعت‌های خلوت خود را در کنار دیگر اعضای خانواده‌اش می‌گذارند. به همین جهت از نظر بختیارنژاد «شاید اولین افرادی که با آسیب‌های روحی و روانی زندانی مواجه می‌شوند؛ خانواده‌ی زندانی هستند».

به گفته‌ی بختیارنژاد تاثیرات شکنجه را در رفتارهای زندانی حتی پیش از آزادی نیز می‌توان مشاهده کرد: «این تاثیرات را می‌توان در زمان ملاقات هم در زندانی مشاهده کرد. رفتارهایی که در دوران مرخصی و پس از آزادی نیز نمود دارند. به طور مثال ممکن است که زندانی تحت تاثیر شکنجه، افسرده یا پرخاش‌گر شده باشد. البته در بیشتر مواقع زندانی پس از آزادی به دلیل شکنجه‌های روحی افسرده می‌شود و زمانی‌که افسردگی شدید باشد در زندگی عادی و طبیعی نیز اختلال ایجاد می‌شود».

این پژوهش‌گر با اشاره به مواردی که در میان خانواده‌های زندانیان مشاهده کرده، به افسردگی همسران زندانیان نیز

اشاره کرد: «به عنوان مثال فشارهایی که در مدت زندانی بودن فرد به خانواده وارد شده ممکن است باعث افسردگی شدید همسر شود. حتی این اختلالات ممکن است که منجر به فروپاشی یک خانواده نیز بشود. من حتی مواردی دیدم که بعد از بازداشت به ناگهان طلاق پیش آمده که بیشتر از آن‌که ناشی از اختلافات میان زن و شوهر باشد، ناشی از آشفتگی روحی و روانی‌ست که زندانی در زندان به آن مبتلا شده».

«خشونت رفتاری» نیز یکی از موارد دیگری‌ست که ممکن است در رفتارهای زندانی بروز پیدا کند: «در مواردی، زمانی‌که دوره‌های پرخاش‌گری زندانی شروع می‌شود؛ به نوعی باعث خشونت رفتاری زندانی علیه اطرافیان خود می‌شود. این خشونت رفتاری می‌تواند با شک و تردید نسبت به اطرافیان توام باشد یا آن‌که زندانی حس کند که از سوی همه اطرافیانش مورد اتهام قرار گرفته. همه علیه او حرف می‌زنند و توطئه می‌کنند». بختیارنژاد همچنین تاکید می‌کند که شدت و کاهش کنش‌های رفتاری زندانی به میزان آسیب‌هایی که دیده مرتبط است به طوری که «افرادی که کم‌تر تحت فشار بوده‌اند، آسیب‌های کم‌تری دیده و افرادی که اتهام‌های سنگین‌تر داشته و شکنجه‌های سخت‌تری داشته‌اند، بیشتر آسیب دیده و کنش‌های رفتاری شدیدتری دارند».

طبق آیین‌نامه‌های مختلف در مورد زندانی‌ها، از جمله امکاناتی که باید در اختیار زندانیان قرار بگیرد، روان‌شناس و دوره‌های روان‌کاوی در حین مدت حبس و پس از آزادی است. این مساله اما در قوانین جمهوری اسلامی برای زندانیان وجود ندارد. در حالی‌که برای بازگشت آن‌ها به جامعه و در پی آن ارتباط برقرار کردن با اطرافیان موانع بسیاری از جمله پذیرا بودن جامعه و

درمان آسیب‌های جسمی و روحی وجود دارد. اما آیا منابع آگاهی‌بخشی برای اطرافیان زندانی در خصوص ارتباط با روان‌کاو وجود دارد؟ بختیارنژاد معتقد است که این تاثیرات با کمک روان‌شناس و روان‌پزشک قابل درمان است «اما در بیشتر مواقع آسیب‌دیده متوجه نیست که دچار اختلالات رفتاری و آشفتگی شده است».

وی در پاسخ به این سوال که چه منابع آگاهی بخشی در این خصوص برای

زندانیان و اطرفیان‌شان وجود دارد، گفت: «در واقع منبعی وجود ندارد. به این دلیل که ما همیشه فکر می‌کنیم وظیفه‌ی زندانی، مقاومت است و خانواده‌ی زندانی نیز باید حامی این مقاومت باشد. در حالی‌که متوجه نیستیم ممکن است در این پروسه‌ی بازداشت و پیگیری‌ها، خانواده زندانی به لحاظ روانی آسیب می‌بیند. ما حق آسیب دیدن را برای این افراد قایل نیستیم. چنین فکر می‌کنیم که چون این افراد زندانی یا فعال سیاسی هستند پس باید در تمام زمینه‌ها بی‌نقص باشند؛ در حالی‌که آن‌ها نیز انسان هستند و ممکن است خسته یا رنجور شوند، آسیب روانی ببینند یا دچار خطا و اشتباه شوند. در حالی‌که انسان می‌تواند در معرض آسیب قرار بگیرد. ما نباید در مورد خودمان اسطوره‌پردازی کنیم؛ چه در مورد زندانی و چه خانواده‌ی او. بایستی آن‌ها را موجودات زمینی بدانیم که هر اتفاقی که برای بقیه ممکن است رخ دهد، برای آن‌ها هم امکان‌پذیر است. در نتیجه خود این افراد هم می‌توانند به بهبود خود کمک کنند. زندانیان بسیاری را می‌شناسم که پس از آزادی به افسردگی شدید دچار شدند؛ اما پس از مراجعه به روان‌پزشک درمان پیدا کردند. یا نوعی حالت در خود فرورفتگی، ناامیدی و کرختی داشتند که درمان شدند».

بختیارنژاد در مورد کمکی که خانواده می‌تواند به زندانی در

حین مرخصی یا پس از آزادی بکند، گفت: «زندانیان و شکنجه‌شده‌ها باید آگاه باشند که با کوچک‌ترین پرخاش‌گری یا نشانه‌ی تمایل به خشونت، افسردگی یا منفی‌نگری بلافاصله با روان‌شناس در ارتباط باشند و بگویند که دقیقاً چه اتفاقی برای آن‌ها در زندان افتاده. آن‌ها باید بتوانند در پروسه‌ی درمان همکاری کنند. امروزه دانش به قدری پیشرفت کرده که بخش جدی این آسیب‌ها

قابل برطرف شدن است، اما قبل از هر چیز خود فرد باید بداند که آسیب‌های جدی دیده، خانواده‌ی باید بداند که امکان آسیب‌های بسیاری زیادی وجود دارد. هر دو طرف باید آمادگی داشته باشند و به استقبال درمان و بهبود بروند. نه آن‌که درمان را پس زده و توهین به خود بدانند. زندگی بهتر داشتن منوط به این است که انسان با خودش صادق باشد و کاستی‌ها را شناخته و برای رفع آن‌ها برنامه‌ریزی کند».



دکتر آزاد مرادیان:

قوانین ایران تصویر روشنی از شکنجه و خشونت است



با دنیای بیرون و ایزوله کردن کامل او و همچنین ممانعت از هرگونه تحرک بدنی و استفاده از نور و ... توامان شکنجه‌ای جسمی و روحی بر زندانی وارد می‌کند. به دلیل تأثیرات مخربی که شکنجه بر انسان‌ها می‌گذارد و از آن رو که شکنجه یکی از موارد بارز نقض حقوق بشر به حساب می‌آید، سازمان ملل متحد در قطعنامه‌ای در سال ۱۹۸۷ انجام هر گونه اذیت، آزار و رفتار غیر انسانی و بشری در کره زمین را محکوم کرد و در قطعنامه‌ای خواستار پیوستن کشورهای جهان به معاهده‌ی منع شکنجه و مجازات و پیگیری عوامل شکنجه (مخصوصاً شکنجه‌های دولتی) در سرتاسر دنیا شد.

۱۵۳ کشور معاهده‌ی منع شکنجه را تصویب کرده‌اند اما ایران از امضاکنندگان معاهده نیست و به عکس، در قوانین ایران، تحت عنوان تعزیرات، مجازات‌هایی چون شلاق و قطع عضو در نظر گرفته شده است. شورای نگهبان در ایران با هر لایحه‌ای که با هدف ایجاد محدودیت در اعمال شکنجه توسط مقامات انتظامی و قضایی تدوین شده، مخالفت کرده است.

این در حالی است که زندانیان شکنجه شده در ایران، اغلب از کمک‌های مشاوره‌ای برخوردار نیستند و مراجعه به روان‌کاو و روان‌شناس هنوز هم برای آن‌ها به عاملی مهمی برای کم

ماده یکم کنوانسیون منع شکنجه سازمان ملل متحد شکنجه را هر عملی می‌داند که به واسطه‌ی آن و تعددا درد و رنجی شدید، خواه جسمی یا روحی، بر فرد اعمال شود. دلیل شکنجه معمولاً کسب اطلاعات، اعتراف‌گیری، تنبیه، ارباب یا وا داشتن فرد به انجام کاری است.

شکنجه خواه جسمی یا روحی، تأثیر فراوانی بر فرد دارد و می‌تواند تا سال‌ها تأثیرات منفی خود را به همراه داشته باشد. به همین دلیل به زندانیانی که در طول دوران بازداشت خود با شکنجه روبه‌رو بوده‌اند، توصیه می‌شود تا با روان‌کاو و یا روان‌شناس در مورد تجربیات خود از شکنجه و تأثیراتی که این شکنجه‌ها بر آن‌ها داشته است صحبت کنند و توصیه‌هایی در مورد کنار آمدن یا از بین بردن تأثیرات شکنجه دریافت کنند تا زندگی آن‌ها پس از دوران بازداشت به روال عادی بازگردد.

سلول انفرادی به تنهایی یکی از سخت‌ترین شکنجه‌های روحی و جسمی به حساب می‌آید. بسیاری از زندانیان سیاسی در ایران تجربه‌ی حبس در سلول‌های انفرادی زندان‌های مختلف را دارند. این روش به دلیل جلوگیری از ارتباط زندانی



شیدا جهان‌بین

کردن از آلام و اثرات شکنجه در زندان تبدیل نشده است.

از همین‌رو با آزاد مرادیان، روان درمان‌گر و مشاور علوم رفتاری و همچنین عضو رسمی انجمن روانشناسان خانواده آمریکا در خصوص تأثیر شکنجه بر زندانیان در ایران و راه‌های درمان شکنجه‌شدگان پس از آزادی از زندان گفت‌وگو کردیم.

• آقای مرادیان به نظر شما شکنجه‌ی روحی و جسمی، می‌تواند تأثیرات خود را نه به صورت آنی، بلکه ماه‌ها و یا سال‌ها پس از اعمال شکنجه نشان دهد و این تأثیرات چیست؟

در مقدمه این بحث باید عرض کنم که موجود انسانی ترکیبی است از دو سیستم مرتبط و در عین حال مستقل از یکدیگر. هم علوم انسانی و هم علوم نظری از فلسفه گرفته تا روان‌شناسی و علوم پزشکی بر این باور اذعان دارند که انسان ترکیبی از ساختارهای فیزیکی و بیولوژیکی و درعین حال روانشناختی و روحی است. این دو سیستم تأثیر و تأثر متقابل بر کارکرد یکدیگر دارند. بی‌گمان ما انسان‌ها در طول حیات خود کاری جز پاسخ‌گویی به نیازهای این دو سیستم نداریم. هر کاری که ما انجام می‌دهیم به نحوی پاسخی به نیازهای این دو سیستم است. نیازهای فیزیولوژیکی و بیولوژیکی انسان؛ غذا، آب، هوا، سرپناه، بهداشت و رفع نیازهای جنسی است.

هر گونه تداخلی در رسیدن موجود انسانی به این نیازهای اولیه می‌تواند بر سلامت جسمی و فیزیولوژیکی فرد تأثیرات عمیق و طولانی مدتی بگذارد و محرومیت طولانی از دستیابی به این نیازهای اولیه می‌تواند به مرگ موجود انسانی منجر شود. از نظر روانشناختی هم به موازات دستیابی و عدم دستیابی موجود انسانی به نیازهای اولیه، نیازهای روانشناختی و روانی فرد هم ارضا و یا به ناکامی روانی منجر می‌شود که خود در شکل‌گیری شخصیت روانی و نگاهی که فرد به زندگی و به ارتباط با دنیای پیرامون خود می‌تواند داشته باشد موثر است. احساس امنیت و ناامنی، احساس تعلق و رابطه احساسی و عاطفی، اعتماد به خود و اعتماد به دیگران، حس صیانت نفس، همگی در بستری شکل می‌گیرد که رفع نیازهای فیزیولوژیکی اولیه انسانی است. در نهایت تصویری که فرد از دنیای پیرامون خود پیدا می‌کند و معنا و هدفی که فرد در زندگی در پیش می‌گیرد برای رسیدن به کمال و شکوفایی زندگی، همگی در گرو گذار طبیعی از حوادث و اتفاقاتی است که این دوسystem فیزیکی و روانی انسان را مورد تأثیر و تأثر قرار می‌دهند.

اساسا شکنجه و آزار موجود انسانی چیزی جز

محروم کردن فرد از دستیابی و دسترسی به

نیازهای اولیه و بنیادی‌ن او نیست. بر اساس

این تعریف و در هر شرایطی چه در یک محیط

محدود از نظر مکانی مانند زندان، و یا یک

خانه و چه در یک محیط بزرگ‌تر که می‌تواند

یک محله یا یک شهر باشد، هر گونه دخالتی

از سوی صاحبان قدرت در این مکان‌ها و در

جهت ممانعت از دستیابی به نیازهای اولیه

افراد، می‌تواند شکنجه و آزار تلقی گردد، حال

چه شکنجه جسمی باشد و یا شکنجه روحی

که بعضا از آن به عنوان شکنجه سفید هم نام

می‌برند.

برآورد متقابل این دو سیستم بر همدیگر و تنها راه رسیدن موجود انسانی به شکوفایی و کمال چیزی جز آزادی و نهایتاً کرامت انسانی او نیست. هر وضعیتی که مانع رسیدن انسان به نیازهای اولیه جسمی و روانی او شود، در نهایت آزادی و کرامت فردی موجود انسانی را مورد تهدید قرار داده است و این محرومیت‌ها می‌تواند در کوتاه مدت و حتی در دراز مدت از رسیدن او به کمال انسانی که نهایت زندگی است باز دارد. هدف از این مقدمه این بود که اساسا شکنجه و آزار موجود انسانی چیزی جز محروم کردن فرد از دستیابی و دسترسی به نیازهای اولیه و بنیادی‌ن او نیست. بر اساس این تعریف و در هر شرایطی چه در یک محیط محدود از نظر مکانی مانند زندان، و یا یک خانه و چه در یک محیط بزرگ‌تر که می‌تواند یک محله یا یک شهر باشد، هر گونه دخالتی از سوی صاحبان قدرت در این مکان‌ها و در جهت ممانعت از دستیابی به نیازهای اولیه افراد، می‌تواند شکنجه و آزار تلقی گردد، حال چه شکنجه جسمی باشد و یا شکنجه روحی که بعضا از آن به عنوان شکنجه سفید هم نام می‌برند.

اساسا همه‌ی سیستم‌های امنیتی و پلیسی و بعضی از شیوه‌های تربیتی و باز آموزی و به اصطلاح باز پروری منسوخ شده بر این اساس استوار است که با محروم کردن فرد از دستیابی به نیازهای اولیه او را در مسیری که خود درست می‌دانند هدایت کنند. در واقع اگر رسیدن به نیازهای اولیه فیزیولوژیکی و روانی فرد را به لذت و آرامش و رضامندی از زندگی می‌رساند، محرومیت فرد از دستیابی به این نیازهای اولیه و بنیادین فرد را به درد، رنج، آشفتگی و عدم رضامندی از زندگی سوق می‌دهد. با این مقدمه مختصر می‌توان تصویری از فرد شکنجه شده را ارائه کرد، حال می‌تواند این فرد کودکی باشد که در محیط خانه و یا مدرسه و در محل کار مورد شکنجه قرار گرفته است یا زنی که مورد خشونت خانوادگی از سوی همسر خود قرار می‌گیرد و می‌تواند در هر چهار طبقه‌بندی که ما از آزار و شکنجه از آن اسم بردیم، گنجانده شود. این شکنجه می‌تواند ایجاد محرومیت در پوشش روزانه و یا محرومیت از اجرای آیین و مذهبی باشد که فرد به آن اعتقاد دارد.

میزان تأثیر این شکنجه‌ها و آزارها بر زندگی فرد موضوعی است که از فردی به فرد دیگری متفاوت است، به گونه‌ای که تفاوت‌های فردی نقش اساسی در میزان تخریب شخصیت فرد دارد، این تفاوت‌های فرد می‌تواند سن، جنس و تجربه‌های



فرد مورد شکنجه قرار گرفته باشد. به همین دلیل امکان دارد که دو فرد در شرایط مساوی یک عکس‌العمل همسان را در مقابل شکنجه نشان ندهند. تحقیقات پزشکی و روانشناختی بر قربانیان شکنجه و آزارهای جسمی و جنسی و حتی بازماندگان جنگ و سربازانی که از جنگ برگشته‌اند این موضوع را تایید می‌کند که دست کم ۲۵ درصد این افراد علایم مشابهی را نشان داده‌اند. علایمی که می‌تواند در یک طبقه بندی مشخص تحت عنوان PTSD یا اختلال استرس بعد از حادثه قرار گیرند.

بگذارید این بحث را به موضوع شکنجه و آزار زندانیان عقیدتی و وجدان در ایران مرتبط کنیم. همه کسانی که تجربه زندان در ایران را داشته‌اند به گونه‌ای همه‌ی مراحلی که من در بالا به آن اشاره کردم را تجربه کرده اند. محرومیت از دستیابی به نیازهای اولیه فیزیولوژیکی غذا، آب، هوا، بهداشت و سرپناه و در همین حال هم خشونت وحشیانه‌ای که تنها هدف از آن اعمال ازار جسمی و فیزیکی بر فرد زندانی نبوده است. شلاق زدن‌های طولانی، خونین کردن سر، صورت و بدن زندانی، بی‌خوابی و وادار کردن به بیدار ماندن، کشیدن ناخن‌های دست و پا، عدم معالجه زخم‌های حاصل از این شکنجه‌ها، قرار دادن در محیط‌هایی که می‌تواند سلامتی اندام‌های فرد را مورد تهدید قرار دهد، و همین‌طور شکنجه‌های روحی و روانی جنسی، تهدید به تجاوز فردی و گروهی تا تجاوز به انواع شیوه‌های غیر انسانی، تحقیر و خرد کردن اعتماد به نفس و صیانت نفس زندانی و همه شیوه‌هایی که فرد

را در مرز مرگ روحی و روانی و نهایتا ترس فرد از مرگ می‌کشاند، هدف شکنجه‌گران بوده است. این مجموعه‌ای که ذکر شد تقریبا در همه‌ی زندان‌های ایران اعمال شده است و بی‌گمان همه زندانیانی که مورد شکنجه و آزار قرار گرفته اند در چارچوب اختلال استرس بعد از حادثه یا PTSD قرار می‌گیرند که با کمال تاسف اختلالی پایا و مقاوم است که می‌تواند بعد از آزادی از زندان هم مجددا بازسازی شود و همه‌ی آن شکنجه‌ها و آزارها را دوباره تجربه کند.

موضوع تاسف‌برانگیز این است که بیشتر شکنجه‌شدگانی که بعد از آزادی از زندان در ایران مانده‌اند حتی در صورت دستیابی به امکانات اولیه درمانی و روان‌درمانی به دلیل قرار گرفتن در فضایی که همه عناصر شکنجه و شکنجه‌گر را در خود دارد، هیچگاه به مرحله بهبودی اولیه هم نخواهند رسید.

● **از چه روست که از سلول انفرادی به عنوان شکنجه‌ی روحی و جسمی یاد می‌شود و تاثیراتش چه می تواند باشد؟ فکر می کنید مشاوره با روانکاو و یا روانشناس پس از شکنجه، چه تاثیراتی بر زندانی شکنجه شده می گذارد؟**

موجود انسانی نیازهایی دارد که این نیازها در بستر اجتماع شکل می‌گیرند. شخصیت و کاراکتر فرد در بستر روابط اجتماعی تکامل می‌یابد. گرچه روانشناسی فردی به بررسی شخصیت روانی فرد به مفهوم مجزای آن می‌پردازند ولی آن‌گاه که به شخصیت فرد سالم از نظر روانی اشاره می‌کنند،

امکان دارد که دو فرد در شرایط مساوی یک عکس‌العمل همسان را در مقابل شکنجه نشان ندهند. تحقیقات پزشکی و روانشناختی بر قربانیان شکنجه و آزارهای جسمی و جنسی و حتی بازماندگان جنگ و سربازانی که از جنگ برگشته‌اند این موضوع را تایید می‌کند که دست کم ۲۵ درصد این افراد علایم مشابهی را نشان داده‌اند. علایمی که می‌تواند در یک طبقه بندی مشخص تحت عنوان PTSD یا اختلال استرس بعد از حادثه قرار گیرند.



او را در بستر روابط اجتماعی با دنیای پیرامون نگاه می‌کنند. بی‌گمان بزرگ‌ترین لذت زندگی انسانی، بودن با دیگران و تقسیم کردن تجربه‌های خود با دنیای پیرامون است. سلول انفرادی در اولین مرحله، فرد را از دنیای پیرامون او، جدا می‌کند. سرپناه که بخشی از نیازهای بنیادین انسانی است محدود می‌شود، هوا، غذا و آب و ارتباطات عاطفی و جسمی و دیداری که لذت بخش‌ترین بخش زندگی است از وی گرفته می‌شود. فرد، کنترل بر زندگی خود را از دست می‌دهد و آزادی و کرامت انسانی وی مورد تهدید قرار می‌گیرد. احساس امنیتی که در طبقه‌بندی نیازهای انسانی در وهله دوم قرار دارد، مورد تهدید قرار می‌گیرد. تبادل سیستم حسی فرد با دنیای پیرامون از کنترل فرد خارج می‌شود و به واقع ترس از فضای بسته، فضای کوچک و تاریک سلول، فرد را می‌تواند تا مرز ترس از مرگ و نابودی بکشاند. این مراحل و ترکیب کردن آن با انواع شکنجه‌های جسمی و فیزیکی و عدم اطلاع از پایان این شکنجه‌ها و آزارها، فرد را به مرز دستور پذیری و شکست شخصیت روحی و روانی می‌کشاند.

هدف شکنجه و شکنجه‌گر این است که با ایجاد محرومیت‌های فیزیکی و روانی و حسی در یک فضای کاملا کنترل شده بدون دخالت‌های اخلال‌گر محیطی، از موجود زندانی که بی‌شک فردی اجتماعی و فعال در بیرون از زندان بوده، یک فرد مطیع، منزوی، بدون کرامت و شکست خورده را به وجود آورد و هنگامی که به هدف خود رسید او را به بندهای عمومی بفرستد که همگان در همان شرایط وی قرار دارند. این شیوه شکنجه روحی و روانی برای این زندانیان به بهانه‌های مختلف هر مدت یک بار هم تکرار می‌شود تا اثرات بودن در تک سلولی مجددا تجربه شده و از بازپروری شخصیت روانی فرد زندانی جلوگیری کند.

فرد زندانی برای رسیدن به تعادل روانی همه راه‌های مقابله با درد و رنج زندان را آزمایش می‌کند، چه در برخورد علنی با شکنجه‌گر و سیستم زندان و چه در دنیای خیالی خود. اگر این دوران طولانی شود، فرد سعی می‌کند که خود را با آن منطبق کند و این انطباق‌پذیری به سیستم روانی فرد آرامش می‌دهد. تجربه‌های اولیه فرد قبل از شکنجه و زندان می‌تواند بر سطح مقاومت فرد در مقابل شکنجه و درماندگی آموخته شده وی در زندان تاثیرگذار باشد.

بیشتر قربانیان شکنجه و آزار جسمی، عاطفی، روانی و جنسی و زندانیان عقیدتی در طبقه‌بندی اختلالات اضطرابی شدید و به خصوص PTSD یا اختلال استرس بعد از حادثه قرار می‌گیرند. همان‌طور که از تعاریف اولیه PTSD بر می‌آید، این تجربه یا حادثه (زندانی شدن، شکنجه و خرد شدن شخصیت روانی و جسمی فرد) واقعه‌ای به شدت فراتر از سطح تحمل روانی فرد است. در واقع موجود انسانی از نظر روحی و روانی برای مواجهه با حوادث غیر مترقبه با این تفصیل ساخته نشده است. طبیعت یا سرشت انسان، سیستم دفاعی قوی و کارآمدی برای مواجهه با حوادث ناخوشایند در این سطح را ندارد. موجود انسانی در صورت مواجهه با

این وقایع در زندگی به زمان زیادی نیازمند است که راه مقابله با آن را بیاموزد. درماندگی آموخته شده خود به گونه‌ای مکانیزم دفاعی و روانی است که فرد زندانی یا اسیر به تدریج و در داخل زندان یا اسارتگاه و یا در محیط شکنجه و آزار می‌آموزد. ترس اولین تجربه‌ای است که فرد با آن مواجه می‌شود.

فرد می‌ترسد چون فکر می‌کند که به مرگ نزدیک شده است. رابطه ایجاد شده بین ترس و واقعه به وقوع پیوسته کمک می‌کند که ما عناصر تشکیل‌دهنده آن واقعه را در مغز خود با جزییات کاملی ثبت کنیم و آن را فراموش نکنیم. اگر چه یادآوری آن عناصر و حادثه به وقوع پیوسته دردآور و استرس زاست، با این حال سیستم روانی ما راه مقابله با وقایع این‌چنینی را تحلیل و تجزیه کرده و یاد می‌گیرد.

معمولا سیستم روانی یک زندانی شکنجه‌شده حداقل به سه ماه زمان در فضایی متفاوت نیاز دارد که تجربه اولیه آزار و شکنجه را تحلیل کند و راه مقابله روانی مناسب با آن را پیدا کند. تصور اینکه یک زندانی به مدت طولانی در معرض شکنجه و آزار جسمی و جنسی و روانی قرار بگیرد و همواره تهدید مرگ و اعدام به بخشی از زندگی وی در زندان تبدیل شود به همان اندازه دردآور و آزاردهنده است؛ به گونه‌ای که زندانی هیچ‌گاه امکان بهبود روانی در زندان را نمی‌یابد و اساسا سیستم زندان هم چنین امکانی را نمی‌خواهد فراهم کند. با این‌حال در صورت آزادی از زندان، فرد وارد دنیایی دیگر خواهد شد که در آن هر موضوعی می‌تواند تداعی و یادآور شکنجه‌های زندان باشد.

بیشتری به ادامه زندگی پیدا کنیم. (۲) روش دیگری که سیستم روانی بعد از رهایی از شکنجه و آزار و یا حادثه غیر مترقبه انجام می‌دهد این است که فرد حادثه دیده را به سطحی از بی‌حسی روانی و حتی جسمی بکشاند که فرد در آن سطح احساس تعادل روانی خود را می‌یابد و ناخود آگاه راه دسترسی به عناصر حادثه و واقعه آزار دهنده را مسدود می‌کند. اگر چه فرار، ناخودآگاه از استرس و اضطراب بیش از حد در فرد می‌کاهد، با این حال چون سیستم روانی از تداعی آزاد هم تبعیت می‌کند، فرد نمی‌تواند به مدت طولانی در این کرختی و بی‌حس کردن روانی بماند و ناگزیر این وقایع آزار دهنده به سطح آگاهی می‌رسند

معمولا سیستم روانی یک زندانی شکنجه‌شده حداقل به سه ماه زمان در فضایی متفاوت نیاز دارد که تجربه اولیه آزار و شکنجه را تحلیل کند و راه مقابله روانی مناسب با آن را پیدا کند. تصور اینکه یک زندانی به مدت طولانی در معرض شکنجه و آزار جسمی و جنسی و روانی قرار بگیرد و همواره تهدید مرگ و اعدام به بخشی از زندگی وی در زندان تبدیل شود به همان اندازه دردآور و آزاردهنده است؛ به گونه‌ای که زندانی هیچ‌گاه امکان بهبود روانی در زندان را نمی‌یابد و اساسا سیستم زندان هم چنین امکانی را نمی‌خواهد فراهم کند. با این‌حال در صورت آزادی از زندان، فرد وارد دنیایی دیگر خواهد شد که در آن هر موضوعی می‌تواند تداعی و یادآور شکنجه‌های زندان باشد.

و در این حالت فرد بدون کمک تخصصی نمی‌تواند آرامش و تعادل روانی خود را باز یابد. در واقع موجود انسانی برای نجات زندگی خود از همه شیوه‌ها و مکانیزم‌های روانی خود کمک می‌گیرد.

این سیستم روانی در همه‌ی افراد بشری به یک شکل و شیوه عمل نمی‌کند. گاه پیش آمده است که سیستم روانی از مکانیزم‌هایی استفاده کرده است که بیمارگونه فرد را به شیوه‌های ایدایی و خودآزاری و گاه دیگر آزاری کشانده است. فرد حادثه دیده مانند هر سیستم زنده‌ی دیگری نیاز به بازپروری و درمان دارد و این امکان‌پذیر نخواهد بود مگر با یاری گرفتن از روان‌درمان‌گر متخصص در این حیطه.

از دیدگاه زیستی و جسمانی هم فرد شکنجه‌شده و آزار دیده در مدت شکنجه و آزار جسمی و روحی دچار انواع اختلالات هورمونی و به خصوص اختلال در میزان سطح آدرنالین در بدن خواهد شد. در تمام مدتی که فرد زندانی در معرض استرس و فشار روحی و روانی بوده است، هورمون آدرنالین در خون بالا می‌رود و با کاهش استرس، سطح آدرنالین به سطح طبیعی تمایل پیدا می‌کند. این تغییر در میزان آدرنالین می‌تواند موجب بی‌قراری، بی‌خوابی، و اختلالات اضطرابی شود. متأسفانه در زمان تکرار ذهنی حادثه یا فلاش‌بک که قسمت هیپوکامپ مغز را به کار می‌اندازد، موجب می‌شود که خاطرات ضبط شده در هیپوکامپ مجدداً مورد پردازش قرار گیرد و این موضوع موجب اختلال شدید در سطح آدرنالین شود.

به دلیل این‌که هم سیستم جسمی و هم سیستم روانی فرد شکنجه شده مورد آزار قرار گرفته است، ترکیبی از درمان زیستی، دارو درمانی و روان‌درمانی فردی و گروهی و همین‌طور حمایت‌های اجتماعی دراز مدت باید در دستور تیم درمانی برای قربانیان شکنجه و آزار قرار گیرد.

• آیا به افراد نزدیک به زندانی شکنجه شده نظیر همسر، مادر و یا پدر هم توصیه می‌کنید که برای مشاوره به روان‌شناس مراجعه کنند؟

خانواده و افراد نزدیک به زندانی شکنجه شده در تمام دورانی که زندانی زیر شکنجه بوده، مورد شکنجه و آزار روحی و روانی قرار گرفته‌اند. آنان در عین این‌که نیاز دارند توسط یک روان‌درمان‌گر مورد ارزیابی قرار گیرند، در همین حال هم

باید چه به صورت فردی و چه در قالب یک خانواده همراه با عضو شکنجه شده در جلسات روان‌درمانی شرکت کنند. معمولاً متدهای خاص روان‌درمانی و رویکرد کاملاً متفاوتی برای این خانواده‌ها و عضو شکنجه شده در نظر گرفته می‌شود. این متدها مبتنی بر درمان PTSD، اختلال اضطرابی و گاه روان‌درمانی دوران اندوه و عزا است. تقویت حمایت‌های اجتماعی و حمایت‌های طبیعی برای فرد شکنجه شده تأثیرات قابل توجهی بر فرآیند درمان دارد. در عین این‌که خود خانواده به عنوان یک سیستم مورد درمان قرار می‌گیرد، همه اعضای این سیستم هم جداگانه مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت. دادن اطلاعات و آموزش به خانواده و اطرافیان در مورد اثرات شکنجه و به خصوص در مورد کسانی‌که مورد شکنجه‌های جنسی قرار گرفته‌اند از اهمیت زیادی برخوردار است. خانواده به عنوان یک سپر حمایتی می‌تواند از اقدام فرد شکنجه‌شده در آزار رساندن به خود، در مقابله با افکار خودکشی و حتی آزار دیگران کمک موثری کند.

• به غیر از مشاوره گرفتن؛ چه روش‌های دیگری را برای معالجه‌ی فرد شکنجه شده توصیه می‌کنید؟

روان‌درمانی بدون دارو درمانی و حمایت‌های اجتماعی موثر نخواهد بود. افراد شکنجه شده در واقع کارایی اولیه خود را از دست داده‌اند. تمایل به بی‌حس کردن خود، زندگی در دنیایی خیالی و فردی، منزوی شدن و دور شدن از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، اختلال در روابط بین فردی، عصبانیت و بی‌قراری مکرر و دست زدن به رفتارهای آزار دهنده، عدم توانایی کار کردن و گذران زندگی روزمره، عدم رسیدگی به نیازهای اولیه فردی و حتی بهداشتی، اختلال شدید در خواب و تغذیه، فرد را به پایین‌ترین سطح کارایی خود می‌رساند و بی‌شک ادامه این وضعیت در طولانی مدت امکان‌پذیر نخواهد بود. متأسفانه در ایران و با توجه به این‌که شکنجه‌گران خود بخشی از دست اندرکاران و کارگزاران سیستم‌های درمانی و حمایتی هستند، هیچ دورنمای مثبتی را نمی‌توان برای درمان قربانیان شکنجه تصور کرد. در بسیاری از کشورهای مرفقی جهان، سیستم‌های حمایتی از قربانیان شکنجه چه به صورت خصوصی و در چارچوب تشکل‌های غیر دولتی و غیر انتفاعی و حتی در قالب سازمان‌های دولتی خدمات قابل توجهی را به این قربانیان ارایه می‌دهند.



بازداشت یک جوان به اتهام «توهین به مقامات ایران»

سامان محمدی رییس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات نیروی انتظامی (فتا) فرماندهی انتظامی ویژه شرق استان تهران، از بازداشت یک جوان ۳۱ ساله به اتهام «توهین به مسوولان دولتی و حکومتی» خبر داده است. به گزارش رادیو زمانه و به نقل از باشگاه خبرنگاران، سامان محمدی گفته: «در پی رصد و پایش شبکه‌های اجتماعی، کارشناسان اداره اطلاعات جرایم سایبری موفق به شناسایی فردی شدند که اقدام به نشر اکاذیب و اهانت می‌کرد».

او افزود: «پس از فعالیت ۲۴ ساعته کارشناسان پلیس فتا و اقدامات تخصصی با بهره‌گیری از فعالیت‌های پلیسی و بررسی شبکه‌های اجتماعی بی‌تاک، تانگو، لاین و واتس‌اپ و پس از پنج ماه رصد مستمر فعالیت سامان محمدی، محل اختفای او شناسایی شده و به پلیس فتا انتقال داده شد». حدود سه سال پیش نیز ماموران پلیس ستار بهشتی، کارگر وبلاگ‌نویس را بازداشت کردند. این وبلاگ‌نویس در بازداشتگاه پلیس فتا کشته شد.



وکیل سهیل اعرابی: حکم اعدام موکلم با شجاعت قاضی نقض شد

وکیل سهیل عربی، زندانی محکوم به اعدام به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت که طبق حکم شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور به ریاست قاضی اسلامی، حکم اعدام سهیل عربی به اتهام سب النبی (توهین به پیامبر اسلام) نقض شده و پرونده برای بررسی مجدد و اعاده دادرسی به زودی به شعبه هم عرض فرستاده خواهد شد.

سهیل عربی ۳۱ ساله به دلیل نوشته‌هایش در فیسبوک و با اتهام سب النبی در آبان ۱۳۹۲ توسط ماموران قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران بازداشت و سپس از سوی شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران به اعدام محکوم شد. پس از آن وکلای او درخواست تجدید نظر را به شعبه ۳۶ دیوان عالی کشور فرستادند و خواستار اعمال ماده ۲۶۳ قانون مجازات اسلامی با توجه به شرایط پرونده و اقرارهای خود متهم برای عفو شدند.

شعبه ۴۱ دیوان عالی کشور در زمان بررسی اتهام سب النبی، اتهام فساد فی الارض را نیز به پرونده اضافه کرد. در حال حاضر با شکسته شدن اتهام سب النبی از سوی شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور، این پرونده برای بررسی مجدد فرستاده خواهد شد.

سهیل عربی دو پرونده دیگر به دلیل نوشته‌هایش در فیسبوک دارد که حکم‌های آنها قطعی شده است. او به اتهام توهین به رییس دانشگاه علامه طباطبایی، آیت‌الله جنتی و غلام‌علی حداد عادل در دادگاه ویژه کارکنان دولت به ۵۰۰ هزار تومان جریمه نقدی و ۳۰ ضربه شلاق محکوم شد. وی همچنین به اتهام توهین به علی خامنه‌ای رهبر ایران و تبلیغ علیه نظام در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی به ۳ سال حبس محکوم شد. سهیل عربی در حال حاضر در زندان اوین به سر می‌برد.

محکومیت دوباره برای مهدی فراخی شاندیز

مهدی فراخی شاندیز که به اتهام سه بار توهین به رهبری جمعا به نه سال حبس محکوم شده است، باید تا سال ۱۳۹۸ در زندان بماند. به گزارش هرانا، از مجموع سه پرونده فراخی شاندیز، دو حکم آن در حالی صادر شده است که وی در زندان حضور داشته است.

این زندانی به تازگی از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه به اتهام توهین به رهبری به ۳ سال حبس محکوم شده است. این در حالی است که در اقدامی غیر قانونی، تشکیل جلسه دادرسی به اطلاع وی نرسیده است و حکم نیز به زندانی ابلاغ نشده و مستقیماً در برگه صورت وضعیت زندانی قید شده است.

این زندانی بهمن‌ماه سال گذشته نیز در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی، به اتهام توهین به رهبری به ۳ سال حبس محکوم شد و پیش‌تر نیز در اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ به همین اتهام از سوی قاضی مقیسه به ۳ سال حبس محکوم شده بود.

وی درباره اولین دادگاهش به اتهام توهین به رهبری به هرانا گفته بود: «دو تا از دربان‌های دادگاه انقلاب را به عنوان شاهد آوردند و گفتند که ایشان یک شیشه را زده و شکسته و در عین حال شعار مرگ بر خامنه‌ای هم سر داده است».

«مهدی فراخی شاندیز» که سابقه بازداشت‌های متعددی دارد، ۱۱ اردیبهشت‌ماه در مراسم روز جهانی کارگر در پارک لاله تهران دستگیرشده و با تفتیش ماموران امنیتی مدارک، وسایل شخصی و کتب وی ضبط شد. وی در پی این دستگیری به ۹ ماه حبس محکوم شد که بیشتر آن را درسلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ اوین گذراند و بهمن ماه ۸۸ از زندان آزاد شد.

سعید ملک‌پور نمونه‌ای از اقرار زیر شکنجه



در مهرماه سال ۱۳۸۷ در تهران بدون حکم بازداشت و یا نشان دادن کارت شناسایی در اطراف میدان ونک دستگیر شد و طی ۳۶۸ روز یعنی بیش از ۱۲ ماه را در انفرادی، بدون دسترسی به کتاب، روزنامه و یا هرگونه ارتباط با دنیای خارج سلول، تنها بوده است که این خود از شدیدترین شکنجه‌ها است. بازداشت ملک‌پور در رابطه با پرونده‌ای موسوم به «مضلین ۲» و در ارتباط با جرایم سایبری صورت گرفته است و از او در گزارش سایت گرداب و سایت‌های وابسته به حکومت به عنوان یکی از اعضای شبکه فساد اینترنتی یاد شده است.

حقوق ما– شکنجه در زندان‌های ایران در بسیاری از موارد منجر به قبول اتهاماتی می‌شود که زندانی مرتکب آن‌ها نشده است. در برخی از این موارد که زندانی تحت شکنجه مجبور به امضای موارد اتهامی می‌شود، حکم‌های سنگینی نظیر حبس‌های طولانی مدت و حتی اعدام در انتظار زندانی است.

زمانی که زندانی از طریق شکنجه‌های روحی و جسمی مورد آزار و آسیب قرار می‌گیرد، برای فرار از وضعیت دشواری که شکنجه ایجاد می‌کند و در برخی موارد با وعده‌های دروغین بازجو و شکنجه‌گر مبنی بر آزادی پس از امضا و قبول اتهامات؛ اقدام به پذیرش اتهامات می‌کند اما شوک حاصل از قبول این اتهامات زمانی بر زندانی وارد می‌شود که حکم دادگاه به دست او می‌رسد و او خود را در وضعیت ناپه‌نجا‌تر از وضعیت تحت شکنجه می‌یابد.

یکی از نمونه‌هایی که تحت شکنجه مجبور به قبول و امضای اتهام‌های دروغین و برهه‌های سفید در زندان شد سعید ملک‌پور از فعالان سایبری است.

سعید ملک‌پور متولد سال ۱۳۵۴ و فارغ التحصیل رشته مهندسی متالوژی از دانشگاه صنعتی شریف است و سابقه‌ی کار در شرکت ایران خودرو و مرکز تحقیقات رازی را داشته و مدتی نیز بازرس شرکت گرمافلز بوده است. سعید ملک‌پور از سال ۲۰۰۵ با اخذ پذیرش در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه ویکتوریا در کانادا به این کشور مهاجرت کرده و به طراحی وب‌سایت اشتغال داشت، اما پیش از شروع تحصیل

برای ملاقات با پدر بیمارارش به ایران بازگشت. او در مهرماه سال ۱۳۸۷ در تهران بدون حکم بازداشت و یا نشان دادن کارت شناسایی در اطراف میدان ونک دستگیر شد و طی ۳۶۸ روز یعنی بیش از ۱۲ ماه را در انفرادی، بدون دسترسی به کتاب، روزنامه و یا هرگونه ارتباط با دنیای خارج سلول، تنها بوده است که این خود از شدیدترین شکنجه‌ها است. بازداشت ملک‌پور در رابطه با پرونده‌ای موسوم به «مضلین ۲» و در ارتباط با جرایم سایبری صورت گرفته است و از او در گزارش سایت گرداب و سایت‌های وابسته به حکومت به عنوان یکی از اعضای شبکه فساد اینترنتی یاد شده است.

در فروردین ماه ۱۳۸۹ نامه‌ای از سعید ملک‌پور منتشر شد که در آن در مورد شکنجه‌هایی که از پدافند سایبری سپاه متحمل شده بود، توضیح داده است. وی در این نامه بیان کرد: «دستگیری به صورت آدم‌ربایی بدون نشان دادن حکم بازداشت و کارت شناسایی صورت گرفت. پس از آن توسط چند مامور لباس شخصی در یک خودروی سواری بدون آرم، با چشم‌بند و دست‌بند در قسمت عقب قرار گرفتم. یک مامور با جشه‌ی بسیار بزرگ با آرنج، وزن خود را روی گردن من انداخت و به زور سر مرا پایین نگه داشته بود و مرا به نقطه نامعلومی که به آن دفتر فنی می‌گفتند، منتقل کردن». اما این تمام ماجرا نبود. او در ادامه‌ی نامه‌ی خود نوشت: «چندین مامور در حالی که چشم‌بند و دست‌بند داشتم مرا مورد ضرب و شتم و فحاشی شدید قرار دادند

و به زور مجبورم کردند یک برگه‌ی قرار بازداشت و چند برگه که روی آن‌را پوشانده بودند را امضا نمایم. با توجه به نحوه‌ی انتقال من به دفتر فنی و ضرب و شتم وارده، گردن من تا چندین روز درد می‌کرد و در اثر ضربات مشت و لگد و سیلی، تمام صورتم ورم کرده بود. پس از آن همان شب به بازداشتگاه دو –الف اوین منتقل شدم و در یک سلول انفرادی به ابعاد ۱.۷ در ۲ متری قرار گرفتم. خروج از سلول تنها برای دو بار هواخوری و چند بار در زمان‌های مشخص شده، آن هم با چشم‌بند امکان‌پذیر بود و تنها در سلول اجازه داشتم چشم‌بند از چشم بردارم».

شدت شکنجه‌های این زندانی به صورتی بود که وی دچار خونریزی در ناحیه‌ی گوش شد؛ اما پزشک زندان هیچ‌گونه همکاری با وی نداشته است. این در حالی بود که به مدت ۲۰ روز نیمه‌ی چپ بدن این زندانی بی‌حس بوده و کنترل کمی روی ماهیچه‌های دست و پای چپش داشته است.

وی در ادامه در رابطه با شکنجه‌های جسمی و روحی نوشت: «اکثر اوقات شکنجه‌ها به صورت گروهی انجام می‌گرفت و در حالی که چشم‌بند و دست‌بند داشتم چند نفر با کابل، چماق، مشت و لگد و گاهی شلاق، ضرباتی به سر و گردن و سایر اعضای بدنم می‌زدند. این کارها به منظور وادار ساختن من به نوشتن آن‌چه توسط بازجویان دیکته می‌شد و اجبار به بازی کردن نقش در مقابل دوربین طبق سناریو دل‌خواه و نوشته شده توسط آنان بود. گاهی شکنجه‌ها توام با شوک الکتریکی بود که بسیار دردناک بوده و تا چند لحظه پس از آن امکان حرکت نداشتم. یک بار در اواخر مهرماه ۱۳۸۷ هم مرا در حالی که چشم‌بند به چشم داشتم برهنه کرده و تهدید به استعمال بطری آب کردند. در همان روزها و در یکی از بازجویی‌ها شدت ضربات مشت و لگد و کابل که به سر و صورتم زده می‌شد به قدری زیاد بود که تمامی صورتم ورم کرده و چندین بار زیر کتک بی‌هوش شدم که هر بار با پاشیدن آب به صورتم مرا به هوش می‌آوردند. آن شب مرا به سلولم برگرداندند. اواخر شب در زمان خاموشی احساس کردم که گوش من دچار خونریزی شده است. در سلول را کوبیدم کسی به سراغم نیامد. فردای آن روز مرا در حالی که نیمه چپ بدنم بی‌حس بود و قادر به حرکت نبودم به درمانگاه اوین منتقل کردند. در درمانگاه اوین، دکتر پس از دیدن وضعیت من بر ضرورت انتقال من به بیمارستان تاکید کرد؛ ولی مرا به سلولم برگرداندند و تا ساعت ۹ شب به حال خود رها شدم. ساعت ۹ شب به همراه ۳ نگهبان با دست‌بند و چشم‌بند به بیمارستان بقیه‌الله انتقال

یافتم. در راه آن ۳ نفر به من گفتند که حق ندارم در بیمارستان نام خود را به زبان بیاورم و دستور دادند که خود را محمد سعیدی معرفی کنم و تهدید کردند در صورت سرپیچی از دستور به بازداشتگاه برگردانده شده و شکنجه سختی انتظارم را می‌کشد». اتهامات سعید ملک‌پور؛ اقدام علیه امنیت ملی از طریق طریق راه اندازی سایت‌های مستهجن، تبلیغ علیه نظام، ارتباط با بیگانگان، توهین به رهبر و توهین به مقامات اسلام، توهین به رهبر و توهین به رئیس‌جمهور عنوان شده است؛ اما وی با ادعان به این که اعترافات تحت فشار و شکنجه جسمی و روانی از وی کسب شده، اتهامات خود را در دادگاه رد کرده است. در نهایت به خاطر این اتهامات شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی مقیسه، وی را به هفت سال و نیم حبس و اعدام محکوم کرد.

مجلس ایران در سال ۱۳۸۶ طرحی را به تصویب رساند که بر اساس آن افرادی که در زمینه‌ی تولید فیلم‌های «مستهجن» محکوم می‌شوند، م ی‌توانند با حکم اعدام مواجه شوند. مطابق این مصوبه، تولید و پخش این تصاویر مصداق «افساد فی الأرض» می‌شود که در قانون مجازات اسلامی ایران برای آن مجازات اعدام تعیین شده است. اما این حکم اعدام وی به دیوان عالی کشور فرستاده شد؛ اما این حکم در دی ماه سال ۱۳۹۰ توسط دیوان عالی کشور مورد تایید قرار گرفته و ۲۷ بهمن ۹۰ برای بخش اجرای احکام ارسال شد.

به سعید ملک‌پور حتی اجازه‌ی مطالعه‌ی کیفرخواست هم داده نمی‌شد که بتواند از خود در دادگاه دفاع کند. پس از کشمکش فراوان مبنی بر این‌که وکیل وی اجازه‌ی دسترسی به پرونده‌ی سعید ملک‌پور را نداشت، سرانجام محمود علیزاده طباطبایی وکالت این پرونده را به عهده گرفت و حکم اعدام وی به دیوان عالی کشور فرستاده شد؛ اما این حکم در دی ماه سال ۱۳۹۰ توسط دیوان عالی کشور مورد تایید قرار گرفته و ۲۷ بهمن ۹۰ برای بخش اجرای احکام ارسال شد.

سخنگوی وزارت خارجه کانادا، سازمان عفو بین‌الملل، صدها تن از دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی شریف، گزارشگران بدون مرز، فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر ایران و صدها تن از فعالان حقوق بشر ایرانی با صدور بیانیه‌های مختلف خواستار توقف حکم اعدام و آزادی سعید ملک‌پور شدند. سرانجام پس از اعتراض‌های گسترده در خصوص صدور حکم اعدام برای این زندانی در شهریور ۱۳۹۲ اعلام شد که حکم اعدام او با یک درجه تخفیف به حبس ابد تغییر یافته است اما تاکنون با به مرخصی آمدن این زندانی موافقت نشده است و وی در زندان به سر می‌برد.

اتهامات سعید ملک‌پور؛ اقدام علیه امنیت ملی از طریق راه اندازی سایت‌های مستهجن، تبلیغ علیه نظام، ارتباط با بیگانگان، توهین به مقامات اسلام، توهین به رهبر و توهین به رئیس‌جمهور عنوان شده است؛ اما وی با ادعان به این که اعترافات تحت فشار و شکنجه جسمی و روانی از وی کسب شده، اتهامات خود را در دادگاه رد کرده است. در نهایت به خاطر این اتهامات شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی مقیسه، وی را به هفت سال و نیم حبس و اعدام محکوم کرد. مجلس ایران در سال ۱۳۸۶ طرحی را به تصویب رساند که بر اساس آن افرادی که در زمینه‌ی تولید فیلم‌های «مستهجن» محکوم می‌شوند، می‌توانند با حکم اعدام مواجه شوند. مطابق این مصوبه، تولید و پخش این تصاویر مصداق «افساد فی الأرض» شناخته می‌شود که در قانون مجازات اسلامی ایران برای آن مجازات اعدام تعیین شده است؛ اما شورای نگهبان این مصوبه و نمونه اصلاح شده آن را خلاف شرع تشخیص داد.

● مخالفان قانونی: نیرویها و بنامدها / دکتر ابراهیمی ● افکارهای برخورد با آرایش نوین نیروها / سعید مدنی
● آنچه دیدیم / مهندس لطف الله میثمی ● چند نگاه درباره تعزیر / صادق تهرانی ● سبیلزاده ● یوسفی اشکوری
● جودی - غیر جودی ● حربه ای برای جذب ● نشأت جرم سیاسی و دیگر جرائم ● نقض قانون در برخورد
با مجرمین سیاسی ● آیا فعالیت احزاب نیاز به مجوز دارد ؟

میرزای ابراهیم فشار روانی بر زندانیان

دکتر باغی، دکتر محمدی، دکتر محمدی، دکتر محمدی، دکتر محمدی



خطرات طالبانگری و صدام گری

داستان یک بخش ویژه؛ «بخش شکنجه»

رضا علی جانی



پژوهشی و تاریخی تحت عنوان سیاهه پدر و پسر در باره آزار زندانیان در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ تهیه کرد.

و در پایان داستانی تحت عنوان شام شبانه نوشته رومن گاری (ترجمه ابوالحسن نجفی) را آوردیم که یکی از دوستان چپ در اختیارمان قرار داده بود. داستانی بسیار پرکشش و جذاب از مواجهه یک زندانی با شکنجه گرش سالها پس از سرنگونی حکومت در کشوری بیگانه و ماجرای شگفتی که بین آنها جاری است...

شب صفحه بندی دیر هنگام شب بود که همکاران مجله تلفنی را به اتاق سردبیر وصل کردند که با من کار داشت. همکاران فکر نمی کردند در این هنگام شب فرد غریبه ای به اسم با من کار داشته باشد. تصور می کردند فردی آشناست! مامور اطلاعات بود که بلافاصله پس از شروع مکالمه زبان به تهدید مجله و بعد خودم گشود که شما چشم مهندس سبحانی را دور دیدید و دارید زیرآبی می روید و می خواهید فرصت طلبانه ویژه نامه شکنجه در آورید... بنده خدا نمی دانست که کل برنامه ریزی از مدت ها قبل و در حضور مهندس در تحریریه مجله صورت گرفته بود. مکالمه به کشمکش و قطع تلفن منجر شد. لحظه حساسی بود . یک دو راهی بزرگ. به عنوان سردبیر مجله و در هنگامی که مهندس هم در بیمارستان بستری بود می بایست تصمیم مهمی می گرفتم. در لحظه و مرحله اول سعی کردم از این تلفن هیچ یک از همکاران فنی مجله که به شدت مشغول آماده سازی مجله بودند مطلع نشوند. اما در درونم تلاطمی بود. چه باید کرد در این دیروقت شب؟ راه ساده تر و دم دستی این بود که مجله با صفحاتی کمتر و با همان نیمه اول بخش ویژه که حاوی چند مقاله در باره مخالفان قانونی بود در بیاید و بخش مربوط به شکنجه حذف شود. خیلی حیفم آمد. این همه برنامه ریزی و زحمت یک طرف و جازدن و عقب نشینی روی تهدید اطلاعاتی ها و چشم پوشی از رنجی که زندانیان از شکنجه های جسمی و روحی می برند طرف دیگر. تندترین و در واقع صریح ترین مطلب این بخش که می توانست بهانه به دست آنها بدهد را برداشتیم: خاطرات آقای داوران؛ و به همان خاطره آقای میثمی تحت عنوان «آنچه دیده ام» که همان مطالب آقای داوران را ولی با زبانی ملایم تر گفته بود بسنده کردیم. همین قدر عقب نشینی کافی است ! و مجله با همه مطالب مربوط به بخش شکنجه و روی جلدی که تصویری از میدان آزادی داشت که عینکی روشنفکری زده ولی یک شیشه عینکش شکسته است روی دکه ها رفت. اتفاق خاصی هم نیفتاد. اما کینه های شان روی مجله و ماها زیادتیر شد. کینه هایی که بعدا سر باز کرد.

طرح بحث در باره شکنجه از سوی یک رسانه؛ من را به یاد شماره ۴۳ ایران فردا انداخت. شماره ای که از مدتی قبل برای خرداد ۷۷ تدارک دیده بودیم. می خواستیم تابو شکنی کنیم و به بحث شکنجه بپردازیم. اما نمی توانستیم صاف و مستقیم روی موضوع برویم . در مباحث داخل تحریریه مجله قرار شد بخش ویژه آن شماره به «مخالفان قانونی» بپردازد و در ذیل آن بحث در باره شکنجه و به اصطلاح تعزیر را هم مطرح کنیم. بحث و برنامه ریزی در این باره قبلا در تحریریه ایران فردا صورت گرفت و کارها تقسیم شد. اما مراحل پایانی کار با بیماری مهندس سبحانی و بستری شدن وی در بیمارستان برای عمل جراحی باز قلب همزمان شد. کنترل تلفن های مجله و یا احیانا برخی رصد کردن های دیگر برای نیروهای امنیتی و اطلاعاتی روشن کرده بود این شماره می خواهیم بحث را ببریم روی شکنجه. البته تقریبا نیمی از مجله بحث مخالفان قانونی بود و در واقع در سایه این بحث در نیمه دوم؛ بحث شکنجه مطرح می شد.

همه کارها طبق برنامه صورت گرفت. البته برخی یا بسیاری مطالب با اسم مستعار تهیه می شد. فرد حقوق دانی که خود سابقه بازداشت و زندان داشت به بررسی حقوقی جرم سیاسی پرداخت و مسئله نقض قانون در برخورد با متهمان سیاسی را مورد بررسی قرارداد. خاطرات دو نفر از افراد معروفی که در زندان تحت فشار قرار گرفته بودند را گرفتیم و آماده کردیم: مهندس لطف الله میثمی و مرحوم حبیب داوران (که خاطرات ایشان و آقای فرهاد بهبهانی بعدها در کتابی با عنوان «در میهمانی حاجی آقا» منتشر شد).

گزارش مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی را وقتی که اصل مربوط به ممنوعیت شکنجه مطرح و تصویب شده بود و نیز برخی نظرات در این مورد را آماده کردیم. هم چنین بحثی فکری و دینی در باره تعزیر و شکنجه را با سه صاحب نظر (آقایان یوسفی اشکوری،محمد صادقی تهرانی و محسن سعیدزاده) مطرح کردیم و نظرات شان را گرفتیم.

سرویس اجتماعی مجله میزگردی را به اسم همین سرویس ولی در واقع به مدیریت سعید مدنی در باره بررسی اثرات فشار روانی بر زندانیان تحت عنوان «آنکه گفت آری و آنکه گفت نه» با چند کارشناس به خصوص روانشناس و عصب شناس برگزار کرد که مباحثش بسیار قوی و به روز بود. و بالاخره زنده یاد هدی صابر با اسم مستعار مصطفی ثاقب مطلبی

نقض قانون در برخورد با مجرمان سیاسی



هم در نظام پادشاهی سابق و هم در جمهوری اسلامی، مسئولان امنیتی و قضایی کشور از پذیرفتن وجود متهم با جرم سیاسی در ایران ابا داشته، این گونه زندانیان را تحت عناوینی چون خرابکار، اخلال‌گر، ضدانقلاب و گروهکی معرفی کرده‌اند. این شیوه علاوه بر مقاصد سیاسی و روانی که همانا تحقیر مخالفان حکومت و هراساندن مردم از فعالیت سیاسی مخالفت‌آمیز است، هدف حقوقی عمده‌ای نیز دارد و آن اجتناب از پذیرش تکالیف قانونی حاکمیت در قبال متهمان سیاسی است.

ش.ایرانی – موضوع رفتار با زندانیان سیاسی در ایران همواره از موضوعات حساس و بحث‌انگیز بوده است. زندانی سیاسی، به مفهوم کسی که به علت عقاید یا فعالیت‌های سیاسی زندانی شده است، پیشینه‌ای به قدمت تاریخ اجتماعی بشر دارد. از هنگامی که هسته‌های نخستین قدرت در جوامع بشری پیدایش یافت، صاحبان قدرت برای حفظ قدرت سیاسی خود در قبال مدعیان متوسل به شیوه‌های گوناگونی شدند که یکی از آنها بازداشت مخالفان بود. با مرور در تاریخ ایران نمونه‌های برجسته‌ای از پیگرد و آزار مخالفان سیاسی و زندانی ساختن آنان یافت می‌شود که سرکوبی مزدکیان در زمان پادشاهی قباد و انوشیروان سامانی و تعقیب اسماعیلیان در قرون ۵ تا ۷ هجری قمری از آن جمله است. بابک خرمدین، رهبر جنبش ملی خرمدینان در قرن سوم هجری قمری برضد خلافت بنی‌عباس، پس از اسارت تحت شکنجه شدید قرار گرفت و به نحو فجیعی به قتل رسید.۱ مسعود سعدسلمان، شاعر پارسی‌گوی عهد غزنویان به سبب گرایش‌های سیاسی خود به فرمان شاه غزنوی سال‌های مدیدی را در زندان، در غل و زنجیر سپری کرد که اشعار سوزناکی از این دوران به یادگار گذارده است. اما در زمان معاصر که صف‌بندی‌های متشکل سیاسی در کشور ما همچون دیگر کشورها پدیدار شد و در برابر حکومت‌های وقت قدربافراشت مقوله مخالفان سیاسی و همراه با آن زندانیان سیاسی بعد تازه‌ای یافت، بویژه که برخلاف گذشته که حاکمان معمولاً حیات مخالفان خود را تاب نمی‌آوردند و امر به نابودی سریع آنها می‌کردند، در دوران معاصر به دلایلی چند بخش بزرگی از مخالفان را زنده، اما در حبس نگاه می‌داشتند و برخی را پس از مدتی رها می‌ساختند.

• **حقوق قانونی متهمان و محکومان سیاسی**



تا پیش از استقرار نظام قانونی در ایران، متهمان و محکومان سیاسی، همچون

دیگر قشرهای مردم، رسماً هیچ حقی در برابر حکومت نداشتند. لیکن درپی انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ خورشیدی که نظام قانونی متولد شد و برحقوق ایران احاطه پیدا کرد و قوانینی چون قانون اساسی و متمم آن (مصوب ۱۳۲۵ ه ق.)، اصول تشکیلات عدلیه (مصوب ۱۲۸۹)، اصول محاکمات جزایی (مصوب ۱۲۹۰) و قانون مجازات عمومی (مصوب ۱۳۰۴) وضع و به اجرا گذارده شد، متهمان و محکومان، و از جمله متهمان و محکومان سیاسی، در کنار کیفرها و محرومیت‌های مقرر شده صاحب حقوقی نیز گردیدند، از جمله دفاع در دادگاه، تعیین وکیل مدافع، اعتراض به قرارها و احکام صادر شده و برخورداری از یک زندگی انسانی در دوران محکومیت در زندان. علاوه براین‌ها قانون اساسی مشروطیت مقرر داشت که رسیدگی به اتهامات سیاسی باید با حضور هیأت منصفه۲ صورت گیرد که این در واقع امتیازی برای متهمان سیاسی نسبت به دیگر متهمان بود، هرچند که این اصل هرگز در زمان حاکمیت قانون اساسی پیشین به اجرا درنیامد. متهمان سیاسی در دوران پادشاهی پهلوی برخلاف قانون۳ و اسناد بین‌المللی۴ مورد قبول دولت ایران تحت آزار و شکنجه قرار گرفتند که در مواردی منجر به مرگ آنان گردید و از بسیاری از دیگر حقوق قانونی خود نیز محروم ماندند. مسأله بدرفتاری با زندانیان سیاسی همواره از ایرادات بزرگ وارد بر حکومت محمدرضاشاه بود و در جریان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز آزادی زندانیان سیاسی به صورت یکی از شعارهای مهم در تظاهرات ضدحکومتی مطرح گردید.

قوانین ایران، هم در زمان پادشاهی پهلوی و هم در دوران جمهوری اسلامی، حقوقی را برای متهمان و محکومان سیاسی شناخته‌اند که در صورت اجرای

آنها، از بسیاری از فجایع دردناک و ستیزه‌های پرتلفات و پرهزینه اجتماعی جلوگیری می‌شد و فضای سیاسی – اجتماعی کشور رنگ دیگری می‌یافت، از جمله اینکه روحیه بی‌تفاوتی و مشارکت‌گریزی جای خود را به شادابی سیاسی و مشارکت‌جویی در امور اجتماعی می‌داد. لیکن سرکوب قانون‌شکنانه فعالان سیاسی در هر دو نظام، که بدرفتاری با زندانیان سیاسی از شاخص‌های اساسی آن است، اخلاق مبتنی برخودپرستی، چاپلوسی، ریاکاری و بی‌تفاوتی اجتماعی را در میان مردم گسترده است. بسیاری از مردم سر در لاک زندگی خود فرو بردند و حتی فرزندان خود را از کودکی به دوری از «مهلکه» سیاست و همرنگ شدن با قطب‌های قدرت سفارش کردند. برخی از مهمترین حقوق قانونی پایمال شده زندانیان سیاسی عبارت است از: ۱ – حق محاکمه علنی در حضور هیأت منصفه۵ ۲ – حق مصون بودن از هرگونه شکنجه۳ ۶ – حق اطلاع کتبی از موضوع اتهام به هنگام بازداشت۴ ۷ – حق دفاع از خویش از جمله احضار شهود مورد نظر در دادگاه، شخصاً و نیز از طریق وکیل مدافع ۵ – حق زندگی انسانی در زندان،

در دوران بازجویی و طی محکومیت۹ ۶ – حق اعتراض و تجدید نظرخواهی نسبت به قرارها و احکام صادر شده ۱۰ ۷ – حق اخذ خسارت در قبال بازداشت غیرقانونی یا اشتباهی و فشارهای مادی و معنوی وارد شده ۱۱برخلاف قانون. روشن است که حتی سخن گفتن از حقوق فوق برای متهمان و محکومان سیاسی کشور ما، بویژه در ۱۷ سال اخیر، چیزی در حد شوخی بوده است. دادگاه متهمان سیاسی برخلاف نص قانون اساسی غیرعلنی و فاقد هیأت منصفه است. با چنین اوصافی معلوم است که تکلیف حق دفاع و حق تعیین وکیل مدافع چه خواهد بود! متأسفانه رویه انتظامی و قضایی رسیدگی به اتهامات سیاسی در کشور ما هنوز نپذیرفته است که یک زندانی، با هر اتهام یا جرمی، هر چقدر هم ناپسند و حتی جنایتکارانه به نظر آید، به تصریح قوانین کشور و معاهدات بین‌المللی پذیرفته شده و به تصریح هنجارهای ۱۲ مذهبی و اخلاقی، از حرمت و حیثیت و حقوق اولیه انسانی برخوردار است و صرف نظر از مجازاتی که دادگاه تعیین می‌کند، هرگونه آزار بدنی یا روانی نسبت به وی از سوی زندانبان یا هر کس دیگر ممنوع و بلکه جرم است.۱۳

- جرم سیاسی**

هم در نظام پادشاهی سابق و هم در جمهوری اسلامی، مسئولان امنیتی و قضایی کشور از پذیرفتن وجود متهم با جرم سیاسی در ایران ابا داشته، این گونه زندانیان را تحت عناوینی چون خرابکار، اخلال‌گر، ضدانقلاب و گروهکی معرفی کرده‌اند. این شیوه علاوه بر مقاصد سیاسی و روانی که همانا تحقیر مخالفان حکومت و هراساندن مردم از فعالیت سیاسی مخالفت‌آمیز است، هدف حقوقی عمده‌ای نیز دارد

و آن اجتناب از پذیرش تکالیف قانونی حاکمیت در قبال متهمان سیاسی است. طبق اصول ۷۶ و ۷۹ متمم قانون اساسی پیشین و اصل ۱۶۷ قانون اساسی کنونی، رسیدگی به اتهامات سیاسی باید به طور علنی با حضور هیأت منصفه صورت گیرد. چنین تکلیفی نقض حقوق متهمان سیاسی را بسیار دشوار می‌سازد. لذا متولیان امور که مایل بودند پنهان از دید عموم و فارغ از قیود قانونی با متهمان سیاسی برخورد کنند، آسانترین راه را در این دیدند که اصل وجود زندانی سیاسی را در ایران نفی نمایند. در نتیجه تاکنون هیچ موردی که فردی، طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی به عنوان متهم سیاسی در دادگاهی علنی و در حضور هیأت منصفه محاکمه شود وجود نداشته و کار هیأت منصفه حاضر منحصر به رسیدگی به اتهامات مطبوعاتی آن هم در دو – سه سال اخیر

بوده است. گذشته از قانون اساسی، متون قانونی متعدد دیگری از جرم یا اتهام سیاسی نام برده‌اند که این واقعیت امکان نفی مصادیق این مفهوم را در ایران ناممکن می‌سازد، از جمله قانون راجع به استرداد مجرمان مصوب ۱۳۳۹ (ماده ۸) قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ (مواد ۵۴ و ۵۶ و غیره)، لایحه قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب. لیکن باوجود ذکر صریح، هنوز تعریفی از جرم‌سیاسی در قوانین ایران به عمل نیامده که یکی از دلایل آن را باید بی‌علاقگی حاکمیت به روشن شدن موضوع دانست.

در اینجا سعی داریم با یاری گرفتن از مستندات قانونی و نظریات حقوقدانان تعریف مناسبی از جرم سیاسی ارائه دهیم. در ترمینولوژی حقوق دکتر جعفری لنگرودی دو تعریف از جرم سیاسی ارائه شده است: الف – جرم ناشی از فکر سیاسی یا از یک مؤسسه و دستگاه سیاسی ب – به معنی اخص جرمی که مخالف نظم سیاسی خارجی یا داخلی کشور باشد، مانند توطئه برای تغییر شکل حکومت.۱۴ دکتر پرویز صانعی جرم سیاسی را عمل مجرمانه‌ای دانسته است که هدف آن واژگون کردن نظام سیاسی – اجتماعی و برهم زدن نظم و امنیت کشور است.۱۵ لایحه قانونی رفع آثار محکومیت‌های سیاسی، بدون تعریف اتهام سیاسی، برخی از مصادیق آن را نام برده است که عبارت‌اند از: اقدام علیه امنیت کشور، اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه. از سویی،

در بند۲ ماده ۸ قانون راجع به استرداد مجرمان (مصوب ۱۳۳۹)، بعد از حکم به عدم استرداد مجرمان سیاسی به کشور دیگر، آمده است که «سوءقصد به حیات افراد در هیچ مورد جرم سیاسی محسوب نخواهد شد.» به نظر می‌رسد که قانونگذار نظر بر آن داشته که چنان سوءقصدی اصولاً می‌تواند سیاسی باشد و لذا در خصوص استرداد مجرمان سوءقصد به جان اشخاص را از زمره جرایم سیاسی مستثنا کرده تا مانع استرداد مجرم نباشد و روابط ایران با دیگر کشورها برسراین موضوع تیره نگردد. از مجموعه اشارات قانونی و نظریات حقوقی استنباط می‌شود که جرم سیاسی جرمی است که به هدف تأثیر بر ساختار قدرت سیاسی کشور انجام گیرد و البته معمولاً فعالیت‌های ضد حکومتی را شامل می‌گردد. از این رو باید فصول اول و دوم و سوم از کتاب تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ – که مواد ۴۹۸ تا ۵۱۷ این قانون را شامل است – و نیز مواد ۱۸۶ تا ۱۸۸ آن – که در خصوص محاربه و فسادفی‌الارض است – را شارح جرایم سیاسی شمرد. در تشخیص جرم سیاسی، مسأله انگیزه سیاسی جرم اهمیت فراوان دارد لذا علاوه بر مواد پیش گفته، اگر سایر جرایم نیز با انگیزه سیاسی ارتکاب یابند به قلمرو جرایم سیاسی وارد خواهند شد.۱۶ قوانین ایران در تدوین جرایم سیاسی در موارد عدیده‌ای قابل انتقاد است، از جمله ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی که تبلیغ برضد نظام جمهوری اسلامی یا به نفع گروه‌های مخالف آن را جرم شناخته تا یک سال حبس برای آن مقرر کرده است، حال آنکه طبق ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی و باتوجه به اصل ۲۴ قانون اساسی، آزادی بیان، حتی در انتقاد از نظام سیاسی حاکم و جانبداری از یک گروه مخالف حکومت حق هر شهروند ایرانی است و نباید جرم محسوب شود و قوه مقننه با تصویب ماده ۵۰۰ مذکور و نظایر آن برخلاف قانون اساسی و معاهدات بین‌المللی ایران عمل کرده است. در بخش متمدن و قانونمند جهان امروز، فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیز انسانها در قالب تشکلهای گوناگون، هرچند با هدف برکنار کردن حکومت حاضر و به قدرت رساندن دولتی تازه، و حتی تغییرات اساسی

هم در نظام پادشاهی

سابق و هم در جمهوری

اسلامی، مسئولان امنیتی

و قضایی کشور از پذیرفتن

وجود متهم با جرم سیاسی

در ایران ابا داشته، این

گونه زندانیان را تحت

عناوینی چون خرابکار،

اخلال‌گر، ضدانقلاب و

گروهکی معرفی کرده‌اند.

این شیوه علاوه بر مقاصد

سیاسی و روانی که همانا

تحقیر مخالفان حکومت و

هراساندن مردم از فعالیت

سیاسی مخالفت‌آمیز

است، هدف حقوقی

عمده‌ای نیز دارد و آن

اجتناب از پذیرش تکالیف

قانونی حاکمیت در قبال

متهمان سیاسی است.

در نظام اجتماعی کشور صورت گیرد، مجاز و حق قانونی اتباع کشور شمرده می‌شود. برای مثال سالهاست که احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی که اصولاً خواهان برچیده شدن نظام سیاسی – اجتماعی موجود و برپاساختن نظام سوسیالیستی بوده‌اند، آزادانه به فعالیتهای سازمان یافته سیاسی، از جمله تبلیغ برضد نظام حاکم پرداخته، حتی در نهادهای مهم سیاسی و اجتماعی کشور چون مجلس قانونگذاری، هیأت دولت و شوراهای محلی و منطقه‌ای عضویت یافته‌اند. روند رو به رشد آزادی و تکررگرایی بویژه در دو دهه اخیر، بخش بزرگی از دنیای بسته استبدادی از جمله سیاری از کشورهای جهان سوم و ممالک کمونیستی پیشین را فرا گرفته است. کشور ما نیز برای تبدیل به یک جامعه قانونمند و مردم‌سالار، چاره‌ای جز در پیش‌گیری همین شیوه ندارد. به این منظور لازم است جرم سیاسی به مفهوم معمول در کشورهای مردم‌سالار تعریف شود، یعنی هرعمل برضد ساختار قدرت سیاسی کشور که اراده عمومی شهروندان، آن را شایسته کیفر دانسته و قانونگذار نیز برای آن مجازات تعیین نموده است، تعریف شده و از سوی حاکمیت بدان عمل گردد.

• بهره‌نوشتار

رفتار با زندانیان سیاسی از عرصه‌های مهم نقض قانون در جامعه ایران است. یکی از پیش شرطهای گذار جامعه ایران از استبداد و بی‌نظمی به مردم سالاری و قانونمندی، حاکم ساختن قانون بر روند رسیدگی به اتهامات سیاسی و رفتار با متهمان و محکومان سیاسی است. نخستین گام در این راه کنار گذاردن واژه‌های مبهم، خشونت‌بار و خوارکننده‌ای چون "ضد انقلاب و گروهکی" و پذیرش به کارگیری اصطلاحات حقوقی و "اتهام سیاسی" و "جرم سیاسی" به مفهوم رایج جهانی آن است. گام بعدی، تعریف قانونی اتهام و جرم سیاسی است، به گونه‌ای که مسئولان امنیتی و قضایی قادر و بلکه مکلف باشند سیاسی بودن چنین زندانیانی را به رسمیت بشناسند. سرانجام اینکه دستگاههای انتظامی و قضایی باید به رعایت کلیه مقررات قانونی راجع به متهمان و محکومان سیاسی ملزم گردند. وجود هاله ابهام و وحشت برگرد متهمان و محکومان سیاسی از موانع مهم در راه مشارکت مردم در امور اجتماعی، برقراری فضای خردمندانه و در عین حال پرشور سیاسی و پاگرفتن فرهنگ مردم‌سالاری در کشور ماست.

• پی‌نوشتها

۱. خلیفه المعتمد امر کرد تا مچ دستها و کف پاهای بایک را قطع و سپس وی را مصلوب سازند (به نقل از تاریخ ایران، تألیف ن.و. پیگولوسکایا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز،۱۳۵۴، ص ۱۹۱)

۲. اصل ۷۹ متمم قانون اساسی مشروطیت (مصوب ۱۳۲۵ ه ق.): «در مورد

تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.»

۳. ماده ۱۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۲۹۰) اکراه و اجبار متهم را هنگام بازپرسی ممنوع کرده است و طبق ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ مأمور دولتی که متهمی را آزار بدنی یا مجبور به اقرار کند یا امر به این امور دهد مستوجب ۳ تا ۶ سال زندان و در صورت فوت متهم مستوجب مجازات قاتل یا آمر به قتل می‌باشد.

۴. ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸) و ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۹۶۶) شکنجه و رفتارهای ظالمانه و غیرانسانی را مطلقاً ممنوع کرده‌اند.

۵. اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد.»

۶. اصل ۳۸ قانون اساسی: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار و سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

۷. طبق اصل ۳۲ قانون اساسی.

۸. اصل ۳۵ قانون اساسی و ماده ۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری.

۹. اصل ۳۹ قانون اساسی، آیین نامه و مقررات زندانها (مصوب ۱۳۶۸) امکاناتی چون اغذیه لازم دارای کالری ویتامین کافی، چای، آب آشامیدنی سالم،امکانات کافی بهداشتی و پزشکی، دوش سردوگرم و... برای کلیه زندانیان مقرر کرده است.

۱۰. ماده ۱۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ و ماده ۱۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری.

۱۱. اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.

۱۲. دستورات امام‌علی (ع) در خصوص رفتار انسانی با ضارب خود (عبدالرحمن‌بن‌ملجم)، که مرتکب جرم سیاسی شدید سوءقصد به حاکم شده بود، و منع هرگونه آزار و تأمین نیازمندیهای وی. نمونه روشنی از دیدگاه اسلام راجع به متهمان و مجرمان سیاسی است.

۱۳ . طبق ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ مأمور دولتی که متهمی را برای اجبار به اقرار آزار بدنی کند یا به این کار امر نماید به ۶ ماه تا ۳ سال حبس محکوم می‌شود ضمن اینکه کیفر قصاص و دیه نیز به قوت خود باقی خواهد بود.

۱۴. محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، ص ۱۹۲.

۱۵. پرویز صانعی، جلد اول حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، ۱۳۷۴، ص ۳۸۹.

۱۶. همان، ص ۴۰۱.



رفتار با زندانیان سیاسی از عرصه‌های مهم نقض قانون در جامعه ایران است. یکی از پیش شرطهای گذار جامعه ایران از استبداد و بی‌نظمی به مردم سالاری و قانونمندی، حاکم ساختن قانون بر روند رسیدگی به اتهامات سیاسی و رفتار با متهمان و محکومان سیاسی است. نخستین گام در این راه کنار گذاردن واژه‌های مبهم، خشونت‌بار و خوارکننده‌ای چون "ضد انقلاب و گروهکی" و پذیرش به کارگیری اصطلاحات حقوقی و "اتهام سیاسی" و "جرم سیاسی" به مفهوم رایج جهانی آن است.

آنچه دیده‌ام

گفت‌وگو با مهندس لطف‌الله میثمی

مسأله بدرفتاری با متهمان سیاسی در حافظه تاریخی ملت ما همواره حضوری زنده اما غمبار داشته است. پس از انقلاب نیز این مسأله به صورت غیررسمی و نجوا در محافل و بین افراد مطرح بوده است. حکایت میثمی اما، حکایت فروخورده و دردناله درونی انقلاب است.

ایران فردا – پیش‌نیاز: مسأله بدرفتاری با متهمان سیاسی در حافظه تاریخی ملت ما همواره حضوری زنده اما غمبار داشته است. پس از انقلاب نیز این مسأله به صورت غیررسمی و نجوا در محافل و بین افراد مطرح بوده است. هر چند افراد و نیروهای معتقد به انقلاب همواره موضعی شدیداً منفی و ایدئولوژیک درباره این پدیده کریه داشته‌اند و نیروهای صاحب قدرت نیز همواره منکر وجود این امر بوده‌اند با این وجود، حتی برخی هیأت‌های بازرسی درونی ساختار قدرت نیز بر وجود این امر، البته در سطوح مختلفی، صحه نهاده‌اند.

ما در مصاحبه‌ای که در زیر می‌خوانید سراغ شخصیتی رفته‌ایم که خود از دلسوزان انقلاب بوده و قبل از انقلاب در این راه تلاش فراوانی نموده و پس از آن نیز خدمت فراوانی به نظام مستقر نموده است. و همانگونه که از متن نیز برمی‌آید اکنون نیز انگیزه چندانی برای طرح این مسائل ندارد. به هر حال سخنان ایشان نیز بیانگر دردیهایی است که طرح آنها برای حفظ منافع ملی و مصالح انقلاب ضروری است. می‌بایست هر انحراف و ناپاکی از چهره پاک انقلاب زدوده شود. شاید در این میان افراد و حاکمیهایی مخدوش گردند اما چهره دین و انقلاب که اینک به صورتی زشت و خشن در اذهان بسیاری در داخل و خارج شکل گرفته، به پاکی، مهربانی و سعه صدر بزرگوارانه نخستین خود باز می‌گردد. و این خود عین خدمت به منافع ملی و مصالح انقلاب و تفکیک آن‌ازمصلحت‌اندیشیهایی فردی و جناحی است.

حکایت میثمی، حکایت فروخورده و دردناله درونی انقلاب است. اما به هر حال از زبان شخصیتی عنوان می‌شود که رعایتش می‌کرده‌اند و می‌توانسته با بسیاری از بزرگان در این باره درد دل کند، نه افراد بی‌نام و نشانی که دردهای سنگین‌تری را بر دوش کشیده و غمهای بزرگتری را در دل فروخورده‌اند. ایران فردا در راستای دغدغه فراگیر ملی خود و صرفاً به انگیزه بازگشت به شعارها و آرمانهای راستین انقلاب و دفاع از سیمای پاک انقلابی به نام خدا، خاطراتی چند از این دست فراهم کرده بود که طرح همین گزیده را سهل‌الوصول‌تر و واقعی به مقصود دید. امید است که مسئولان دستگاه اجرایی و قضایی بر این امر چاره‌ای جدی بیندیشند و ما نیز نیازی به طرح دیگر حکایت‌های غمبار نداشته باشیم.

• **جناب آقای مهندس میثمی** با تشکر از اینکه موافقت کردید در این مصاحبه شرکت کنید تقاضا می‌شود راجع به سوابق بازداشت خودتان پیش از انقلاب و همچنین آخرین بار که پس از انقلاب بازداشت شدید، توضیح دهید.

مهندس میثمی: من در سال ۴۲ از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدم و به خاطر



فعالیت‌هایی که برای دادگاههای مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و کلاً سران نهضت آزادی می‌کردم در ۳۰ آذر ۱۳۴۲ دستگیر شدم و بعد از حدود ۷ ماه در تابستان ۴۳ آزاد شدم. دفعه دوم در شهریور ۱۳۵۰ همراه مجاهدین دستگیر و به دو سال محکوم شدم و در شهریور ۵۲ آزاد گردیدم. در شب ۲۸ مرداد ۵۳ مجدداً دستگیر و به حبس ابد محکوم شدم. در آن سال به دلیل انفجار بمب دست‌ساز بینایی چشمانم را از دست دادم. بعد از ۵ سال و نیم در ۴ آبان ۱۳۵۷ همزمان با آقای طالقانی و منتظری آزاد شدم. دفعه چهارم بعد از انقلاب بود. در اواسط آبان سال ۱۳۶۱ بازداشت شدم.

چه مدت در بازداشت بودید و در چه تاریخی آزاد شدید؟

۹ ماه و ۹ روز کشید. در تابستان سال۶۲ آزادشدم.

• **درباره نحوه و زمان و مکان آخرین بازداشت‌تان لطفاً بیشتر توضیح بدهید.**

گفتم اواسط آبان بود و در منزل مادرم دستگیر شدم. بعدازظهر پنجشنبه و همه جا تعطیل بود. فکر بازداشت را هم نمی‌کردم. مادرم طبقه اول زندگی می‌کرد و من و همسر و دختر کوچکم یک اتاق در طبقه بالا داشتیم. دوستانم هم بودند. ساعت ۴ – ۵ یک نفر رنگ زد و مادرم در را باز کرد. او گفته بود می‌خواهم سؤالی از مهندس بکنم و همراه با چند نفر دیگر به بالا آمد. پس از آن گفتند ما مأموریم. سپس حکم بازداشت را که آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز امضا کرده بود نشان دادند. اصرار داشتند که مرا تنها ببرند اما خانم و بچه‌ام هم دنبال ما آمدند. می‌خواستند ببینند ما را کجا می‌برند. من را به زندان اوین آوردند.

• **موقع دستگیری علت بازداشت یا اتهامی را که به شما وارد شده بود مشخص کردند؟**

نه، چنین چیزی نبود. بعدازظهر پنجشنبه که مرا به اوین بردند، لباس زندان پوشاندند و مرا نه در بند معمولی بردند نه در سلول انفرادی بلکه در راهرو دادستانی روی زمین نشاندند و تا بعد از ظهر شنبه اصلاً سراغم نیامدند جز اینکه غذا را همان جا در راهرو می‌آوردند. ۴۸ ساعت در همین وضع بودم. آنجا در اتاقهای دادستانی باز و بسته می‌شد و افراد را می‌بردند و می‌آوردند و آرامشی نبود. آن موقع آرزو می‌کردم مرا به سلول انفرادی ببرند. شرایط راهرو دادستانی این قدر بد بود.

• **آیا قبل از بازداشت، مقدماتی برای بازداشت شما طی شده بود؟ آیا احضاریه داشتید یا برای شما این مسأله کاملاً غیرمنتظره بود؟**

نه خطاری بود، نه حکمی و نه صحبتی. البته از قبل تهاجم می‌کردند.

• **آیا کسانی که برای دستگیری شما مراجعه کردند موقعیت سازمانی‌شان**

مشخص بود؟ خودشان را معرفی کردند که از کجا آمده‌اند؟

گفتند از دادستانی انقلاب اسلامی مرکز و از طرف آقای لاجوردی آمده‌اند.

• فرمودید نزدیک ۴۸ ساعت در راهرو دادستانی بودید. پس از آن به کجا منتقل شدید و وضعیت سلولتان به چه صورت بود؟

بعد از آن من را به یکی از اتاقهای همان راهرو برای بازجویی بردند. حکم بازداشت نوشتند و به من گفتند چه کارت کنیم؟ گفتم بهترین کار این است که آزاد کنید و بالاخره هم آزاد خواهید کرد چون من جرم و گناهی نکرده‌ام. ایشان حکم نوشتند و به سلول انفرادی رفتم که در زندان ۳۲۵ اوین قدیم بود (اوین جدید نبود). قبل از انقلاب هم در همان ۳۲۵ زندانی بودم. زندان ۳۲۵ یک ردیف زندان عمومی دارد و یک ردیف زندان انفرادی. ردیف بالا که ۲۵ تا سلول است هیچ پنجره‌ای به بیرون ندارد و کوچک است و تقریباً یک نفر به راحتی می‌تواند در آن بخوابد و طاقش هم کوتاه است. اینها را برای جشنهای ۲۵۰۰ ساله ساخته بودند که آن موقع هنوز آماده نشده بود. مبارزانی که اینجا حبس می‌کردند بیشتر بر ضد رژیم شاه مبارزه مسلحانه می‌کردند. سال ۵۰ دوبار در آن سلولها بودم. من را به سلول شماره ۱۸ بالا بردند که یک نفر توده‌ای هم در سلول بود. اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که این آقای لاجوردی در قبل از انقلاب که در زندان بود خیلی به نجاست و پاکی حساسیت داشت. (مثلاً من وقتی که وضو می‌گرفتم چون نابینا بودم دستم را به دیوار می‌گذاشتم تا به اتاقم برسم، او می‌گفت این دیوارها احتیاط دارد!)، اما حالا مرا با یک توده‌ای در یک سلول انداخته است. اتفاقاً آن بنده خدا هم کمک زیاد می‌کرد. ظرفم را می‌شست و برایم آب می‌آورد. یک سری سلولهای دیگر هم در این زندان ۳۲۵ وجود داشت که پایین است. بعد ازمدتی مرا از سلول بالا به سلولهای پایین بردند که بزرگتر و طاقش بلندتر بود و به بیرون پنجره داشت. این امتیاز بود.

• چه مدت در سلول بالایی بودید؟

یکی دو ماه در سلول بالایی بودم. آن شخص توده‌ای چند روز بیشتر با من نبود. سپس من را به یک سلول دیگر بردند و مدتی تنها بودم. بعد یکی از توابین را پیش من آوردند. جوانی بود که ۲۰ سال هم نداشت. او با من بود تا این که مرا به پایین بردند.

• درباره مشخصات سلول، امکانات و وسایلی که در اختیار داشتید توضیح دهید.
آنجا هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشتیم جز اینکه یک روزنامه کیهان یا اطلاعات می‌آمد. این روزنامه را به هم‌سلولیها می‌دادم تا برایم بخوانند. کتاب هم نبود.

• پس از همان ابتدا روزنامه در اختیارتان گذاشتند؟

ابتدا، بله. ولی مداد و خودکار به هیچ وجه نبود. ملاقاتی هم نداشتم.

• تا چه تاریخی ملاقات نداشتید؟

تا یکی دو ماه نداشتم. وقتی به سلول پایین رفتم، به من ملاقاتی دادند. آن هم ملاقات حضوری نبود. از پشت تلفن بچه‌ام و خانمم را می‌دیدم. ۱۰ دقیقه ملاقات پشت تلفن بود. بعد هم آن را قطع کردند یعنی دیگر ملاقات نداشتم.

• ظاهراً پس از دستگیری شما برخی از دوستانتان هم دستگیر شدند؟

بله. بعد از اینکه مرا دستگیر کردند آن چند نفر هم، که با من بودند دستگیر

کردند. برای آنها حکم نداشتند. همین طور در خانه دستگیر کرده بودند.

• لطفاً درباره سلولهای پایین بیشتر توضیح دهید.

در سلولهای پایین گاهی هم‌سلول داشتیم، یک بار یک قاچاقچی بی‌سوادی بود که من به او نوشتن یاد می‌دادم. الفبا را یاد گرفت، بعد کلمات را یاد گرفت. آنجا ما روزنامه نداشتیم. بعد که روزنامه آمد یک هم‌سلولی برایم پیدا شده بود که باسواد بود. با هم کلمات را چسباندیم و برایش کتاب درست کردیم. یک پاسدار هم بود که به دلیل اینکه در پاسدارخانه جیب بقیه را می‌زد، دستگیرش کرده بودند. مدتی هم با او در یک سلول بودم. توابین هم مرتب می‌آمدند و می‌رفتند. سیار بودند، ولی پای ثابت‌اش من بودم.

• راجع به سایر مشخصات داخل سلول بگویید. وضعیت غذا، استراحت، هواخوری.

در بالا سلول تنگ بود. دو نفری مشکل بود در آن قرار گیریم. بعد از مدتی که گذشت ما را به یک محوطه ۳ × ۴ سرباز می‌بردند که هواخوری بود. در روز یک بار می‌بردند. هفته‌ای یک بار هم حمام می‌بردند. حمام ۱۰ – ۱۵ دقیقه طول می‌کشید.

• درباره زندان رجایی‌شهر و مشخصات سلولتان توضیح دهید.

در سلولهای انفرادی رجایی‌شهر شرایط خیلی بدتر و سخت‌تر بود. چون اولاً تنهای تنها بودم و هوا هم خیلی گرم بود. دو ماه و ده روز هم در انفرادی رجایی‌شهر بودم. ماه رمضان بود، و چون تعداد سلولها خیلی زیاد بود، افطار نوبت آخر به من می‌رسید. ولی سحری اول می‌رسید. فاصله افطار و سحری حدود ۲ ساعت می‌شد. نه ملاقاتی داشتم، نه هم‌سلولی داشتم، و نه روزنامه و کتاب و هواخوری. دستشویی در سلول بود، یک روشویی هم بود. من تنها بودم. رادیو هم در این زندان نبود. صدای هیچ چیز را نمی‌شنیدم.

• هیچ صدایی در زندان گوهردشت نمی‌شنیدید؟

برای ملاقاتم که آمده بودند گفته بودند هم‌سلولی دارد، وضعیت خوب است. با قسم دروغ خانمم را متقاعد کرده بودند. ولی خیلی سخت بود. بیش از دو ماه آنجا بودم که آقایی آمد و گفت تو چرا حرفه‌ایت را نزدی و چرا اعتراف نمی‌کنی. صحبتهای قشنگ کرد و بعد به ناخنهای من نگاه کرد که به دلیل آنکه آفتاب نخورده بود همه بریده بریده شده بودند. سؤال کرد که چرا ناخنهایت این طورند. گفتم نه هواخوری دارم نه آفتابی هست. پس از آن دستور داد مرا ظهرها به هواخوری ببرند. در فضایی که بین زندانها بود، زیر آفتاب گرم می‌بردند و اصلاً سایه نداشت. من حند دقیقه که در آفتاب راه می‌رفتم، می‌گفتم صدرحمت به سلول. در می‌زدم و می‌گفتم در را باز کنید تا برگردم به سلول. این که هواخوری نشد.

• آیا موقعی که بازداشت شدید و بعد از اینکه به زندان انفرادی رفتید، می‌دانستید چه مدت باید در زندان انفرادی به سر برید؟
نه. من چیزی نمی‌دانستم.

• کی مطلع شدید که قرار است آزاد شوید؟

همان روزی که آزادم کردند مطلع شدم. البته در آن انفرادی پایین که بودم – ۳۲۵ – یک روز مرا به دفتر دادستانی بردند. بعد

دیدم آقای دکتر صلواتی به ملاقات آمده است. آقای دکتر آن موقع نماینده مجلس بود و عضو کمیسیون اصل ۹۰ که همه شکایات به آنجا ارجاع می‌شد. خانم من نامه‌ای به کمیسیون اصل ۹۰ نوشته بود و آقای دکتر صلواتی هم که من را از قبل از انقلاب می‌شناخت آمد و گفت با آقای هاشمی تماس گرفته‌ام. ایشان گفته‌اند من با این بازداشت مخالف بودم. همچنین به نقل از ایشان گفت آقای خامنه‌ای هم که رئیس جمهور بود با بازداشت ایشان مخالف بوده است و گفته که آقای لاجوردی باید بچه‌های انقلاب را که بازداشت می‌کند، حداقل با ما در میان بگذارد. آقای صلواتی می‌گفت نظر آقای هاشمی این است که من آزاد شوم. آقای صلواتی می‌گفت آقای لاجوردی گفته باید اعدام شود مگر اینکه مصاحبه کند. من به ایشان گفتم که اگر هم مصاحبه کند به ضرر شما تمام می‌شود چون همان مطالبی را که در راه مجاهد می‌نویسد می‌گوید. به هر حال آقای دکتر صلواتی آمد و در زندان اوین با من ملاقات کرد. پس از آن خیالم راحت شد که خیلی مدت بازداشت سنگین نخواهد بود.

• پس این زمانی بود که شما هنوز در اوین بودید؟

بله، آن موقع که گوهردشت رفتیم هیچ کس اصلاً در سلول من را باز نکرد. من را که نابینا بودم به سلول انفرادی انداختند و این رفتار خیلی بدی بود. به خصوص که نه ملاقاتی بود، نه هم‌سلولی و نه رادیو و روزنامه. رادیو زندان هم فقط جمعه‌ها خطبه‌های نماز جمعه را پخش می‌کرد. من می‌خوابیدم کف سلول و یک ورق روزنامه را که داشتم لوله می‌کردم و روی گوشم می‌گذاشتم، بعد روزنامه لوله شده را از زیر در بیرون می‌دادم تا بشنوم در خطبه‌ها چه گفته می‌شود.

• طی مدت ۹ ماه بازداشت‌تان هیچ وقت درخواست کردید که وکیل یا خانواده‌تان را ببینید؟

نه، چون آن موقع که فضای وکیل گرفتن و درخواست ملاقات نبود! آن موقع یک بازجو به من می‌گفت: هر کس به اوین قائم آمده افقی برگشته. اگر کسی قائم می‌آمد و قائم برمی‌گشت استثنا بود. به هر حال می‌گفتند هر کس را می‌گیریم محارب است.

• بازجویی‌ها چگونه انجام می‌شد؟ توسط چند نفر انجام می‌گرفت و به چه صورت بود؟ آیا با ضرب و جرح و تهدید همراه بود یا فقط سؤال و جواب رد و بدل می‌شد؟

من چند بار بازجویی رفتم که بیشتر صحبت بود. بار اول هم آقای لاجوردی بازجویی‌ام کرد که محدود بود.

برخورد ایشان با من همراه با فحش و… نبود. البته

از اتاقهای کناری صدای فحش و ناسزا به دیگر متهمان می‌آمد و صدای آزار و بدرفتاری شنیده می‌شد. روزی که در دادستانی بودم، کسی به خانمی می‌گفت به بچه‌ات رحم کن حرف بزن. در اوین یکی از زندانبانان پیرمردی بود که مرا برای بازجویی می‌برد. او دستش را می‌گرفت به کتام که نکند به بدنم بخورد و نجس شود. من هم کت‌ام را در می‌آوردم و می‌گفتم دست تو هم به من نخورد. بعد از زندان به دیدار آقای منتظری رفتم. آنجا آقای منتظری به استقبال من آمدند. من دیدم یک مرجع بزرگ که قائم‌مقام رهبری است این طوری با من برخورد می‌کند. خوب، خوشحال شدم. ایشان از من پرسیدند زندان چه خبر بود؟ گفتم یک زن آبستن را می‌زدند و می‌گفتند به بچه‌ات رحم کن. گفت تو کجا بودی؟ گفتم من در انفرادی بودم. گفت پس کجایش را دیده‌ای! یعنی ایشان این قدر از مسائل زندان مطلع بودند که به من می‌گفت تو کجایش را دیده‌ای! من هم نمی‌خواستم ایشان را زیاد ناراحت کنم و خیلی چیزها را که آنجا شنیده بودم نگفتم.

• راجع به موضوع بازجویی‌ها توضیح دهید. آیا از شما می‌خواستند اطلاعات ارائه دهید، اعتراف کنید، اعلام پشیمانی کنید، مصاحبه کنید یا بحث دیگری بود؟

ما یکی از جریانات درون انقلاب بودیم. بعد از انقلاب تمام این ۱۴ منطقه دادستانی تهران را دوستان اداره می‌کردند. آقای هادوی هم دادستان کل انقلاب بود. بچه‌ها اسلحه و حکم هم داشتند. بعد گفتیم اسلحه‌ها را نگه داریم احتمال دارد کودتا شود. در این صورت به انقلاب یاری می‌رسانیم و… قانونی هم وضع نشده بود که اسلحه‌ها را تحویل دهیم. بعد اعلام کردند این اسلحه‌ها را که پیش شماست به حاجی تجریشی در کمیته میدان ارگ تحویل بدهید. دادستانی فهمیده بود و می‌گفت چرا به دادستانی تحویل نمی‌دهید. روی رقابت‌هایی که بین خودشان بود ما را دستگیر کردند که چرا اسلحه‌ها را به دادستانی تحویل نمی‌دهید. بعد هم که ما را گرفتند گفتند بیایید اینجا تحویل دهید.

از دیگر علل بازداشت، جزوهای درباره نظرات آیت‌الله خزعلی راجع به شکنجه بود. ایشان یک سری سخنرانی در سبزوار و جاهای دیگر داشتند که در آنها

می‌گویند من رفتم زندان اوین دیدم طرف را کابل زدند و حسابی لت و پار شده بود ولی اگر او را نمی‌زدند اسلحه‌ها به دست نمی‌آمد. دقیقاً این نوع شکنجه چیزی بود که ما دوره شاه دیده بودیم. به این ترتیب ایشان شکنجه را با همان منطقی که ساواک می‌گفت (که اگر شما را نگیریم و نزنیم در خیابان یک عده را خواهید کشت و وضع بدتر می‌شود)، این سخنرانی را به آقای لاجوردی داده بودیم. آقای لاجوردی که این را خواند دو روز بعدش مرا دستگیر کرد.

• آیا بعد از انجام بازجویی‌ها جلسه دادگاه هم برگزار شد؟

نه، اصلاً کار به دادگاه نکشید چون جرمی هم برایم متصور نبود. ولی اینجا لازم است گله و شکایتی به پیشگاه خدا بکنیم که ما یک جریان بی‌پناهی بودیم و با اینکه روزنامه داشتیم اصلاً قضیه بازداشتمان را ننوشتیم برای اینکه نمی‌خواستیم تشنجی شود یا نظام و انقلاب تضعیف شود و بگویند انقلاب دارد فرزندانش را می‌خورد. ولی شنیدم که آقای حسین موسوی دادستان انقلاب، زمانی که من در سلول پایین اوین بودم، گفته است: لطف‌الله میثمی به همراه چند نفر در حال حمل اسلحه در خیابان دستگیر شده و یک عده هم متواری شده‌اند – که واقعا دروغ محض بود. من در خانه بودم و با حکم دادستان بازداشت شدم. واقعا چه کسی از اینها بازخواست می‌کند. البته پرونده از سال ۶۲ که آزاد شدم تا حالا – سال ۷۷ –

۱۵ سال است که باز است. برای مؤسسه نشر کتاب فرهنگی تقاضای عدم سوء پیشینه کردم بعد از اینکه ۳ ماه مرا معطل کردند تازه گفتند ایشان پرونده‌اش به اتهام وابستگی به گروههای محارب تحت بررسی است. یعنی هنوز من تبرئه نشده‌ام! یک بار هم با مادرم می‌خواستم خارج بروم که پاسپورت ندادند. گفتند ممنوع‌الخروج هستی. بعد از ۱۵ سال هنوز این پرونده ما بررسی نشده است.

• راجع به سایر مسائلی که در زندان با آنها برخورد داشتید، اگر توضیحی هست بفرمایید.

بله، خوب، مثلاً فردی بود به نام علی یعقوبی. این یک قصاب طرفدار انقلاب را ترور کرده بود و خودش هم به ترور او اعتراف کرده بود. بعد پایش هم خیلی لت و پار بود. آثار شلاق و شکنجه روی پایش بود. بعد می‌گفت من اعدام می‌شوم چون به قتل اعتراف کردم، ولی یک قتل دیگر را هم پای من نوشته‌اند که واقعیت ندارد، مجبور شدم اعتراف کنم.

یک منظره‌ای که با آن مواجه بودم توابینی بودند که هم با سازمانشان خوب

نبودند و هم دلشان نمی‌خواست با بازجویای دادستانی همکاری کنند. اینها درد دل که می‌کردند می‌گفتند خوب، مسئولان که دستگیر می‌شوند کلی اطلاعات دارند که لو دهند، بازجو هم اطلاعات می‌خواهد بنابراین اینها را خیلی اذیت نمی‌کنند. ولی ما چون اطلاعات نداریم حسابی می‌زنند و هرچه که بگوییم بابا اطلاعات نداریم، بازهم دست از سرمان بر نمی‌دارند و نگه‌مان می‌دارند. وقتی ما زندان بودیم خشونت‌ها زیاد بود.

● شما تجربه زندان را در پیش و پس از انقلاب دارید، ارزیابی‌تان از این دو تجربه چیست؟

ز جری که من در زندان پس از انقلاب کشیدم، در هیچ یک از زندانهای گذشته دوره شاه نکشیدم ولی بروز نمی‌دادم. سلول شماره ۱۰ سلولی بود که سعید محسن در آن بود و خودم هم در دوره شاه در این سلول بودم. اصلاً سعی می‌کردم خاطراتم را بکشم که نتوانم آن نظام را با این نظام مقایسه کنم. اگر چه خاطره‌کشی بدترین چیز است. به هر حال این کار را می‌کردم چون ایمان داشتم در نظام جناح‌بندهای زیادی وجود دارد و دراین موارد اتفاق نظر وجود ندارد.

شیخ‌الاسلامی را که وزیر بهداری شاه بود اعدام نکرده بودند و در زندان همکاری می‌کرد. مریض‌ها را می‌دید. یک روز من را دید؛ گفت بالاخره تو هم آمدی. خیلی جگرم آتش گرفت، که یک آدم ضدانقلاب و سلطنت‌طلب به من چنین حرفی می‌زند.

آن موقع در انفرادی آن طرف ما داریوش فروهر بود. آقای احمدزاده بود که صدایش را می‌شنیدیم. همه اینها کسانی بودند که در مبارزه با رژیم شاه خون دل خورده بودند و حالا در زندانهای انقلاب زجر می‌کشیدند. بعد از انقلاب به رغم اینکه من هیچ محکومیتی نداشتم حقوقم را که از شرکت نفت دریافت می‌کردم قطع کردند. و خانم من را هم که دبیر بود اخراج و حقوق او را هم قطع کردند. مقایسه این برخوردها با پیش از انقلاب برای من معنادار است، اما هنوز هم علاقه‌مند نیستم بیشتر درباره آن بحث کنم.

● درباره نحوه آزادی‌تان از زندان توضیح‌دهید.

من در زندان رجایی شهر بودم. یک روز پیش از ظهر آمدند و گفتند لباسهایت را جمع کن. لباسها را جمع کردم و بعد از آن مرا به اوین بردند. مدتی در راهرو دادستانی بودم. من را نشانددن، ظهر شد، عصر شد، شب شد؛ هیچ خبری از بازجویی نبود. شب کف زمین نشستم و گاه فقط مرا دستشویی می‌بردند. شب تا صبح خوابم نبرد. داثم هم در اتاقها باز و بسته می‌شد و صدای آزار و اذیت به گوش می‌رسید. به هر حال داشت سرم می‌ترکید. صبح شد، ظهر شد، باز خبری نشد. بعد از ظهر بود که یکی از بازجوها من را خواست و گفت اسامی دوستانت را بگو. من گفتم شما همه را می‌دانید. آنها بچه‌هایی هستند که در زندان شاه بودند و اول انقلاب دادستانی را اداره می‌کردند. بعد از مدتی بازجویی دوباره مرا

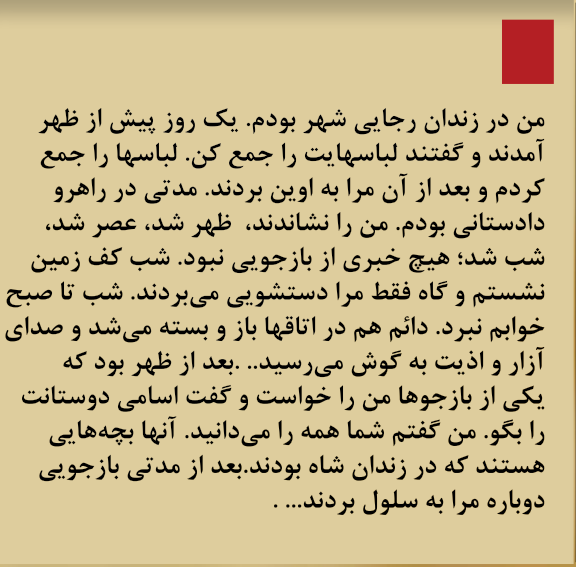
به سلول بردند. در محوطه زندان یک نفر اصفهانی مرا شناخت. این اصفهانی به من گفت من تو را از روضه‌های امام حسین در اصفهان می‌شناسم. تو در آنجا خدمت می‌کردی. می‌دانم عرق دینی داری و تو را آزاد خواهم کرد. گفتم شما یک زندانبان ساده هستید چگونه مرا آزاد می‌کنید. آزادی ما دست آقای لاجوردی و بازجوهاست، گفت ما حزب‌الله هستیم و ما همان آدمهایی هستیم که بازجوها را سرکار آوردیم. از شدت ناراحتی و بی‌خوابی در حال افتادن بودم و او یک قرص به من داد. پس از آن وارد سلولی شدم که دو نفر هم‌سلولی داشتم. چند روز گذشت. بعد گفتند لباسهایت را جمع کن. مرا به دفتر دادستانی بردند. آنجا خانواده مرا خبر کرده بودند و آنها هم آمده بودند. من را به خانه بردند و دیگر هم چیزی به من نگفتند.

● در مجموع در دورانی که در زندان به سر بردید، ارزیابی‌تان از مجموعه رفتاری که در زندانهای بعد ازانقلاب انجام می‌شد، چه بود؟

اول درباره اقداماتی که بعد از زندان کردم توضیح دهم. بعد ازمدتی از آقای مقتدایی وقت گرفتم. ایشان آن موقع رئیس شورای عالی قضایی بود. ایشان مرا هم می‌شناخت. گفتم من آمدم اینجا وضعیت زندانها را بگویم. گفتم این جوری است، این کارها را می‌کنند. قضایای درون آن و مشاهدات خودم را گفتم و خیلی هم ناراحت بودم که کار انقلاب به اینجا کشیده و ایشان گفت آنچه انجام می‌شود تعزیرات است. اگر بازجو یقین داشته باشد یکی خانه تیمی و اسلحه دارد و... به هر حال حق دارد تعزیرش کند. گفتم اولاً شما این یقین را از کجا می‌آوری؟ ایشان گفت بالاخره تعزیر غیر از شکنجه است. من سه بار شهادت دادم که آنچه در زندان است شکنجه است نه تعزیر. تعزیر بعد از اعتراف است، آنها ۸۰ تا شلاق را تقسیم می‌کنند و ده تا ده تا می‌زنند و... گفت، این جوری نیست. گفتم اگر شما متخصص دین هستید، من متخصص شکنجه شدن هستم. در زندانهای مختلف شاه بوده‌ام، باید از من بپرسید که تعریف شکنجه چیست. این را گفتم و خداحافظی کردم. دو بار دیگر شهادت دادم که این جوری است. حتی می‌خواستم وصیتنامه بنویسم و در یکی از میدانهای بزرگ تهران خودسوزی کنم. می‌خواستم بگویم من طالب قدرت نیستم، فقط می‌خواهم ضعیفی از انقلاب را نشان دهم. بعد دیگر مسائل قم پیش آمد. رفتم دیدن آقای منتظری و دیدم ایشان به قضیه اشراف دارد. از خودم سلب مسئولیت کردم. زیرا ایشان با این مسائل برخورد جدی می‌کرد.

البته نباید فراموش کنیم که خشونت‌های آن سالها متقابل بود و بسیاری که به زندان می‌آمدند در ترورها و قتل‌ها دست داشتند. اگر چه گروه زیادی نیز در کشمکش طرفین ضربه خوردند و له شدند.

● متشکریم.



بازداشتگاه اوین، محل نگهداری زندانیان سیاسی و غیرسیاسی

بازداشتگاه اوین، محل نگهداری زندانیان سیاسی و غیرسیاسی

بازداشتگاه اوین، محل نگهداری زندانیان سیاسی و غیرسیاسی

بازداشتگاه اوین، محل نگهداری زندانیان سیاسی و غیرسیاسی

گزارش تصویب یک اصل

ممنوعیت شکنجه

مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

پیش‌نیاز: در زیر گزارش تصویب یک اصل از قانون اساسی در ممنوعیت شکنجه و به دنبال آن چند دیدگاه مطرح شده را جهت آشنایی با تفکرات موجود در این رابطه می‌آوریم.

مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

جلسه سی‌ام مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی رئیس (آیت‌الله منتظری) - اصل ۴۲ را قرائت می‌کنم: اصل ۴۲ - شکنجه به هر نحو برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

اکرمی - به نظر من اینجا یک کلمه باید اضافه بشود برای اینکه در گذشته در وزارت آموزش و پرورش بعضی از معلمان نادان دانش‌آموزان را شکنجه می‌کردند، به همین جهت باید نوشته شود "شکنجه مطلقا و به ویژه به هر نحو".

رئیس - به هر نحو یعنی مطلقا.

- خیر، "شکنجه، مطلقا"، و بقیه‌اش برای کسب اقرار باشد، اینجا بیشتر برای کسب اقرار است، مطلقا ندارد. بنابراین گاهی اوقات ممکن است در آموزش و پرورش پیش بیاید.

رئیس - منظور در مقام اقرار گرفتن و سوگند است والا هیچ کس را نباید شکنجه کرد. تمام احکام فقهی را که ما اینجا نمی‌خواهیم بنویسیم. آقای کیاوش بفرمایید.

کیاوش - من معتقدم که کلمه مطلقا باشد زیرا "به هر نحو" نوع شکنجه را می‌رساند و مطلقا خود شکنجه را می‌رساند.

رئیس - آقای بشارت بفرمایید.

بشارت - باید نوشته شود "شکنجه مطلقا".

رئیس - آقای مشکینی بفرمایید.

مشکینی - شکنجه به هر نحو برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. ما معتقدیم که این یک امر غیراسلامی و غیرانسانی است و رأی هم به این می‌دهیم ولی بعضی از مسائل باید مورد توجه قرار گیرد مثل اینکه احتمالاً چند نفر از شخصیت‌های برجسته را ر بوده‌اند و دو سه نفر هستند که می‌دانیم اینها از ربایندگان اطلاع دارند و اگر چند سیلی به آنها بزنند ممکن است کشف شود آیا در چنین مواردی شکنجه ممنوع است؟

رئیس - کسب اطلاع راه‌هایی دارد که بدون آن هم می‌توانند آن اطلاعات را به دست آورند.

مشکینی - اگر چند شکنجه این طوری به او بدهند مطلب را می‌گوید. مثلاً در واقع استاد مطهری یک فردی می‌شناسد که احتمالاً ضارب چه کسی هست. اگر به او بگویند تو گفتی می‌گوید نه.

رئیس - ضرر این کار بیش از نفعش هست.

مشکینی - مسأله دفع افسد به فاسد آیا در این مورد صدق ندارد با توجه به اینکه در گذشته هم وجود داشته است؟

دکتر بهشتی - آقای مشکینی توجه بفرمایید که مسأله "راه چیزی باز شدن" است به محض اینکه این راه باز شد و خواستند کسی را که متهم به بزرگترین جرم‌ها باشد، یک سیلی به او بزنند مطمئن باشید به داغ کردن همه افراد منتهی می‌شود. پس این راه را باید بست یعنی اگر حتی ده نفر از افراد



مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

مجسمه‌ای از یک زندانی که دست‌هایش را در پشتش قفل کرده است

سرشناس ربوده شوند، این راه باز نشود جامعه سالم‌تر است. **رئیس** - اگر گناهکاری آزاد شود بهتر از این است که بی‌گناهی گرفتار بشود. **رئیس** - آقای یزدی بفرمایید.

یزدی - بنده یک سؤالی دارم. اینجا نوشته است شکنجه به هر نحو. ظاهر

شکنجه، شکنجه جسمی است ولی عبارت "به هر نحو" همان طور که آقایان فرمودند انواعش هست، اما شکنجه روانی و معنوی یعنی ایجاد محیطی بکنند که طرف شکنجه ببیند و ناراحت بشود. این عبارت منع این کار را نمی‌رساند.

رئیس - مصادیق به هر نحوی است.

یزدی - منظور از به هر نحو انواع شکنجه جسمی است و مثل اینکه منع شکنجه روانی از این عبارت فهمیده نمی‌شود. منظورم این است که تعبیری باشد که آن را هم بفهمند.

رئیس - یعنی بنویسند "شکنجه جسمی و روانی"، بسیار خوب پیشنهادی است. **ربانی شیرازی** - بنویسند "هرگونه شکنجه".

مکارم شیرازی - در تمام دنیا شکنجه ممنوع است. در اسلام هم ما جایی در تاریخ ندیده‌ایم که کسی را برای اقرار گرفتن شکنجه کنند پس هم از نظر اسلامی و هم از نظرهای دیگر این کار ممنوع است. سابقا که خود ما محکوم بودیم شکنجه را منع می‌کردیم ولی حالا که حکومت به دست ما افتاده چرا شکنجه را منع نکنیم اگر این کار را نکنیم خیلی اثر سوء می‌گذارد.

رئیس - حالا اصل را برای رأی گرفتن می‌خوانم:

اصل ۴۲ (اصل سی و هشتم): هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگند فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

نتیجه اخذ رأی به شرح زیر اعلام شد:

رئیس – عده حاضر در جلسه ۶۲ نفر، تعداد آراء ۶۲ رأی، موافق ۵۰ نفر، مخالف هیچ، ممتنع ۱۲ نفر. بنابراین اصل تصویب شد. تکبیر (حضر سه مرتبه تکبیر گفتند).

اصل ۴۳ (اصل سی و نهم): هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.

نتیجه اخذ رأی به شرح زیر اعلام شد:

رئیس – عده حاضر در جلسه ۶۲ نفر، موافق ۵۸ نفر، مخالف ندارد، ممتنع ۴ نفر. بنابراین اصل تصویب شد. تکبیر (حضر سه مرتبه تکبیر گفتند).

آیت‌الله موسوی بجنوردی: از آنجایی که مکتب حیاتبخش اسلام مخالف شکنجه است، لذا چنانچه مقامات قضایی انتظامی و سایر مراجع با توسل به شکنجه از متهم اقرار بگیرند تحت تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت.۱

آیت‌الله خزعلی: البته نظر من در قانون اساسی گفته شده است. ۲۴ ساعت بیشتر نباید نگه داشت، و متهم تا متهم است شکنجه نشود، سیلی نخورد. قانون اساسی هم گفته، قبول. ولی بیشتر آنچه که ما گرفتیم در اوین، اگر امشب تا ۲۴ ساعت نگهش بداریم آقا بخورد و بخوابد، خوب این ۲۴ ساعت که نفت رفقایش می‌فهمند گیر افتاده، اسلحه‌ها را برمی‌دارند و جابجا می‌کنند. همان شب اوینی‌ها او را مورد سؤال قرار می‌دهند تا رفقایش را گیر بیاورند. بر اثر همین سؤال ۸۰ هزار فشنگ را گیر آوردند. ما اینها را بگذاریم یک سیلی هم بهشان نزنیم؟ که این سیلی نخورد و بهشتی‌ها برونند؟ اما اگر وقتی جرم معین شد دیگر نمی‌زنند. بله، گاهی می‌شود، یک جا من رفته بودم، پشتش را بالا زد. گفت: نگاه کن. رد، رد کابل، واقعا درد کرده بود. بدجور، گفتم: چرا زدی؟ گفت: خوب شد پرسیدی که چرا زدی. ازش پیرس ۱۷ دقیقه ما سؤال کردیم. ۱۷ دقیقه. و می‌دانید این سرهنگی است، به بچه‌های انقلابی ما باتون فرو کرده و اینها مردند. بله بجاست باید بزنند تا از اون اعتراف بگیرند. ۱۷ دقیقه مهلت دادند. هیچی نمی‌گوید. چکارش باید بکنند؟ ما مسلمانها خیلی مظلوم هستیم بلدیم فقط تبلیغ کنیم. فیدل کاسترو در یک سیگار کشیدن ۱۰۰ هزار ضدانقلابی را کشت، در یک سیگار کشیدن۲۰

حجت‌الاسلام حائری شیرازی: در جامعه فقط وعده بهشت باشد، وعده جهنمی نباشد، درست نمی‌شود. جامعه زندان لازم دارد، اعدام لازم دارد، زند

لازم دارد. تنبیه لازم دارد. اینها اشتباه است شما اگر فکر می‌کنی مجرمی آمده و می‌خواهد حقایق را بگوید، تو اشتباه می‌کنی، نمی‌گویی. شما گروهکی آمده توی دست و می‌دانی برنامه کشتن چند مؤمن توی دستش است. می‌خواهی ببینی اینهایی که این برنامه را دارند، کجا هستند. حالا تو خواهش کن، نمی‌گویی. دستش را ببوسی هم نمی‌گویی. تعزیر بشود، می‌گویی. صد در صد جامعه را نمی‌شود با موعظه اصلاح کرد، کتک خودش موعظه است، اعدام خودش موعظه است، اعدام یکی، موعظه است برای هزارتا، برای یک میلیون.۳

آیت‌الله منتظری: تعزیر اسلامی با شکنجه به منظور اعتراف تفاوت بنیادی دارد. باید در زندانها محیط و شرایطی برای مجرمین و گنهکاران به وجود آورد که بتواند به فطرت اولیه خود برگردد.

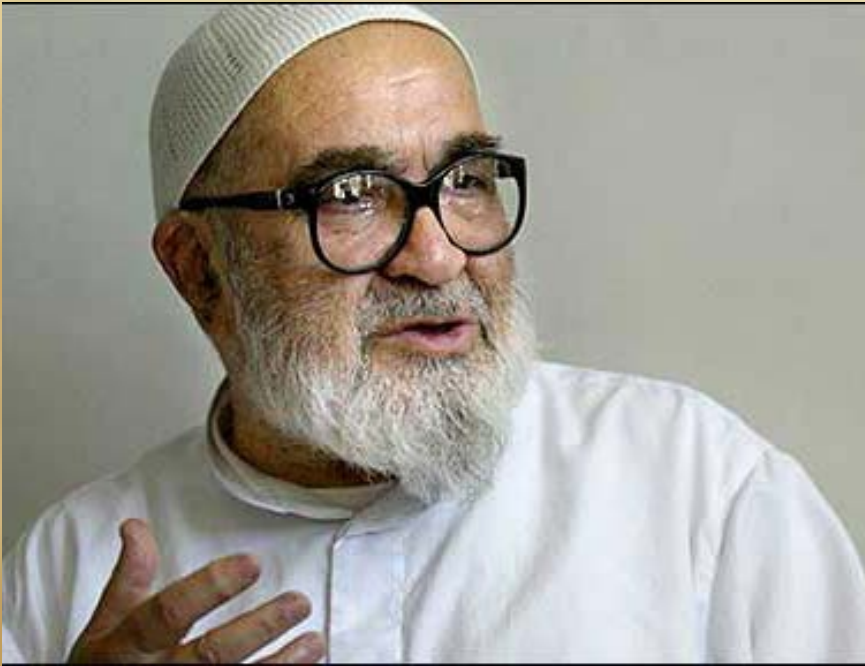
شیوه رژیم گذشته بود که هدفشان حفظ حکومت بود به هر نحو ممکن.

اگر ما تحولی داخلی در خود و روش خود به وجود نیاوریم دستاوردهای انقلاب و خون پاک شهدای عالیقدر اسلام را به خطر انداخته‌ایم.۴

آیت‌الله محمد یزدی: اگر انسان را در فشار روحی قرار دهند و تهدید کنند تا اعتراف کند، این قبیل اعترافها و گفتنها نمی‌تواند منشأ و دلیلی بر مطلبی باشد و برای قاضی ملاک و دلیل باشد... حفظ حکومت اسلامی به این سادگی نیست. یک راه داریم و آن این است که اگر کسی در برابر سؤال قاضی سکوت کرد، جواب نداد، این سکوت به معنای این است که این دادگاه و حکومت را به رسمیت نمی‌شناسم... اینکه فردی دستگاه قضایی را قبول نداشته باشد خود یک جرم و گناه است و قابل تعزیر می‌باشد. البته تعزیرات باید مادون حد باشد... یعنی پایین‌تر از حد و کمتر از هشتاد ضربه باشد. اگر کسی زیر شلاق اقرار کرد... تا وقتی به حالت عادی برنگردد اقرار او نمی‌تواند اماره‌باشد مگرآنکه دنبال آن‌اقرار مدرکی‌به‌دست‌آید که‌مسئله روشن شود.۵

پی‌نوشتها:

- کیهان ۱۰/۱/۶۵.**
- متن پیاده شده نوار سخنرانی آقای خزعلی در سبزوآر در هفته وحدت سال ۶۰ (به نقل از راه مجاهد به مدیر مسئولی آقای لطف‌الله میثمی، ش ۲۲، آبان ۶۴، ص ۱۵).**
- نماز جمعه شیراز – ۲۷/۱۰/۶۴**
- منبع ۲، شماره ۳۶، تیر ۶۵، ص ۱۴.**
- شرح و تفسیر قانون اساسی روزنامه رسالت، ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ مرداد ۶۵.**



آیت‌الله منتظری:

تعزیر اسلامی با شکنجه به منظور اعتراف تفاوت بنیادی دارد. باید در زندانها محیط و شرایطی برای مجرمین و گنهکاران به وجود آورد که بتواند به فطرت اولیه خود برگردد.

شیوه رژیم گذشته بود که هدفشان حفظ حکومت بود به هر نحو ممکن.

اگر ما تحولی داخلی در خود و روش خود به وجود نیاوریم دستاوردهای انقلاب و خون پاک شهدای عالیقدر اسلام را به خطر انداخته‌ایم

مخالف قانونی، تعزیر و...



پیش‌نیاز: پذیرش یا عدم پذیرش "مخالف سیاسی"، مسأله بدرفتاری با متهمان (با هر بهانه و عنوان) و مسأله تعزیر از مسائل مهمی است که فرهنگ دینی و به ویژه سنتِ دینی سیاسی شده جامعه ما به چالشی مهم برای پاسخگویی به آن واداشته شده است. سه سؤال زیر را با سه نفر از صاحب‌نظران مطرح کردیم تا هر یک از منظر خاص خود (سنتی، اصلاح‌طلب یا نوگرایی رادیکال) به آن پاسخ دهند. سؤالات به این شرح‌اند:

۱) آیا در تفکر دینی "مخالف سیاسی" جایی دارد؟ و برخورد حقوقی با تخلفات سیاسی چگونه است؟

۲) آیا دین بدرفتاری (شکنجه) را تجویز می‌کند؟

۳) مسأله تعزیر چیست؟

چند نگاه

محمد صادقی تهرانی –محسن سعیدزاده – یوسفی اشکوری

عادی، در مورد چنین شخصی هرگز نمی‌توان با بدرفتاری و شکنجه و دیگر وسایل اربابی اقرار گرفت. و چنان اقراری که عادی و اختیاری و شرعی نیست و بر مبنای اضطرار و شکنجه است هرگز هیچ گونه سندیتی در شرع ندارد بلکه در برخی جرایم جنسی حتی اگر سه شاهد مرد عادل شهادت دهند اینجا چون شهادت کامل نیست خود شهود مورد حد واقع می‌شوند ونسبت به متهم هرگز جریانی برخلاف احترامش جایز نیست.

۳) تعزیر در لغت دارای دو معنای متقابل است:

۱ – بزرگداشت و احترام. چنانکه قرآن درباره رسول اکرم می‌فرماید الذین امنوا به و عذروه و نصروه،یعنی کسانی که به حضرتش ایمان آوردند و او را مورد احترام و نصرت قرار دادند. معنای دوم از نظر لغت اهانت کردن است ولکن در عرف شرع تنها به شکل شلاق زدن می‌باشد و بر حسب روایت مشهور التعزیر دون الحد یعنی تعزیر کمتر از حد است. بنابراین تعزیر جریانی است خفیف‌تر از حد. بنابراین تعزیر در فقه اسلام فقط اهانت به وسیله شلاق زدن است و نمی‌توان از این گونه اهانت به اهانت‌های مشابه یا بیشتر و یا حتی کمتر تجاوز کرد مانند حبس و تبعید و سرتراشیدن و جرایم نقدی و ناسزا گفتن و مانند اینها. چنانکه حد نیز به معنای لغوی کاری است که مجرم را محدود می‌کند ولکن در اصطلاح فقهی هرگونه محدود کردن نسبت به مجرم نیست، بلکه حدود معینی را شرع معین کرده است مانند اعدام، شلاق زدن، سنگباران، دست و پا بریدن و این گونه حدود مقرره که تجاوز از آنها به مانند آنها یا بیشتر یا حتی کمتر جایز نیست. و اصولاً در کل روایات تعزیر که مادون الحد است تنها اهانت با شلاق اراده شده است. بنابراین در "حد" باید حدود شرعی مراعات گردد و در تعزیر نیز تعزیر شرعی است که شلاق زدن است و اگر چنانچه مثلاً تبعید یا جزای نقدی یا حبس هم از مصادیق تعزیر بود، در قرآن یا سنت از آنها یاد می‌شد. چنان که در آیه یسعون فی الارض سوره مائده است: انما جزاؤالذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی‌الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض. که آن سه حد اول معلوم است و حد آخرین نمونه‌هایی از قبیل حبس و تبعید و مانند آنها را دارد. روی این اصول که به گونه‌ای مختصر تبیین گردید حد و تعزیر در انحصار خصوصیاتِی است که اسلام تبیین کرده و در مواردی که جرم محقق است و هیچ گونه حد و تعزیری در قرآن و سنت برای آن وارد نشده است در چنان مواردی جای تأدیب است یعنی مجرم را به گونه‌ای ادب کنند که

آقای محمد صادقی تهرانی:

۱) در تفکر دینی، نه تنها مخالف سیاسی جای دارد بلکه تمامی مخالفت‌های عقیدتی، اقتصادی و غیره نیز جای دارند. بدین معنا که تا زمانی که این مخالفتها زیانی برای سیاست حقیقی اسلام ندارند و موجب دگرگونی اجتماع مسلمانان و گمراهی آنان نیستند، در این صورت کارشان جرم محسوب نمی‌شود و همچنان در حکومت اسلامی جای دارند. در هر صورت تفکر صحیح دینی بر مبنای قرآن و سنت قطعیه



بدون پیش‌فرضها و انتظارات و افکار تحمیلی مجالهای وسیعی برای مخالفهای سیاسی و غیرسیاسی دارد زیرا اولاً دین خدا دین رحمت و عطوفت و رهبری است که با منطق صحیح منحرفان و معترضان را به صراط مستقیم دعوت می‌کند و در ثانی با اعتماد به مطلق بودنش هیچ گونه نگرانی از اعتراض دیگران ندارد بلکه در گفت و گویی آزاد کلیه اعتراضات را برطرف می‌سازد. ولی اگر کسانی پس از تبیین واقعی دین و روشن شدن حقیقت آن برایشان همچنان در عناد خود باقی ماندند ومعارضه با سیاست و غیرسیاست دینی را ادامه دادند بااین گونه افراد به مصداق ۱یسعون فی‌الارض فسادا۱ به اندازه‌ای که دست تجاوزشان از مستضعفان کوتاه شود برخورد خواهد شد. که این برخورد تنها به منظور دفاع از حقوق دیگران است و نه انتقام.

۲) دین تنها بدرفتاری و شکنجه‌ای را تجویز می‌کند که در مقابل همان مقدار بدرفتاری و شکنجه باشد البته با شرایط ویژه. بدین معنا که برخورد با بدرفتاری و شکنجه به گونه اصلی حرام نباشد که اگر کسی به شما تهمت زد حق تهمت مشابه به او را ندارید ولکن اگر کسی شما را زد حق زدن همانند را دارید. روی این اصل اگر کسی جرمی مرتکب شده که به میزان دلیل شرعی مستوجب حد یا تعزیر است، تنها همان حد و تعزیر مقرر بدون کم و کاست درباره او انجام می‌شود حتی اگر حدش اعدام یا سنگباران باشد. با این احوال هیچ گونه اهانت دیگری نسبت به او شرعا جایز نیست. این در صورت محکوم بودن است، ولی اگر شخصی صرفا متهم است و مورد اتهامش نه با شهادت ثابت شده و نه با اقرار

دست از جرم بردارد. از جمله مطالبی که من باب نمونه گوشزد می‌شود این است که جریمه نقدی مخصوصا نسبت به کسانی که بسیار ثروتمند می‌باشند هرگز اهانتی نیست و تعزیر به معنای کلی لغوی هم نمی‌باشد.

آقای محسن سعیدزاده:

۱) نخست باید روشن شود که منظور ما از "تفکر دینی" چیست؟ آیا فکری که دین پدید آورده و زاینده دین است یا دینی که فکر بشر تولید کرده است؟ به عبارت دیگر تفکر دینی آیا تفکر زاینده دین است یا تفکری بشری است که خودش ادعای دیانت دارد و آن را به حساب دین می‌گذارد؟

قطعا اندیشه‌های برخاسته از دین و زاینده دین، مخالفان سیاسی خود را تحمل می‌کند و برای آنها مقام و منزلت قابل است. قرآن سند خدشه‌ناپذیر دین اسلام، "مخالفان سیاسی" را می‌پذیرد و آنها را به دو دسته متفاوت تقسیم می‌کند:

الف: مخالفانی که دارای برهان و دلیل‌اند و مخالفت خود را مدیون اندیشه و منطق خویشان‌اند. قرآن از اینها دلیل و برهان می‌طلبد و با برهان به مقابله برمی‌خیزد: "قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" ۱

ب: مخالفان بی‌اندیشه‌ای که بدون دلیل مخالفت می‌کنند، از نظر قرآن حساب این جماعت از گروه نخست جدا است! "و من یدع مع‌الله الٰهٖ آخر لابرهان له به فانما حسابه عند ربه"۲

در قرآن اصلاً از برخورد حقوقی با "مخالفان سیاسی خبری نیست". مخالفت سیاسی گناه و جرم محسوب نشده تا "مخالف سیاسی" کیفر ببیند! به منظور رفع شبهه تأکید می‌کنم: جهاد با کفار و منافقان صدر اسلام، جهاد با "مخالف سیاسی" نیست، ستیز فیزیکی با مخالف فیزیکی (نظامی) است.

نهج‌البلاغه تنها متن سیاسی مورد قبول امامیه نیز وجودِ مخالفان سیاسی را حتمی و انکارناپذیر دانسته و برخورد با آنان را در نهایت، برخوردی فکری می‌داند. حضرت علی (ع) تندترین و خشن‌ترین گروه سیاسی عصر خود، یعنی خوارج را به عنوان شهروندان اسلامی پذیرفتند. مبارزه حضرت علی در نهروان، نباید ستیز با "مخالفان سیاسی" تلقی شود زیرا در نهروان مخالفان سیاسی جمع نشده بودند. گروهی از مخالفان نظامی گرد آمده بودند تا دولت اسلامی را هدف قرار دهند و رژیم مورد نظر خود را حاکم کنند. بدیهی است که علی (ع) باید از موجودیت دولتِ اسلامی مورد نظرش حمایت کند. بنابراین ستیز نظامی را نباید با مخالفت سیاسی به هم آمیخت!

فقه دینی نیز بر این حقیقت صحه می‌گذارد. و از مخالفان نظامی تحت عنوان محارب و یاغی نام می‌برد. در فقه اسلامی بحث مخالفِ سیاسی مطرح نشده، چون اصل بر وجود، بلکه لزوم آن بوده است. عرف و سیره مسلمانان به تأثیر از قرآن و سنت، مخالفان را رحمت می‌داند. بنابراین فقط از استثناء بحث شده است یعنی از موردی

که مخالفتها به درگیری مسلحانه بینجامد. اندیشه منتسب به دین، موضع قرآن و سنت را نادیده می‌گیرد و برای مشروعیت خود به مباحثی انحرافی رو می‌کند. اصولاً تفکر زاینده دین و تفکر دین‌آفرین، بر سر این موضوع دو واکنش و موضعگیری متفاوت دارند: الف – وجوب متابعت و موافقت چه نظری و چه عملی (التزام علمی و فکری) ب – مخالفت عملی.

تفکر زاینده دین، قایل به حرمت مخالفت عملی با سیاست حاکم است (صرف نظر از جزئیات مباحث مربوطه) در حالیکه تفکر دین‌آفرین (فکر تولیدشده بشری

اما منتسب به دین) پیروی و موافقت نظری و عملی را واجب دانسته است! سیره عملی حضرت علی (ع) در طول ۲۵ سال (از رحلت نبی اکرم ص تا خلافت آن حضرت یعنی از سال ۱۰ تا ۳۵ قمری) مؤید دیدگاه ب می‌باشد. حضرت علی در طول این ۲۵ سال موافق نبود اما عملاً هم مخالف نبود. مخالفتها همه سیاسی بود و بدون حرب و نزاع فیزیکی. اگر داعیه شرع مداری داریم، چاره‌ای نیست جز اینکه از اخلاص عمل علی (ع) درس بیاموزیم و مخالفان سیاسی را تحمل کنیم! نکته‌ای که نباید از اذهان دور باشد این است که حساب ارتداد سیاسی از ارتداد و رویگردانی توأم با مخالفت عملی جدا است. به عبارت دیگر ما در مجموعه شریعت با دو یا چند ارتداد مواجهیم که مهمترین آن: اول ارتداد سیاسی و دوم ارتداد دینی و اعتقادی است. بحث فقیهان درباره ارتداد، از نوع دوم است. روایاتی از آن قبیل که گفته‌اند: "ارتدالناس الا..." ناظر به ارتداد سیاسی است ولذا فقه اسلامی ازدواج زن شیعی را با مرد اهل سنت باطل نمی‌داند.

کسی که امامت را قبول دارد اما با امام بیعت نکرده و درباره شخص امام (نه امامت!) حرف دارد، یقیناً مرتد اعتقادی نیست. زیرا امامت ضروری مذهب است نه امام!

البته من از امام، امام معصوم را اراده نمی‌کنم. منظور من از امامت رهبری مسلمانان است. به مذهب مسلمانان نیز کاری ندارم، هر چه باشد تفاوتی در این اندیشه ایجاد نمی‌کند. امامت و رهبری و رهبر داشتن از ضروریات عقلی و نقلی شرع است اما اینکه چه کسی امامت را برعهده گیرد؟ امام دارای چه صفاتی باشد؟ چگونه انتخاب شود؟ این از ضروریات و بدیهیات دین نیست! تفکر دینی حتی برای مرتدان سیاسی جایگاهی منظور کرده و آنها را عضو رسمی جامعه و دین می‌داند. از عرض، جان و مال آنها دفاع می‌کند و هیچ تفاوتی ولو با سلب امتیازها برای آنان قائل نمی‌شود.

کوتاه اینکه در تفکر دینی (با تفسیر و تفصیلی که یاد شد) مخالف سیاسی جایگاه محترمانه‌ای دارد. عرض، مال و جان او مثل بقیه مردم حرمت دارد و از مصونیت و مزایای سیاسی برخوردارند. در قاموس فکر دینی تخلف سیاسی نداریم تا فرض کنیم چه برخوردی صورت می‌گیرد.

اگر امر به معروف، نهی از منکر، توصیه به حق، توصیه به پایداری بر مواضع حق، نصیحت به امامانِ مسلمانان ۳ را ارزش می‌دانیم (که صدالبته هست) وجود مخالف سیاسی لازم و واجب است. نه تنها مخالف سیاسی گناهکار نیست بلکه ثواب‌کار هم هست! متأسفم که فرهنگ دینی به قدری وارونه شده یا وارونه تبلیغ شده که اکنون با این سؤال روبرویم!

۲) دین بدرفتاری با هیچ انسانی را تجویز نمی‌کند حتی در وقتِ گناه. در توضیح مراتب امر به معروف و نهی از منکر هم بدرفتاری قید نگردیده است!

شخصی که مرتکب گناه یا جرمی بشود و به دست حاکم اسلامی افتد، از همان مزایا و مصونیتهایی بهره دارد که آدمهای پاک و بدون جرم بهره دارند. چون گناه او یک استثناء است، برخورد دین نیز استثنائاً در محدوده گناه صورت می‌گیرد و فقط به کیفر مقرر اکتفا می‌شود. توهین و ضرب و شتم متهم و مجرم تجویز نشده بلکه نهی از آن به اطلاق و عموم آیات و روایات برجای است. دین اسلام توهین، ضرب و شتم، افترا، آزار، استهزاء، گرسنه نگه داشتن، مزاحمت و سایر مصادیق بدرفتاری را تحت عناوین مختلف نهی می‌کند. این نهی هیچ استثنایی ندارد و شامل حال همه از جمله متهم و مجرم می‌شود.

۳) تعزیر سه معنی دارد: معنای حقوقی، معنای فقهی و معنای سیاسی. معنای اول و دوم برای همه دست‌یافتنی است اما معنای سوم برای همه مفهوم نیست. به نظر می‌رسد منظور از تعزیر، شلاق خوردن و شلاق زدن به دستور حاکم شرع در مرحله بازجویی و قبل از صدور حکم باشد، بدون قید در پرونده و حکم حاکم و اینکه در کیفرخواست درج شود!

از نظر فقه اسلامی، صدور حکم تعزیر قبل از اثبات جرم، شرعی نیست و اقرار و اعتراف متهم باید بدون اکراه و اجبار و بدون ترس صورت پذیرد. به اقرار و اعتراف ناشی از ضرب و شتم ترتیب اثر داده نمی‌شود.

پی‌نوشتها:

۱. البقره: ۱۱۱، قرآن خود نیز برهان می‌آورد: "یا ایهاالناس قد جائکم برهان من ربکم" النساء: ۱۷۴.

۲. المؤمنون: ۱۱۷، گرچه این کریمه وافی الهدایه از محال بودن برهان شرک سخن گفته اما مفهوم آن به هر جای دیگری که برهان ندارد، نیز تسری می‌یابد.

۳. چهار فقره اول علاوه بر قرآن در سنت و سیره اسلامی نیز هست و چهارمی در روایات بابی به خود اختصاص داده است. این عناوین از مسلمات قرآن و سنت است و بر حسب این تکالیف، انتقاد و مخالفت با قوانین، طرحها و امور اجرایی و قضاییِ ناصواب، لازم و واجب است.



آقای یوسفی اشکوری:

۱) علی‌القاعده "مخالف سیاسی" در ارتباط با نوعی برخورد و مواجهه "مردم" با "حکومت" و "دولت" مطرح است و بیشتر هم مربوط می‌شود به دنیای جدید و تأسیس نهادهای مدنی نوین. در این صورت اول باید مشخص کنیم که آیا اساساً "حکومت دینی" داریم یا نه. اگر معتقد بشویم که حکومت دینی نداریم و نمی‌توان حکومت دینی داشت، بدیهی

است که از منظر دین سخن از "مخالف سیاسی" گفتن چندان جایی ندارد، اما اگر به حکومت دین عقیده داشته باشیم، در آن صورت باید به این پرسش پاسخ بدهیم که در نظام دینی مخالف سیاسی جایی دارد یا نه. منظور از "مخالف سیاسی"، که امروز "اپوزسیون قانونی" گفته می‌شود، این است که کسانی با اندیشه و عملکرد و سیاست حکومت یا حاکمان مخالفاند و خود را بالقوه یا بالفعل جانشین آن حکومت می‌شمارند و ممکن است برای دستیابی به قدرت تلاش بکنند.

با توجه به نکاتی که گفته شد، و با توجه به پیش‌فرض اعتقاد به حکومت دینی که الگوی آن نیز حکومت پیامبر اسلام و امام علی (ع) و حتی خلفای راشدین می‌باشند، می‌توانیم بگوییم که مخالف سیاسی در تفکر و سیاست و حاکمیت اسلامی کاملاً پذیرفته شده است. با این که در هزار و چهارصد سال قبل و در نظام بدویِ قبیله‌ی عربستان، مخالف سیاسی و اپوزیسیون به معنای امروزش وجود نداشت و اصولاً چنین پدیده‌ای قابل تصور و تحقق نبود اما به شهادت و توصیه قرآن و به استناد واقعیتهای غیرقابل انکار تاریخی، می‌توان نشان داد که در عصر طلایی پیامبر و امام علی (ع)، کسانی که با تفکرات یا سیاستها و تصمیمات و عملکردهای زمامداران مخالف بودند و با انتقاداتها و با نافرمانی‌های عملی مخالفت خود را اظهار می‌کردند، کاملاً آزاد بودند و کوچکترین محدودیتی برای آنان وجود نداشت. در قرآن حدود بیست آیه وجود دارد که تکلیف پیامبر (و طبعاً تمامی زمامداران مسلمان) با مخالفان ایدئولوژیک سیاسی خارجی (مشرکانِ اهل کتاب و کافران) و مخالفان سیاسی (و گاه ایدئولوژیک) داخلی

(منافقان و مسلمانان سست ایمان و نافرمان و به هر حال منتقد) را روشن کرده است. در این آیات، که غالباً با "فان تولّوا" در ارتباط با جبهه خارجی و "فان تولّیتُم" در ارتباط با جبهه داخلی و یک بار با "من تولّی" و دو بار هم با "وان اعرضوا" آغاز شده‌اند، به کرات و با صراحت تمام به پیامبر فرمان داده شده است که مخالفان را آزاد بگذارد و در واقع کاری به کارشان نداشته باشد (در این مورد مطالعه کتاب "آزادی در قرآن" تألیف آقای مهندس عبدالعلی بازرگان مفید است). البته باید تذکر داد که این توصیه‌ها اختصاص به مکه ندارد که پیامبر از قدرت برخوردار نیست بلکه غالباً مربوط است به دوران مدینه که پیامبر قدرت سرکوب مخالفان را هم داشت.

از نظر واقعیتهای تاریخی هم ماجرا از همین قرار بوده است. یعنی هرگز دیده نشده است که پیامبر کسی را صرفاً به خاطر فکر و عقیده و مخالفت سیاسی با پیامبر مجازات کرده باشد. البته در گریه‌ها و جدالهای فکری و ایدئولوژیک "کفر" و "ایمان" وجود داشت و جنگها و پیکارهای متعددی هم بین پیامبر و مخالفانش به وقوع پیوسته است اما به شهادت تاریخ، این پیکارها اولاً تمامی آنها (ظاهراً جز یک مورد) از ناحیه مخالفان آغاز شده است و ثانيا در هیچ کدام مسئله تحمیل عقیده و ایمان نبوده است.

پس از پیامبر در عصر خلفای اول و دوم، تا حدودی این سنت رعایت می‌شده است. در عصر خلیفه سوم، این شیوه اسلامی شدیداً مخدوش شد، اما در عصر درخشان حکومت علوی، این سنت احیا شد و برخوردهای امام علی (ع) با مخالفان سیاسی‌اش چنان روشن و دموکراتیک است که در دنیای امروز هم کم‌نظیر است. تاریخ و نهج‌البلاغه اسناد روشنی در این باره ارائه می‌دهند. حتی طبق خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، امام خود مردم را به انتقاد و دادن مشاوره و نظر و در واقع به مخالفت تشویق می‌کند و دست مخالفان توطئه‌گر را تا بدان جا باز می‌گذارد که علیه او اقدام کنند و او به انکای این اصل که "کسی را پیش از ارتکاب جرم مجازات نمی‌کنند"، اقدام پیشگیرانه نمی‌کند.

به هر حال این سیاست در دورانی بود که هنوز مفاهیمی چون آزادیهای سیاسی، حق حاکمیت ملی، دموکراسی، انتخابات، احزاب، افکار عمومی، مطبوعات و... پدید نیامده بود و در واقعیت اجتماعی جایی نداشت. حال در روزگاری که در آن زندگی می‌کنیم، روزگاری که حتی پیغمبر و امام حضور ندارند، و دموکراسی و آزادی بشر در عقیده و نظر و عمل پذیرفته شده و این اصول از مسلمات حوزه سیاست و مدیریت است، حکومت منسوب به دین و دینداران نمی‌تواند و نباید جز این کند. اگر "عدالت" را بنیان حکومت بدانیم، که امام علی فرموده "العدل اساس الحكم"، سنت دموکراسی با اصل حق مخالفت سیاسی برای تمام مردم، عادلانه‌ترین شیوه در حکومت دینی است و اگر جز این باشد، آن حکومت دینی نیست. چرا که می‌دانیم الگوی خاصی از حکومت دینی نداریم، در هر زمان و مکان باید اندیشید که کدام نوع و شیوه ملکداری به روح و جهتگیری اسلامی نزدیکتر است.

اما چگونگی برخورد حقوقی با مخالف سیاسی برمی‌گردد به قوانین و مقررات و عرف حقوقی هر دوره و زمانی. در روزگار گذشته، قانون اساسی و قوانین مربوط به حقوق ملت و دولت و احزاب و مطبوعات و چگونگی رسیدگی به جرایم عادی یا سیاسی وجود نداشت و دادگاههای مدرن و نوین هم ایجاد نشده بود، و لذا رسیدگی یعنی محاکمه و دادرسی در این گونه موارد هم وجود نداشت، اما در عصر ما این مفاهیم دارای تعاریف حقوقی روشنی هستند و حدود و ثغور حقوق دولت و ملت تا حدود زیادی روشن است و چگونگی رسیدگی به این گونه امور نیز معین شده است و طبعاً طبق سنت و عرف زمان عمل می‌شود. بدیهی است که اشکال برخورد حقوقی با جرایم (سیاسی یا غیرسیاسی) ربط خاصی به دین ندارد. مهم این است که از نظر دینی، مخالف سیاسی به رسمیت شناخته شده است.

۲) هر کسی که با متون و منابع دینی اندکی آشنا باشد، تردید ندارد که در دین

روایت آزار زندانیان در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۰۰

سیاهه پدر و پسر



در میانه سده سیزدهم میلادی پاپ «اینوسان چهارم» برای تسهیل کار محاکم انکیزیسیون، شکنجه را شرعاً جایز اعلام کرد. وی در سال ۱۲۵۲ میلادی چنین مقرر نمود که هر جاقضات، گناه متهمان محاکم پاپی انکیزیسیون را مسلم بدانند، می‌توانند آنان را مورد شکنجه قرار دهند.



مصطفی ثاقبی (هدی صابر)

به کف آورده بود از آغاز سلطنتِ بنیانگذار تا سرفصل سلطنت احمد نوجوان، انواع شیوه‌های تن‌آزاری و قتل را در رویارویی با عناصر درون هرم قدرت و مخالفان خارج از آن و حتی با مردم کوچه بازار، دوره به دوره تجربه کرده بود. از محبوس کردن صدراعظم شریف و ایران‌خواه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در «حوضخانه» و «خیه» کردن وی در زمان محمدشاه تا نیشتر زدن بر رگهای امیرکبیر و دستمال فروکردن «میرغضب» بر حلقوم او در عصر ناصری در مواجهه با عناصر ترقی‌خواه و ضدفساد داخل حاکمیت گرفته تا شکنجه و کشتار بابی‌ها، هواخواهان «اتحاد اسلام»، ایلخانهای یاغی، ناخرسندان و تظلّم‌خواهان و مال‌باختگان در برابر شازده‌ها و لمپن‌های دربار. از آنجا که سلطنت ناصردالدینشاه قاجار نیم قرن از تاریخ را به اشغال گرفت، «شاه» کارهای عصر ناصری بیش از اسلاف و اخلاقش زیانزد و قلم‌نگار است. چکامه «بهار»، توصیف آهنگینِ «انسان نوازی» زبر و خونین عصر ناصری است:

بس که در دوره ناصری / مرد و زن کشته شد سرسری

این به عنوان مشروطیت / وان به‌عنوان بابی‌گری

نام مردم نهد بلشویک / این زمان دشمن مفتری

گویند شاه که همواره تکیه کلامش در برخورد با مخالفان، حکم رعب‌انگیز «بغون» - به زبان آذری یعنی خفه‌کنید - بوده است، پس از قتل امیر، طناب انداختن و رگ زدن را کمتر به کار می‌بست مگر از سر «ناچاری». به هر روی هر نکبتی که بر تاریخ این دوره، بار بود با وزش نسیم آزادیخواهانه و دم عدالت‌طلبانه مشروطه و سفیر گلوله میرزا رضای جان به لب آمده به کنار زده شد. در عصر پسین ناصری، مظفرالدین‌میرزا که جان و جوانی بر سر خوشگذرانی نهاده بود، درآستان مشروطه و خیز شوق‌انگیز «رعایا»، کمتر از آن بود که چوب و فلک ناصری احیا کند. گرچه پس از وی محمدعلی میرزا به جان مشروطه خواهان افتاد اما این دوران نیز «صغیر» بود و چنگ و دندان نشان دادن شاه دیر نیابید. زمانی که سلسله سلطنت قجر به احمد شاه نوجوان متصل شد، دیگر قجر، جان «پدر آتش زدن» و «بغون» و تن‌آزاری این و آن را نداشت. تا آنکه از میان بلشوی اجتماعی و واماندگی حکومت، سواری از گرد راه رسید و عصری دگر را

در میانه سده سیزدهم میلادی پاپ «اینوسان چهارم» برای تسهیل کار محاکم انکیزیسیون، شکنجه را شرعاً جایز اعلام کرد. وی در سال ۱۲۵۲ میلادی چنین مقرر نمود که هر جاقضات، گناه متهمان محاکم پاپی انکیزیسیون را مسلم بدانند، می‌توانند آنان را مورد شکنجه قرار دهند. زان پس بازپرسان برای گرفتن اعتراف از «ملحد» و واداشتن وی به لو دادنِ دیگر «ملاحده» به شلاق زدن، سوزاندن، کشیدن دست و پا از اطراف، طناب‌پیچ کردن و کشیدن به دور چرخ چاه یا حبس مجرد در سیاه‌چالهای مخوف و بالاخره سپردن متهم به دژخیم توسل می‌جستند تا سریعتر از گذشته «رضایت» پروردگار را رقم زنند. ۱ در همان سده‌ای که اینوسان به شکنجه مجوز عقیدتی داد، در میهن ما شکنجه و قتل از مسلک «تهاجم و تصرف» مغولها جواز می‌گرفت. اما در این مُلک پیوسته «زخم بر تن»، هم پیش و هم پس از تاخت مغول، گویی بوسه آتشین سیم و ترکه و شلاق و تازیانه بر بدن، همواره «مجوز تاریخی» داشته است. در ایرانِ ما هر قوم و قبیله حکمفرما بنا به سلیقه و «ابتکار» خویش جسم و جان مخالف و معترض را ملعبه بازی وحش قرار داده است. بازی متنوعی از شمع‌آجین تا غلفتی پوست کندن، از دنبه‌پیچ کردن و زیر آفتاب گذاشتن و طعمه کرم و مور نمودن تا از بیضه دار زدن، از حکاکِی و نقش و نگار بستن با غل و زنجیر تا نوازش موحش با تیغ و درفش، از داغ زدن تا پاندول کردن از کوه، از... تا، از... تا...

از همان دوردستهای تاریخ، شکنجه روح و روان نیز از «ابداع»ات خاص خود برخوردار بوده است. ثبت تاریخی، مورد شناسی و روش‌شناسی شکنجه تن و روان در میهن ما به پژوهشی صبورانه و مسئولانه نیاز دارد، پژوهشی که در پایانش می‌توان با مجموعه اسناد و مدارک به دست آمده، «موزه وحش» برپا کرد. پی‌کاوی در دوردستها را به پژوهشگران صبور و مسئول وامی‌نهیم و به نزدیکترهای تاریخ خویش دیده می‌دوزیم؛ از آغاز سده چهاردهم خورشیدی تا میانه آن، از شروع اقتدار «پدر» تا فروپاشی دستگاه «پسر»:

پیش از آنکه در سوم حوت ۱۲۹۹ رضاخان «شصت‌تیر» به سمت تهران تاخت زند و در پایتخت، نمایش رعب و اقتدار برپا کند، با تاج بر سر نهادن احمد شاه، نوجوان نرمخو دوران خشونت‌ورزی قجر به سرآمده بود. ایلی که با خون، قدرت را

اسلام شکنجه و بدرفتاری با مخالفان (سیاسی یا غیرسیاسی)، در زندان یا خارج از آن، حرام و ممنوع است. البته برای برخی جرایم در قرآن و سنت، مجازاتهایی در نظر گرفته شده و در واقع تجویز شده است که باید گفت اولاً این مجازاتها با توجه به شرایط زمان و مکان و نیازها و ضرورتهای عصر پیامبر تجویز شده‌اند و ثانیاً همان مجازاتها نیز پس از اثبات قطعی جرم از طرق مرسوم و معقول اجرا می‌شوند و ثالثاً کوچکترین تخلف از آن مجازاتها یعنی هر نوع آزار در خارج از محدوده و شیوه تعیین شده، حرام و مستوجب ضمان و مجازات است.

در منابع روایی و فقهی ما آمده است که: ۱ - اگر کسی متهم به قتل بود، فقط می‌توان ۶ روز متهم به قتل را بازداشت کرد، و اگر ولی خون پیدا نشد یا جرم اثبات نگشت، بی‌درنگ آزاد می‌شود. ۲ - اصولاً "اقدام به بازداشت افراد نیازمند دلیلی محکم و قاطع است". ۳ - زند متهم در خارج از حدود شرعی تعیین شده (پس از اثبات جرم)، حرام و ممنوع است. ۴ - بدرفتاری و آزار جسمی و روحی متهم یا زندانی مطلقاً ممنوع است. ۵ - شرایط زیست و زندگی متهم در زندان و هنگام بازداشت، باید کاملاً عادی و انسانی باشد، به گونه‌ای که احساس آزار و تحمیل نکند. ۶ - آزار متهم و ایجاد شرایطی خاص و تحمیلی که متهم را وادار به اعتراف کند، حرام و ممنوع و جرم است. و این نوع اعترافات فاقد ارزش حقوقی و شرعی است. ۷ - اجرای حدود و مجازات در شرایط نامساعد و غیرانسانی و آزاردهنده (مثلاً در هوای بسیار گرم یا سرد) ممنوع است. ۸ - اجرای مجازات در مورد افراد مریض یا مجروح، ممنوع می‌باشد. ۹ - حتی آزار مجرم پس از مجازات اعدام (مثلاً مثله کردن) ممنوع است. (در این موارد می‌توان به کتب فقهی و روایی از جمله شرایع، علامه حلی، وسایل الشیعه، (جلد ۲۸ و ۲۹) شیخ حرعاملی و مبانی فقهی حکومت اسلامی، آیه‌الله منتظری مراجعه کرد).

مواردی که ذکر شد از مسلمات فقه شیعه است و اگر هم اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد، فرعی و کم‌اهمیت است.

این موارد نشان می‌دهد که متهم (سیاسی یا غیرسیاسی)،

پیش از اثبات جرم یا پس از آن، از حقوق کامل انسانی



به هر حال آنچه گفته شد، اشارتی بود به مجازاتهای تعزیری

و غیرتعزیری شرعی که از نظر مفهوم، مصداق و شیوه اجرا مربوط است به قرون گذشته و متناسب با شرایط و اوضاع و احوال روزگاران پیشین. اما در جهان امروز و با توجه به پدیده‌های جدید و مفاهیم نو و مناسبات نوین، می‌توان در این موارد تجدید نظر و بازنگری کرد، چرا که آنچه اصل اساسی است "فلسفه مجازات" است، که عبارت است از: ۱ - تنبیه و هدایت و اصلاح مجرم، ۲ - احقاق حقوق آسیب‌دیدگان، ۳ - تأمین امنیت عمومی جامعه، و اشکال مجازات با توجه به آثار و نتایج اشکال مجازات، تغییر خواهد کرد. به ویژه در ارتباط با "جرم سیاسی" که در دنیای امروز جدی گرفته شده و در گذشته چندان مطرح نبوده است.

حسن یوسفی اشکوری:

در جهان امروز و با توجه به پدیده‌های جدید و مفاهیم نو و مناسبات نوین، می‌توان در این موارد تجدید نظر و بازنگری کرد، چرا که آنچه اصل اساسی است "فلسفه مجازات" است، که عبارت است از:

۱ - تنبیه و هدایت و اصلاح مجرم، ۲ - احقاق حقوق آسیب‌دیدگان، ۳ - تأمین امنیت عمومی جامعه، و اشکال مجازات با توجه به آثار و نتایج اشکال مجازات، تغییر خواهد کرد. به ویژه در ارتباط با "جرم سیاسی" که در دنیای امروز جدی گرفته شده و در گذشته چندان مطرح نبوده است.

رقم زد. این هنگام رضاخان میرپنج با قامت کشیده، چشمان دریده، مغز خشک، هوش نظامی و هیبت رهبری، در چشم و دلی «آیرونساید» فرمانده نیروهای انگلستان در شبه قاره هند جای گرفت. اندک زمانی از این گزینش نگذشت که رضاخان فرمانده دیویزیون قزاق به قصد استقرار نظم نو و دفن مشروطه و دستاوردهایش با نمایش قدرت در سوم حوت ۱۲۹۹ در صحنه ظاهر شد. وی که در دولت سیدضیاء مقام سردار سپهی را در تیول گرفت، در آغاز سده چهاردهم نقش مرد اول دوره را ایفا نمود و در زمینه‌ای از باور عمومی آهنگین تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست / امیدی جز به سردار سپه نیست۳ قابلیت‌های مرد خشن آرام‌بخش را بروز داد. «گورکن» تاریخی مشروطه، پس از ترتیب دادن بازی پرغوغا و عوامفریبانه «جمهوریت»، برای چنگ انداختن به سلطنت، انتظار زیادی نکشید. تصویب خلع قاجارها و انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، تاج بر سر نهادن رضاخان و تبدیل «پالانی» به «پهلوی اول» را ساده و ممکن ساخت. اگر تا این هنگام، تن‌آزاری و شکنجه و نفس بریدن با شیوه‌های سنتی فئودالی قاجارها و با تقسیم کار ساده میان «پیشکار»، «گرمه» «فلک‌چی»، «سیرغضب» و «نفس‌گیر» صورت می‌گرفت، در عصر مشعشع رضاخانی شکنجه نظام‌مند و صاحب «سازمان» شد.

رضاخان قلدر که با تیم خوفناکی از قزاقها مرکب از امیر احمدی – احمد قصاب –، شاه بختی، یزدان‌پناه، امیرفضلی، محمدخان درگاهی، محمد حسین آیرم و… قدرت را به کف گرفته بود با سازماندهی خاص خود، نقطه عطفی نوین در تاریخ سرکوب به ثبت رساند. وی که در فاصله سردارسپهی و سلطنت، ایلخانان یاغی را سرکوب، میرزاده عشقی و واعظ قزوینی را ترور و گروه‌های سیاسی را به مرحله محو رسانده بود، پس از کسب تمام قدرت به مدد «این گروه خشن»، نهادهایی نو را ایجاد و مستقر نمود:

«تشکیلات کل نظمیه مملکتی» به ریاست محمدخان درگاهی، «رکن دوم» ارتش به ریاست سرلشکر ضرغامی، «شهربانی» به ریاست «رکن‌الدین مختاری» و «داره آگاهی» و «داره سیاسی» به عنوان تشکیلات ویژه درون شهربانی. در زیرمجموعه این سازماندهی، گروه «شکنجه و مرگ» متشکل از «پزشک احمدی»، سرهنگ «نیرومند»، «عباس بختیار» – معروف به شش انگشتی – یاور «چهانسوزی»، کارمند «فرشچی» و… به طور مشخص مسئولیت زجرکش کردن «سوژه» را عهده‌دار بودند. در این میان احمد احمدی که در مشهد داروفروشی می‌کرد و به خاطر برخورداری از خصلت درندگی و خوی آدمکشی به عنوان «پزشک زندان» استخدام شده بود، «عزراییل» ژنرالِیسم رضاخانی قلمداد می‌شد:

«وی از تمام لوازم و اسباب طبی یک کیف کوچک داشت و یک انژکسیون بزرگ و از لوازم زهد و تقوی تسبیحی همیشه به دست و کتابچه کوچکی در بغل که کتاب دعایش بود و وقتی آمپول نمی‌زد همیشه تسبیح می‌چرخاند و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه می‌داد… احمدی برای هر قتل‌ی انعامی می‌گرفت. اگر مقتول از کله‌گنده‌ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود از صد تومان و همین حدود‌ها بود و اگر از خرده‌پاها و اشخاص غیرمعروف و گمنام در تهران و زندان بودند، نفری ده الی پانزده تومان می‌گرفت، همان طوری که پاسانها و مأموران شهرداری برای سگ‌کشی از قرار سگی پنج قران یا یک تومان می‌گرفتند.»۴

جدا از پزشک احمدی که متخصص تزریق «آمپول

هوا» در رگ قربانیان بود، عباس بختیار پیشکار سرهنگ نیرومند رئیس زندان قصر نیز در خفه کردن افراد به نحوی که آثاری از خفگی بر روی گلو باقی نماند، «تخصصی» ویژه داشت. در کنار بهره‌گیری از این تخصص‌ها، استفاده از آلات جدیدی همچون «دستبند قپانی» نیز از سالهای آغازین حکومت رضاخانی باب شد. هم پیشرفت سازمانی و هم تکامل ایزاری. رضاخان به مدد سازمان نو، تخصص‌های تازه و ابزار جدید، تا قبل از پایان دهه اول سده چهارده از جامعه سیاسی ایران «لهیده»‌ای باقی نگذاشت: هر جا گذری صحبت جمعیت و حزب است حزبی که در این مملکت افراد ندارد

«سرند» کردن مجلس، محو جریانات سیاسی و قلع و قمع قلم به دستان و تعطیل مطبوعات جملگی از برکات سازمان، تقسیم کار و شیوه‌ها و ابزار نوینی است که «ماشین وحشت» را به حرکت انداخته بود. در پی ورود متفقین به ایران و فرار رضاخان و پایان دوران «دهان‌بندان»، گند تن‌آزاری و انسان‌کشی سالهای سیاه بیرون زد و تعفن آن هر سوی را فراگرفت. از همان هنگام که محمدعلی فروغی به عنوان «محلل» دوران، رضاخان را با تردستی و بدون حساب‌کشی، از خاک سیاه به سلامت عبور داد، فغان از «حبس سینه‌ها» بیرون زد. روزنامه «باختر» تلفات زندان قصر در مدت حکومت ترور و وحشت را با قید «می‌گویند» بیش از بیست و چهارهزار نفر ذکر کرد۵ و در مرداد ۱۳۲۱ نیز به هنگام محاکمه نمایشی رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی رضاخان و «پزشک احمدی» معروف و سایر دستیارانش با بیانی فیلمنامه‌ای، پرده از جنایات هولناک درون و بیرون زندان برداشته شد. چگونگی شهادت سیدحسن مدرس در حین نماز، قتل نصرت‌الدوله فیروز، قربانی کردن فرخی یزدی، مسموم‌کردن تیمور تاش، تزریق سم به سردار اسعد بختیاری، جان سپردن تقی ارانی و… یک به یک به تفصیل به بیان آمد. جانیان حرفه‌ای که پس از هر اقدام مواجب همان اقدام را فی‌المجلس می‌گرفتند، چگونگی زجرکش کردن دکتر ارانی از شاخسترین چهره‌های «۵۲ نفر» را چنین شرح دادند:

«ارانی را به دستور سرهنگ نیرومند رئیس زندان قصر سیصد ضربه شلاق زدند و در اتاق مجرد شماره ۲۸ زندان که گنداب تمام مستراح‌ها بدانجا ختم می‌شد زندانی نمودند. وی روی سمت نمناک و هوای خفقان‌آور مدتها به سر برد. بالش او یک جفت کفش سرپایی و لباس او در ماه آبان و آذر پیراهن تور تابستانی و یک تنکه نازک بود. وی را عمدا به بیماری تیفوس مبتلا ساختند تا در اثر بیماری و عدم مراقبت و آزار و اذیت جان سپرد. چنانچه مادرش نتوانست جنازه فرزندش را بازشناسد.»۶

روایت قتل فرخی یزدی شاعر آزاده نیز چنین به زبان آمد: «فرخی را شبانه از زندان به می‌رضخانه بردند. در آنجا پزشک احمدی و سرهنگ نیرومند و جلادهای دیگر حضور داشتند. چند نفر او را روی تخت خواباندند و دست و پایش را محکم گرفتند تا مقاومت نکنند. محل این فاجعه در اتاق دستشویی می‌رضخانه زندان پایین بود. پزشک احمدی آستین‌هایش را بالا زد. فرخی می‌خواست نعره بکشد ولی چند نفر دست‌ها را روی دهان او گذاشتند. احمدی تزریق خالی پر از هوا را به رگ او زد و هوا را در رکش خالی کرد. کم‌کم در حال آن شاعر خفقان پیدا شد، به خرخر افتاد و رنگش مثل قیر سیاه شد و پس از مدتی تشنج و خفقان، بیجان شد.»۷

میرزا محمد ابراهیم سمسار یزدی معروف به فرخی که در

آغاز جنبش مشروطه به جرم سرودن اشعار انقلابی از سوی حاکم مستبد یزد ضیغم‌الدوله قشقایی به زندان افتاد و دو لبش به هم «دوخته شد» – شرح این قصه شنو از دو لب دوخته‌ام – تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته‌ام – از زندان ضیغم گریخت و جان سالم به در برد، اما در سال ۱۳۱۸ در زندان رضاخان و در اتاق دستشویی می‌رضخانه پایین، زیر شکنجه جان داد.

بی‌گناهی گر به زندان مرد با حال تباه / ظالم مظلوم‌کش هم تا ابد جاوید نیست

دو سال پس از جان باختن فرخی، سروده‌اش به واقع تبدیل شد و ظالم مظلوم‌کش از ایران گریخت و «ملک جوانیخت» بر جای وی نشست. شاه جوان در آغاز سال ۲۷ به رکن‌الدین مختاری و سرهنگ نیرومند «عفو» مرحمت نمود و انعام عطا کرد و یاران پدر را پاس داشت. وی گرچه «الگوی اقتدار» پدر را در ذهن، سرمایه می‌پنداشت اما هم به دلیل صغر سن و بی‌تجربگی و مهم‌تر از آن در فضای باز پس از فروپاشی دیکتاتوری بیست‌ساله، امکانی برای نقطه‌چین زدن به الگوی پدر نداشت. وی که در دهه نخست حکومت به کارگردانی دولتمردان عصر رضاخان رضا داد، در آغاز دهه دوم در مواجهه با قدرت، محبوبیت و دستاوردهای ملی مصدق شریف به «خود آمد». وی که خامی جوانی را نیز پشت سر می‌نهاد در جریان عملیات سرنگونی دولت ملی با چاقوکش‌ها و لمپن‌ها پیوند خورد و پس از کودتا خود به «راه‌افتاد». شاه در ماههای پس از کودتا انتقام حیثیت لکه‌دارشده و تحقیر روحی‌اش در دوران مصدق را از سیدحسین فاطمی و اعضای سازمان افسری حزب توده گرفت. وی تمرین شکنجه را با اعضای سازمان افسری آغاز کرد و چهار سال بعد دستگاه سرکوب را از نو بنا نهاد.

دستگاهی گسترده‌تر و پیچیده‌تر از نهادهای سرکوب پدر. شاه ضمن توسعه و تجهیز «رکن دوم»، یادگار پدر در ارتش که با کمک امریکایی‌ها صورت می‌گرفت، «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» موسوم به ساواک را با مساعی تیمور بختیار پایه گذاشت. در این عطف «تکاملی» تشکیلاتی، ساواک به عنوان زیرمجموعه‌ای از نخست‌وزیری آغاز به کارکرد اما رفته‌رفته به دستگاهی فراتر از دیگر دستگاه‌ها مبدل شد و با اختیارات فراقانونی و قلمرو عمل نامحدود، بر همه جا سایه انداخت. سازمان‌یافته‌تر شدن توان سرکوب رژیم کودتا موجب آن شد تا با فراز نوین مبارزاتی در دوره زمانی ۴۲ – ۳۹ فعالیت و آماده‌تر از قبل برخورد کند. افزایش توان تهاجم، ره‌گیری نیروها و سطح گسترده دستگیرِپ‌ها در این دوره، نشان از منظم‌تر شدن دستگاه سرکوب داشت.

پس از سرکوب خونین خرداد ۴۲ ساواک با گروه‌های نوپا همچون مؤتلفه، حزب ملل اسلامی، جاما و نیروهای مختلف چپ، فعالانه مواجه شد.

افزایش محسوس بودجه ساواک در چهارچوب برنامه‌های سوم (۱۳۴۶ – ۱۳۴۱) و چهارم (۱۳۵۱ – ۱۳۴۷) عمرانی از اهمیت روزافزون بقا و افزایش حساسیت‌های امنیتی رژیم شاه حکایت می‌کرد. در طول دهه ۴۰ زندانیان سیاسی از تن‌آزاری و ستم جسمی و روحی بی‌نصیب نبودند. اما در پی واقعه سیاهکل در بهمن ماه ۴۹ و اعلام موجودیت «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» و با به صحنه آمدن «سازمان مجاهدین خلق ایران» در سال ۵۰، تحرک اطلاعاتی – امنیتی رژیم شاه شتابی دیگر گرفت. به عبارتی آغاز مرحله مبارزه مسلحانه، رژیم را نیز به مرحله نوین سرکوب وارد کرد. خاصه آنکه برگزاری مراسم افسانه‌ای



هنگامی که در آغاز خرداد

۵۱ در سفر نیکسون رئیس

جمهور وقت امریکا به

تهران، در چهارچوب «نظریه

گوام» و شعار امپریالیستی

«بگذار دیگران به جای

ما بجنگند»، مسئولیت

پاسداری از منطقه به شاه

واگذار شد، توحش وی

و دستگاه سرکوبش در

رویارویی با نیروهای مبارز

فزونی گرفت. شاه با استفاده

از همین فرصت، محمد

حنیف‌نژاد، سعید محسن،

علی‌اصغر بدیع‌زادگان،

عبدالرسول مشکین‌فام و

محمود عسگری‌زاده را در

«آستان» نیکسون قربانی

کرد. جشن اعدام سحرگاه ۴

خرداد صحنه نمایش قدرتی

بود که ستونش به حمایت

امپریالیستی تکیه داشت.



دو‌هزار و پانصدمین سال تأسیس سلطنت در مهر ماه ۵۰ با حضور عده بسیاری از بلندپایه‌ترین مقامات کشورهای مختلف در شیراز، ضرورت حیاتی تأمین امنیت داخلی و «نمایش ثبات» را رقم می‌زد. در چنین شرایطی در پی تمرکز اطلاعاتی – شناسایی بهار ۵۰، در تابستان این سال یورش وحشیانه به نیروهای مبارز صورت گرفت و عده قابل توجهی از رهبران و اعضای گروه‌ها و همچنین عده‌ای از فعالان سیاسی غیربرانداز، در دام ساواک گرفتار شدند. در مهر ۵۰، شاه از جشن باستانی گری کور و ارتجاعي و تجمع سران در شیراز «کیفور» بود و جلادان ضدبشر و آدمخواران اوین نیز از تعدد «سوژه» و پرشدن سلول و تخت شکنجه. در تخت جمشید بوق و کرنای «تمدن بزرگ» گوش فلک را کر می‌کرد و در اوین «توحش» شکنجه‌گران، ضجّه و فریاد نوگلان مردم را به آسمان می‌برد. هر دو «موسیقی» همزمان جاری بود. شاید در زیر گنبد کیبود تقارن دو موسیقی دائمی است.

هنگامی که در آغاز خرداد ۵۱ در سفر نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا به تهران، در چهارچوب «نظریه گوام» و شعار امپریالیستی «بگذار دیگران به جای ما بجنگند»، مسئولیت پاسداری از منطقه به شاه واگذار شد، توحش وی و دستگاه سرکوبش در رویارویی با نیروهای مبارز فزونی گرفت. شاه با استفاده از همین فرصت، محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، عبدالرسول مشکین‌فام و محمود عسگری‌زاده را در «آستان» نیکسون قربانی کرد. جشن اعدام سحرگاه ۴ خرداد صحنه نمایش قدرتی بود که ستونش به حمایت امپریالیستی تکیه داشت. در پی ترور ژنرال «پرایس» به فاصله یک هفته پس از تیرباران رهبران مجاهدین، شاه برای شکنجه دیوانه‌وار درون زندان‌ها مجوز بین‌المللی به کف آورد. اما پخش اخبار مقاومت و پایداری عقیدتی مردان و زنان زیر شکنجه پس از دستگیری‌های ۵۰ از یک سو و افشاگریهای گسترده جریانات سیاسی مقیم خارج از سوی دیگر، بوی تعفن شکنجه را در سطح افکار عمومی بین‌المللی پخش کرد و رژیم شکنجه را در انزوای جهانی قرارداد. حماسه اصغر بدیع‌زادگان که به گفته شاهدان، اسکلت نیم‌سوخته‌اش را به پای جوخه بردند، روایت پایداری اشرف دهقان و… از زندان‌ها بیرون زد. بیرون زدن اخبار تن آزارِپ‌های جانکاه و تعداد اعدام‌ها در بهار ۵۱، افکار عمومی برضد رژیم شاه را برانگیخت و سازمان‌های مختلف جهانی را بر ضد وضع موجود زندان‌های ایران به فعالیت واداشت. تن دادن رژیم به محاکمه علنی مهدی رضایی و افشاگریهای وی، شرایط را بیش از پیش به زیان رژیم شکنجه رقم زد.

ادامه بی‌وقفه شکنجه و سیر ممتد اعدام‌ها حاکی از آن بود که رژیم شاه در مقابل اعتراضات بین‌المللی، پنبه در گوش دارد. محاکمه فرمایشی گروه گلسرخی و اعدام وی و کرامت‌الله دانشیان در زمستان ۵۲، «یله‌گی» و افسارگسیختگی رژیم را بیش از پیش مورد تأکید قرار می‌داد. شهادت امیر مراد نانکلی کارگر ساده در زیر شکنجه که از سر پاک فطرتی می‌گفت: «می‌دونم ولی نمی‌گم» و شهادت تحت شکنجه آیت‌الله سعیدی، فاطمه امینی و مرتضی صمدیه لباف، علاج‌ناپذیری جنون شکنجه را بیش از پیش نمایان می‌کرد.

وارد شدن شوک مثبت به بازار جهانی نفت به هنگام «جنگ رمضان»

اعراب و اسرائیل و افزایش ناگهانی بهای نفت به میزان ۴ برابر، به رژیم نفتی شاه امکان داد تا دستگاه سرکوبش را بیش از گذشته توسعه بخشد و تجهیز

نماید. ساواک در میانه دهه ۵۰ در دورانی که گروه‌ها را قلع و قمع و رهبران و بنیان را اعدام و معلم حسینیه را دربند می‌کرد و حسینیه را قفل می‌زد، به یک تشکیلات گسترده و سراسری کلاسیک می‌مانست. زیر پوشش قرار دادن حوزه داخلی و سرکشی به منطقه و جهان از یک سو، تفکیک نیروهای تحت امر به کادرهای اطلاعاتی، ستادی و عملیاتی از سوی دیگر و همچنین سازماندهی «کمیته مشترک ضدخرابکاری» با مشارکت پلیس و ساماندهی تشکیلات ویژه شکنجه، فاصله تاریخی ساواک را با امنیه عصر ناصری و تأمینات و اداره آگاهی رضاخانی به خوبی نشان می‌داد. همچنان که آلات شکنجه در «سیر تکنولوژیک» خود از «فلک» به «آپولو» تبدیل شده و «جان گیر» ناصری و «پزشک احمدی» رضاخانی به ثابتی «توکشیده» تغییر یافته بود، سازمان سرکوب نیز کیفا متحول گردیده بود. اگر سیر تحول «کیفی» و «ضروری» در سیستم‌های گونه‌گون ایران ما به ندرت ذهن را مشغول و چشم را خیره می‌کند، اما تحول در سیستم سرکوب و شکنجه را می‌باید به عنوان یک استثنا پذیرفت. پذیرشی توأم با «زهرخند.» اگر در دوران عقب‌مانده ناصری، میرغضب و جان گیر را نیازی به آموزش نبود و در عصر رضاخانی نیز به «تخصص» عباس شش انگشتی در خفه کردن، بسنده می‌شد، در دهه ۵۰ کادرهای ساواک از مدرسان «موساد» اسرائیل آموزش می‌گرفتند. پس: هم تحول، هم آموزش.

در نیمه نخست دهه ۱۹۷۰ که مقارن با سالهای حکومت نیکسون و فورد در امریکاست، «پارک چوَنگ هی» در کره جنوبی، «پینوشه» در شیلی، «ویدلا» در آرژانتین، «مارکوس» در فیلیپین، «سوموزا» در نیکاراگوئه و سرهنگان کودتاجی در یونان نیز در تن‌آزاری و انسان‌کشی غوغا می‌کردند و همگی نیز پشت به حمایت جمهوریخواهان ایالات متحده داشتند، اما در این میان شاه «شاگرد اول» مدرسه وحش بود. «مارتین اِنالز» دبیرکل «سازمان عفو بین‌المللی» در ماه می ۱۹۷۴ چنین اعلام کرد:

«گزارش حقوق بشر در هیچ یک از کشورهای جهان، بدتر از ایران نیست.»۹
آن هنگام که نیکسون در پی ماجرای سرقت اسناد حزب رقیب مجبور به استعفا شد و فورد ادامه زمامداری را تا پایان سال ۱۹۷۶ به عهده گرفت و در همین سال بوی پیروزی انتخاباتی «جیمی کارتر» منادی حقوق بشر استشمام شد، «دوران طلایی» شری‌ترین فرمانروای جهان – تعبیری که سازمانهای مدافع حقوق بشر برای شاه به کار می‌بردند – رو به پایان رفت. در نیمه دهه ۱۹۷۰ وضعیت جهان متأثر از جنایات خروس جنگی‌های امریکا در ویتنام، عملکرد وحشیانه حکومت‌های تحت حمایت جمهوریخواهان و نابرابریهای فاحش اقتصادی شمال و جنوب، «انفجاری» بود. در این کشاکش لبخند «ژوکوند» کارتر و ندای «حقوق بشر»ش، اجباری تاریخی بود که به «حوله گرم» نهادن بر «زخم کهنه» می‌مانست. گرچه کارتر و اطرافیانش حقوق بشر را به «صداقت» خود سنجاق می‌کردند:

«دولت ما صادقانه معتقد بود که زمان آن فرا رسیده که همه دولت‌ها باید به دلایل اخلاقی و انسانی حقوق بشر را بیشتر رعایت کنند…»۱۰



شاه که به یکباره حس کرد «آس گشنیز» کارتر، کارت حقوق بشر است، در سوم آبان ۵۵ به فاصله ۹ روز قبل از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا در مصاحبه با امیر طاهری از گردانندگان روزنامه کیهان، چنین واکنشی نشان داد: «می‌خواهند از ما درباره دموکراسی و حقوق بشر سؤال کنند. واقعا مسخره است. ... ما چه می‌کنیم؟ جلو کسی را می‌گیریم که علاوه بر اینکه خائن و وطن‌فروش است، تروریست هم هست…»

در این گرماگرم، برخورد کارتر و دموکرات‌ها در جریان مبارزات انتخابی با وضعیت حقوق بشر در ایران جدی‌تر و علنی‌تر از دیگر کشورها بود:

«... در مورد ایران ما دلایل دیگری هم بر این نظر داشتیم، زیرا واکنش افکار عمومی امریکا در برابر شهرت نقض آشکار حقوق بشر در ایران به اساس روابط ما با این کشور که متحد اصلی امریکا در منطقه به شمار می‌رفت، لطمه وارد می‌ساخت.»۱۱

در همان هنگام یک نظرسنج به نام «یانکلوویچ» از سوی رژیم ایران مأموریت یافته بود تا «دیدگاه مردم و رهبری امریکا نسبت به ایران» را ارزیابی کند. زمانی که نتیجه گزارش یانکلوویچ که مبتنی بر نظرخواهی از شخصیت‌های مهم در محافل تجاری و سیاسی و رسانه‌های گروهی و بخشهایی از مردم امریکا بود به «استحضار» رسید، شاه از خشم منفجر شد و گفت:

«این حرامزاده چطور جرأت کرده این قدر وقیح باشد؟ ... به او چه مربوط که این کشور از آزادیهای سیاسی برخوردار است یا نه؟ یا اینکه زندانیان سیاسی شکنجه می‌شوند.»۱۲

شاه که به یکباره حس کرد «آس گشنیز» کارتر، کارت حقوق بشر است، در سوم آبان ۵۵ به فاصله ۹ روز قبل از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا در مصاحبه با امیر طاهری از گردانندگان روزنامه کیهان، چنین واکنشی نشان داد: «می‌خواهند از ما درباره دموکراسی و حقوق بشر سؤال کنند. واقعا مسخره است.

... ما چه می‌کنیم؟ جلو کسی را می‌گیریم که علاوه بر اینکه خائن و وطن‌فروش است، تروریست هم هست…»۱۳

اما به رغم دلهره و ناخشنودی شاه از این گونه سؤال‌ها، پرسشهای توأم با تحقیر و فشار کماکان ادامه داشت. مصاحبه صریح و بی‌پرده خبرنگار تلویزیون «بی. بی.سی» در آخرین روزهای آذر ماه ۵۵، بس شایان اهمیت بود:

«خبرنگار: آیا شما از روشهایی که ساواک برای گرفتن اعتراف استفاده می‌کند راضی هستید؟

شاه: این روش‌ها هر روز بهتر می‌شود.

خبرنگار: عفو بین‌المللی می‌گوید هنوز هم کسی که به خاطر جرایم سیاسی دستگیر می‌شود میان تاریخ دستگیری و تاریخ محاکمه، شکنجه می‌شود.

شاه: باور نمی‌کنم.

خبرنگار: تصور می‌کنید ادعاهای مربوط به شکنجه و سوء رفتار با زندانیان کاملاً بی‌اساس بوده و بر اساس دروغهایی که مردم می‌سازند استوار است یا آنکه قبول دارید ممکن است نمونه‌هایی از شکنجه وجود داشته باشد؟

شاه: دیگر چنین کاری نمی‌شود. مدتهاست نمی‌شود.

خبرنگار: مطمئنید.
شاه: امروز بله.»۱۴

در این دوره رژیم شاه سعی داشت تا خود را از شکنجه مبری کند. به گونه‌ای که در بهمن ماه ۵۵

مطبوعات رژیم پس از آزادی تواب‌گونه برخی از زندانیان سیاسی، از سوی آنان



«وجود هرگونه شکنجه را در زندان‌ها تکذیب کردند».

به هر روی شاه، سوگوارانه شکست و خداحافظی جرال‌د فورد و پیروزی و استقرار کارتر را نظاره کرد. در ماه‌های نخست زمامداری کارتر، «دفتر حقوق بشر» وابسته به وزارت امور خارجه امریکا تحت سرپرستی «پاتریشیا دری‌بن» از اعمال ساواک اظهار تأسف کرد و به سیاست‌های حقوق بشر در ایران «نمره بد» داد. از سویی در ۴ تیر ۵۶، گزارش «صلیب سرخ بین‌المللی» در مورد شکنجه در زندان‌های ایران توسط رئیس این سازمان به شاه ارائه شد. گفتگوی شاه و علم در فردای ملاقات با رئیس‌صلیب سرخ بین‌المللی و مطالعه گزارش شکنجه، حاوی ظرایف خاص تاریخی است:

«در مورد گزارش صلیب سرخ بین‌المللی سؤال کردم... شاه گفت: «هنوز هم مجرمانه و فقط برای ملاحظه خود ماست. اما با وجود این ادعا می‌کند که از ۳۰۰۰ زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفرشان دارای علائم شکنجه هستند»...
گفتم که به نظر من این خبر واقعا بدی است. ما فقط باید امیدوار باشیم که خبرش درز نکند. شاه تکرار کرد: «فقط برای ملاحظه ماست. هیچ کس نمی‌تواند آن را افشا کند. مگر خود ما».

اشاره کردم که این روزها نمی‌شود هیچ چیز را سِری پنداشت و جای تأسف است که ما سعی نکردیم وضع زندان‌هایمان را به ابتکار خودمان بهتر کنیم. سعی نکرد

پاسخی بدهد...»۱۵

اکنون که «گندِ شکنجه» از هر سو بیرون زده و شاه از هر سو تحت فشار بود، وی جدی‌ترین واکنش عصبی خویش در قبال فشارها و تحقیرها را برملا ساخت:

«استعمارگران یکباره لیبرال و آزادیخواه و مدافع حقوق انسان‌ها شدند.»۱۶

وی در این زمان از درک آن عاجز بود که توصیه دموکرات‌های آمریکا مبنی بر ضرورت بهبود وضعیت زندان‌ها و رعایت «حقوق بشر»، همان «بُزک کردن چهره عجزوه شکنجه‌گر» و انطباق سیستم تحت امر او با شرایط جدید بین‌المللی است. آمریکایی‌ها همزمان با تلاش برای بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران در صدد ایجاد موازنه میان میزان خرید‌های نظامی با هزینه‌های اقتصادی – اجتماعی رژیم شاه بودند. بنابه تصور زمامداران جدید آمریکا تعدیل رژیم در مواجهه با نیروهای سیاسی، بازکردن «کنترل شده» فضا و ایجاد توازن میان بخش نظامی و بخش‌های اقتصادی – اجتماعی، رژیم شاه را آینده‌دارتر می‌کرد و ضریب اعتماد آنان نسبت به اقتدار متحد دیرپنه‌شان در منطقه خاورمیانه را فزونی می‌داد. اما شاه که هم با شیوه‌های سنتی حفظ بقا خو گرفته بود و هم از خرید‌های «اربابی» از بازار «سرمایه‌داری» لذت می‌برد، قادر به درک جوهر دعوت به «تعدیل» نبود. اما با گذشت یک سال از پیروزی کارتر در انتخابات و نه ماه پس از شروع زمامداری وی، شاه رفته رفته مجبور به پذیرش رعایت حقوق بشر و آراسته کردن ظواهر رژیم شد. از آنجا که پذیرش رعایت حقوق بشر به مسائلی بس حیاتی همچون آینده سیستم، میزان اقتدار منطقه‌ای و بین‌المللی، قدرت مانور در بازار بین‌المللی نفت و ادامه تجهیز فن‌آورانه ارتش پیوند داشت، شاه پس از یک سال اجبارا به سازگاری با

شرایط نوین جهانی رضا داد. وی گرچه در فاصله زمانی پاییز ۵۵ تا پاییز ۵۶ قادر به پنهان کردن نارضایی خویش از خاتمه سال‌های خوش هم‌پیوندی بی‌دغدغه با نیکسون و فورد نبود و به دفعات در مواجهه با وضعیت موجود و توصیه‌های دموکرات‌ها واکنش عصبی بروز داد، مع‌هذا تصور «حیات مستقل» و بدون حمایت ایالات متحده به ذهنش راه نمی‌یافت. رابطه بس تنگاتنگی که پس از کودتای ضدمصدق، رژیم وی را سرپا نگهداشته بود، دلخوشی نهایی شاه محسوب می‌شد.

شاه از آغاز پاییز ۵۶ و در آستانه سفرش به آمریکا از «مرحله واکنش» خارج و به «مرحله سازگاری» با شرایط وارد شد. اطرافیان و نزدیکان درجه اولش نیز با او در این گذار، همسفر بودند. اظهارات اشرف در سازمان ملل مبنی بر آنکه «ایران شکنجه را محکوم می‌کند»۱۷ و یا آزادی ۱۳۱ زندانی سیاسی به مناسبت تولد شاه از نخستین نشانه‌های سازگاری با وضعیت جدید تلقی می‌شدند. تا آنکه شاه در ۲۲ آبان ۵۶ برای «تجدید بیعت» با زمامداران آمریکا به واشنگتن رفت و توافق خود را با رعایت الزامات تازه اعلام کرد. زان پس رژیم شاه به «مرحله تمکین» وارد شد. شاه در ۱۳ آذر ۵۶ دستور آزادی ۱۶۲ زندانی سیاسی را به مناسبت سالروز صدور اعلامیه حقوق بشر صادر کرد و آنگاه در پیامی به مناسبت فرارسیدن سالروز اعلامیه حقوق بشر چنین عنوان داشت که «ایران سهم خود را در اجرای اعلامیه حقوق بشر انجام داده است.»۱۹ در همین حال مراسمی به مناسبت روز حقوق بشر در تهران برپا شد. چندی بعد اردشیر زاهدی سفیر شاه در واشنگتن طی مصاحبه‌ای در آمریکا بیان داشت:

«ایران تا حدودی رفتار خود را با زندانیان ضدامنیتی بهبود بخشیده ولی هنوز راه بیشتری برای انجام این کار در پیش است.»۲۰

شاه پس از سفر کارتر به تهران و دلگرم شدن از حمایت‌های دولت ایالات متحده روند گسترش آزادی را سرعت داد. وی پس از پشت سر نهادن سه موج قیام قم، تبریز و یزد و همزمان با تلاطم‌های شهری، در شهریور ماه ۵۷ در گفتگو با خبرنگار مجله آلمانی «اِشترن» به تمکین از توصیه رعایت حقوق بشر صحه نهاد:

«خبرنگار: آیا سیاست گسترش آزادی‌های سیاسی در ایران از فشار کارتر تأثیر گرفته؟

شاه: نه مستقیما. اما پیشرفت ما متأثر از این حقیقت است که مسأله حقوق بشر هر روز مهم‌تر می‌شود.»۲۱
گرچه رژیم شاه پس از ورود به «مرحله تمکین»، در مسیر بهبود وضعیت زندان‌ها گام نهاد اما:

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان قصر به منظور تحقق برخی خواسته‌ها از جمله قطع «حملات وحشیانه» و «آزار شبانه» در اسفند ۵۶، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی زندان قزل حصار در اعتراض به «اعمال شکنجه» و آزار در فروردین ۵۷، ارسال نامه‌های «روبر بالا‌نزه» رئیس فراکسیون پارلمانی حزب کمونیست فرانسه و «میشل بلوم» دبیر اول «فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر» به آموزگار نخست‌وزیر و اعتراض آنها به «شکنجه» و «آزار زندانیان سیاسی» در فروردین ۵۷ و دعوت «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» از خبرگزاری‌های داخلی



یک سال از پیروزی

کارتر در انتخابات، شاه

رفته رفته مجبور به

پذیرش رعایت حقوق

بشر و آراسته کردن

ظواهر رژیم شد. از

آنجا که پذیرش رعایت

حقوق بشر به مسائلی

بس حیاتی همچون

آینده سیستم، میزان

اقتدار منطقه‌ای و

بین‌المللی، قدرت مانور

در بازار بین‌المللی نفت

و ادامه تجهیز فن‌آورانه

ارتش پیوند داشت، شاه

پس از یک سال اجبارا

به سازگاری با شرایط

نوین جهانی رضا داد او

در ۱۳ آذر ۵۶ دستور

آزادی ۱۶۲ زندانی

سیاسی را به مناسبت

سالروز صدور اعلامیه

حقوق بشر صادر کرد

و آنگاه در پیامی به

مناسبت فرارسیدن

سالروز اعلامیه حقوق

بشر چنین عنوان

داشت که «ایران سهم

خود را در اجرای

اعلامیه حقوق بشر

انجام داده است».

چندی بعد اردشیر

زاهدی سفیر شاه

در واشنگتن طی

مصاحبه‌ای در آمریکا

بیان داشت:

«ایران تا حدودی رفتار

خود را با زندانیان

ضدامنیتی بهبود

بخشیده ولی هنوز راه

بیشتری برای انجام این

کار در پیش است».

و خارجی و ارائه شواهدی از شکنجه زندانیان سیاسی توسط مهندس مهدی بازرگان از بانیان این جمعیت در تیر ماه ۵۷۲۲، جملگی از سختی «ترک عادت» حکایت می‌کرد.

در بیرون از زندان نیز شاه و کارگزارانش شاگردان مستعدی در مدرسه دموکراسی محسوب نمی‌شدند. ۲۵ سال سرکوب و «نفس‌کش‌طلبی فتودالی» مانع از آن بود تا آنان بتوانند دموکراسی را تمرین و نوآموزی کنند. زمانی که جامعه «بغض‌دار» از «کنترل خیالی» رها می‌شد، رژیم سرکوب بی‌اعتنا به قواعد روند گسترش آزادی، به روی توده‌ها آتش می‌گشود. اظهارات شریف‌امامی رئیس دولت «آشتی ملی» در ۱۰ آبان ۵۷، گیرافتادن رژیم را در کوچه «دو سر بن‌بست» نشان می‌داد:

در بعضی از نقاط دستور داده‌ایم که مأموران «حتی‌المقدور» از کشتن مردم خودداری کنند. چون موجب ناراحتی خواهد شد وبیش از همه گرفتاریش «بیخ ریش دولت» خواهد ماند، چون این کشتارها، هفته، چهل‌م وصال دارد.۲۳ در طول سالهای سیاه، هراس و زجر شکنجه، برخی را به انفعال و ترک مبارزه و برخی را به همکاری و همسویی با ساواک رژیم کشاند. به رغم آنکه برخی زندانیان زیر شکنجه دلیرانه ایستادند و اسطوره شدند، اما شکنجه و هراس روانی ناشی از آن در بطن خود جوهر کشی می‌کرد و مانعی بر سر راه مبارزه بود. اما به هر روی وقتی از بهار ۵۷ به این سو مردم در یک دوران کوتاه و فشرده «کسب آگاهی» از «گندشکنجه‌های» دهه ۵۰ خبردار شدند و با نام و ایستادگی حنیف و مهدی و اصغر و سعیدی و غفاری و صمدیه و ضیاء ظریفی آشنا گردیدند، نفرت «ضدشکنجه» و ضدساواک همه جا را فراگرفت. در آخرین ماههای حیات رژیم شکنجه‌که فریاد «مرگ بر شاه» موسیقی متن دوره بود، ورق تاریخ «برگشت» و ساواکی از مردم «گریزان» شد. در پسِ مرور برخی اخبار واکنش مردم در قبال ساواک و شکنجه‌گرانش همچون:

۱۷ آبان ۵۷: ترور یک ساواکی در مهاباد.

۲۰ آذر ۵۷: حمله مردم اصفهان به اداره ساواک و شهید و مجروح شدن مردم.

۱۰ دی ۵۷: ویران شدن ساواک فیروزآباد توسط مردم.

۱۶ دی ۵۷: تسخیر منزل سرهنگ زیبایی شکنجه‌گر ساواک در خیابان بهار تهران از سوی مردم.

۱۸ دی ۵۷: حمله مردم یزد به ساواک و به جای ماندن ۶ شهید.

۲۱ دی ۵۷: حمله مردم شیراز به ساواک، هلاکت یک سرهنگ و دو مأمور ساواک به جای ماندن دهها مجروح و شهید.

۲۲ دی ۵۷: کشته شدن یک ساواکی در اصفهان به دست مردم.

۲۲ دی ۵۷: آتش زدن خانه یک ساواکی در سردشت به وسیله مردم.

۲۴ دی ۵۷: آتش زدن ساواک کرمان توسط مردم.

۲۵ دی ۵۷: حمله مردم مسجدسلیمان به ساواک و به جای ماندن چند مجروح

و شهید.

۳ بهمن ۵۷: آتش زدن ساواک در آستارا به وسیله مردم.

۱۳ بهمن ۵۷: ترور یک ساواکی در تهران.

۲۲ بهمن ۵۷: قطعه قطعه کردن ۶ ساواکی در رشت توسط مردم.

در می‌یابیم که فریادهای درون بند و روی تخت، «بیرون زدنی» و پژواکش «مهارناشدنی» است:

سنت الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنةالله تبديلاً

مردم در دو روز واپسین حیات رژیم شاه به ساواک سلطنت‌آباد (خلیج) و شکنجه‌گاه اوین حمله بردند. کمتر از یک ماه پیش از آن اوین از زندانی سیاسی خالی شده بود. در روزهایی چند پس از فروپاشی رژیم کیفیت‌کش پهلوی، سید محمود طالقانی از چوب‌خورده‌ها و زخم‌برتنهای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ چنین توصیه کرد که «زندان اوین به موزه تبدیل شود».

پی‌نوشتها

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن.

۲. ناسخ‌التواریخ، تاریخ قاجاریه، ج ۲.

۳. سروده عارف قزوینی.

۴. ارسلان خلعتبری، «شرکت احمدی با عزراییل». روزنامه ستاره ۱۲/۱۱/۲۲.

۵. باختر. ۳/۱۱/۲۲.

۶. ستاره ۷/۱۱/۲۲.

۷. ستاره ۵/۱۱/۲۲.

۸. امیراسدالله علم، گفتگوهای من با شاه، ص ۳۷۱.

۹. Martin Ennals, Interview the observer May ۲۶/۱۹۷۴.

۱۰. زیبگنیو برژینسکی، خاطرات برژینسکی، ص ۶.

۱۱. زیبگنیو برژینسکی، چگونه ایران را از دست دادیم، محمود مشرقی، ص ۱۰۶.

۱۲. امیراسدالله علم، گفتگوهای من با شاه، ص ۸۴۵.

۱۳. کیهان ۳/۸/۱۳۵۵.

۱۴. رستاخیز ۲۷/۹/۱۳۵۵.

۱۵. امیراسدالله علم، گفتگوهای‌من‌باشاه، صص ۸۷۸ – ۸۷۹.

۱۶. کیهان ۲۰/۶/۱۳۵۶.

۱۷. رستاخیز ۲۱/۸/۱۳۵۶.

۱۸. رستاخیز ۱۴/۹/۱۳۵۶.

۱۹. رستاخیز ۱۹/۹/۱۳۵۶.

۲۰. رستاخیز ۲۲/۱۱/۱۳۵۶.

۲۱. رستاخیز ۱۰/۶/۱۳۵۷.

۲۲. همه موارد به نقل از متن گزارشها است.

۲۳. اطلاعات ۱۱/۸/۱۳۵۷.

میزگرد بررسی اثرات فشار روانی بر زندانیان

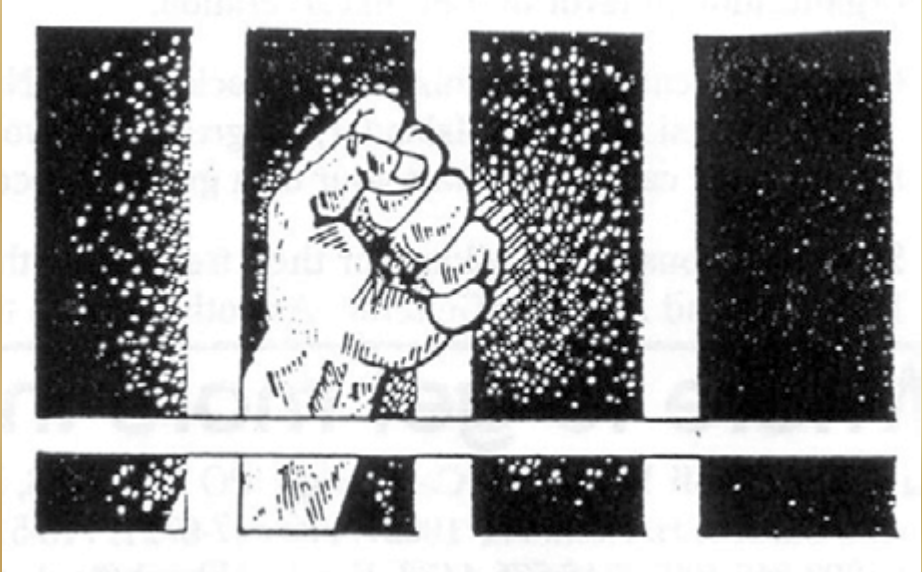
آنکه گفت «آری»، آنکه گفت «نه»



بدرفتاری غیرانسانی همراه با آزار روانی نیز بوده است. ضمن آنکه در بررسی این پدیده نیز کمتر به کالبدشکافی اثرات فشار روانی پرداخته شده و بیشتر بر آسیب‌های جسمانی و آشکار توجه نموده‌اند، موضوع «انفرادی» را مدخلی برای ورود به بحث درباره اثرات فشار روانی بر متهمان قرار داده و در میزگردی با حضور کارشناسان مختلف به بررسی این بعد از این واقعه کریه پرداختیم.

در میزگرد حاضر تلاش شده تا ضمن بررسی برخی آثار و پیامدهای روانی زندان انفرادی و همچنین اعمال فشار و شکنجه روانی بر متهمان، در مورد صحت و میزان اعتبار اظهارات افراد در محاکمات، بحث شود. بدیهی است تعاقبات حقوقی این بحث و اینکه آیا قوانین موجود مجوز استفاده از شرایط خاص زندان انفرادی را برای گرفتن اعتراف از متهمان تأیید یا رد کرده‌اند، موضوعی است که حقوقدانان باید درباره آن مستقلاً بحث و گفتگو کنند.

ضروری است از آقایان دکتر محمدرضا باطنی (استاد زبانشناسی)، دکتر حسن عشایری (عصب‌شناس، روانپزشک و استاد دانشگاه علوم پزشکی ایران)، دکتر حبیب قاسم‌زاده (روانشناس و استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران) و دکتر عبدالرحمان نجل رحیم (عصب‌شناس و استاد دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی) که موافقت کردند در این میزگرد شرکت کنند، نهایت تشکر و قدردانی به عمل آید.



در طول سالهای سیاه، هراس و زجر شکنجه، برخی را به انفعال و ترک مبارزه و برخی را به همکاری و همسویی با ساواک رژیم کشاند. به رغم آنکه برخی زندانیان زیر شکنجه دلیرانه ایستادند و اسطوره شدند، اما شکنجه و هراس روانی ناشی از آن در بطن خود جوهر کشی می‌کرد و مانعی بر سر راه مبارزه بود.

ایران فردا: فشار روانی چیست و در چه مواردی می‌تواند به عنوان مکانیزمی برای شکنجه به کار گرفته شود؟

دکتر باطنی: من ترجیح می‌دهم به جای فشار روانی« اصطلاح «شکنجه روانی» را به کار ببرم که برای مردم قابل‌فهم‌تر است. شکنجه روانی در مقابل شکنجه جسمانی مطرح می‌شود. با شکنجه جسمانی آشنا هستید، حتما نمونه‌هایش را هم دیده‌اید: شلاق زدن، ناخن‌کشیدن، سوزاندن و دیگر شیوه‌ها. چون شکنجه جسمی در بدن آثاری برجای می‌گذارد، این اواخر کشورهایی که ظاهراً به حقوق بشر پایبند هستند سعی می‌کنند از شکنجه جسمانی استفاده نکنند زیرا که زندانی وقتی بیرون می‌رود آثار زخم روی بدنش هست و این وسیله‌ای برای افشاگری می‌شود. بنابراین غالباً سعی می‌کنند از شکنجه روانی استفاده کنند. شکنجه روانی یعنی به کار بردن شیوه‌ها و فنون روان‌شناختی و عصب‌شناختی به طوری که سرانجام مقاومت زندانی از هم بپاشد و در دست بازجو نرم شود. آن گاه به هر نحو که خواستند از او اعتراف بگیرند. یک تفاوت عمده بین این دو نوع شکنجه هست: در شکنجه جسمانی ممکن است فردی واقعا خیلی مقاوم باشد و حاضر باشد بمیرد و مطلبی را نگوید ولی در شکنجه روانی در اکثر موارد اصلاً اختیار دست زندانی نیست یعنی با شیوه‌های علمی دستکاری‌هایی در ذهن می‌کنند که اختیار از زندانی سلب می‌شود مثلاً بی‌اختیار دچار توهم یا افسردگی می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم به طور کلی جمع‌بندی کنیم شکنجه روانی عبارت است از به کار بردن شیوه‌ها و فنون روان‌شناختی و عصب‌شناختی که منجر به فروپاشی مقاومت زندانی می‌شود و این دقیقاً چیزی است که یک بازجو می‌خواهد. وقتی مقاومت تمام شد و به قول زندان رفته‌ها زندانی برید، دیگر کار تمام است، او هر کاری بخواهند انجام می‌دهد.

دکتر قاسم‌زاده: در شکنجه روانی شاهد یک سری واکنشها یا هیجانات در فرد قربانی یا زندانی می‌شویم که قبلاً در این شرایط قرار نگرفته بود و چنین واکنشهایی را تجربه نکرده بود. یکی از واکنشهای خیلی رایج ترس است. ترس را ما در زندگی روزمره تجربه می‌کنیم! اضطراب را هم همین‌طور. ولی چون زندانی کوچکترین اختیار و حق انتخاب ندارد طبیعتاً رویارویی با ترس برایش امکان‌پذیر نیست.

در شکنجه روانی یک نوع حالت سلب هویت در فرد ایجاد می‌شود، زندانی دچار اختلال در سیستم پردازش اطلاعات، اختلال در سیستم حافظه و… می‌شود. ببینید، اصلاً همین که فرد امکان رفتن به زندان را فرض کند دچار فشار روانی شده و در نتیجه تحت شکنجه روانی است. اصلاً واژه زندان و تهدید به آن شکنجه روانی است. به عبارت دیگر از درون «من» زندان شروع می‌شود.

دکتر عشایری: بررسی تجربه کشورهایی که مسأله شکنجه روانی را به بحث کشیدند – مثل آلمان – مفید است. وقتی اعضای گروه «بادرماینهوف» در زندان اشتراوس بودند، سؤال این بود که آیا اینجا شکنجه می‌شوند یا نه؟ دولت آلمان دلایلی آورد که اینها مطلقاً شکنجه نمی‌شوند. تلویزیون نشان داد آنها در اتاقهای تمیز زندانی بودند و از لحاظ تغذیه نیز شرایط کاملاً خوبی داشتند، اما وقتی آقای ژان پل سارتر را دعوت کردند تا از فرانسه برود و زندان را بازدید کند، وی در تلویزیون گفت: شکنجه بدنی وجود ندارد ولی شکنجه روانی هست و توضیح داد کسی که زندان می‌رود همان طور که به تغذیه نیاز دارد و طبق

حقوق بشر غذا باید به او بدهند یک نیاز ضروری دیگر نیز دارد و آن اطلاعات است. حتی اگر ادعا کنند که مسائل سیاسی مربوط به حزب یا گروه خودش را نمی‌توان در اختیار او قرار داد، ولی اطلاعاتی که به دنیای این فرد سیاسی – که کار اجتماعی می‌کند – مربوط است، باید در اختیار او قرار گیرد. در واقع او باید اطلاعات ضروری را داشته باشد. این حق مسلم اوست که روزنامه‌ها و مجلاتی را که چیزی درباره این قضیه می‌نویسند در اختیار داشته باشد. با تغذیه اطلاعاتی زندانی مسلماً امنیت مملکت به خطر نمی‌افتد چون او در دست دولت است. ژان پل سارتر تأکید می‌کند که اطلاعات سیاسی در زندانها را نباید عام گرفت. مخصوصاً اینجا تغذیه اطلاعاتی مهم است و اگر زندانی از این جهت در مضیقه قرار گیرد تحت شکنجه روانی است.

ایران فردا: آقای دکتر در مورد سایر روشهای اعمال فشار روانی نیز توضیح بفرمایید.

دکتر عشایری: یکی از روشها، محرومیت حسی است. از محرومیت شنوایی شروع کنیم. یک بار من و عده‌ای از دانشجویانم در اتاقی که هیچگونه صوت وجود ندارد (Silent - Kammer)نشستیم و به صورت آزمایشی فقط ۹۰ دقیقه حس شنوایی را کاملاً محدود کردیم. بعد از نود دقیقه همه دچار توهم شنوایی که یک فرایند بسیار بیمارگونه روان‌شناختی است شدیم. ببینید سیستم چقدر به هم می‌خورد. حالا بباییم محرومیت بینایی و توهم ناشی از آن را به آن اضافه کنیم. از طرف دیگر اطلاعات مهمی را که بار معناییِ هیجانی دارند محدود کنیم، در این حالت سیستم می‌تواند طوری به هم بریزد که بعداً حافظه این فرد کاملاً مختل شود و در این صورت می‌توان از او سوءاستفاده کرد.

پاولوف در سال ۱۹۲۳ بازتاب آزادی را مطرح می‌کند. از نظر پاولوف فشار آن است که آزادی جسمی حیوان را محدود کند. قرار گرفتن در یک فضای محدود موجب فشار روانی بر فرد شده و نتیجتاً او تلاش می‌کند با خشونت از آن محیط خارج شود.

ترس هم روشی است برای اعمال فشار روانی. بشر از نظر جسمانی و همچنین تاریخی با درد آشناست؛ به‌خصوص ترس از درد. درون‌گرا یا برون‌گرا بودن آدمی نیز در میزان تأثیرگذاری فشار روانی در زندان مؤثر است.

پاولوف می‌گوید کسی که درون‌گراست وقتی به زندان بیفتد نیاز ضروری به پردازش اطلاعات بیرونی ندارد. وی می‌تواند اطلاعات را در درون بچرخاند و دیرتر آسیب ببیند. ولی آن که برون‌گراست نیاز بسیار ضروری به اطلاعات خاص دارد. اگر اطلاعات در دسترس‌اش نباشد تخریب می‌شود. پس تفاوت‌های فردی، آستانه تحریک‌پذیری فرد را مشخص می‌کند که بعداً در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد.

دکتر نجل رحیم: چون کار من در عصب‌شناسی و علم عصب پایه است برخوردم با مسأله فشار یا شکنجه روانی از این زاویه است که با برخوردهای دیگر شاید قدری متفاوت باشد. همان طور که می‌دانید کار ما با مغز است. علم نشان می‌دهد که تمام مسائل شناختی و رفتاری در ارتباط با کارکرد مغز است که ما به صورت رفتارها و شیوه‌های رفتاری می‌بینیم. در نتیجه آن چیزی که برای من اهمیت دارد این است که زندان و به ویژه شیوه‌های اعتراف‌گیری در زندان چه اغتشاشات و اختلالات و نابسامانیهایی در کار مغز ایجاد می‌کند و بر چه اساسی این کار را انجام می‌دهد. در نتیجه شاید این بحث را باید این طور باز کرد که اولاً

چه کارهایی در زندان می‌شود و بعد اینها چگونه روی سلسله اعصاب تأثیر می‌گذارند.

اشاره شد که شکنجه روانی و جسمانی با هم ارتباط دارد. من می‌خواهم باز روی این مسأله تأکید کنم که اینها را نباید جدای از یکدیگر دانست. چه بسا در بعضی موارد وقتی این دو را با هم مخلوط می‌کنند اثرات شکنجه می‌تواند خیلی بیش از این باشد تا این که فقط یکی را به کار برند. بویژه اینکه می‌دانیم ایجاد درد خود یک پدیده روانی است و جدا از روان نیست. ما وقتی شکنجه جسمانی می‌کنیم، می‌خواهیم از احساس دردش برای اعتراف‌گیری بهره‌گیری کنیم. در نتیجه این دو در رابطه تنگاتنگ قرار می‌گیرند. به هر حال هر دو مسائلی هستند که در نهایت به مغز می‌روند. و مغز است که باید با آن برخورد کند. بنابراین اول روشن کنم که من تا انتهای این بحث فقط می‌خواهم این را تبیین کنم که چه اثراتی روی مغز و سیستم عصبی یک زندانی، وقتی او را می‌گیرند و می‌خواهند با اعمال شکنجه از او اعتراف بگیرند، گذاشته می‌شود.

من می‌خواهم امروز این پیام و هشدار علمی را بدهم که علم به این دلیل با این فشار و شکنجه روانی در زندان مخالف است که حرمت انسانی را زیر پا می‌گذارد، به این دلیل که اولین و اساسی‌ترین حقوق طبیعی انسانی را که فعالیت و کارکرد عادی مغز است از انسان می‌گیرد. در زندان شیوه‌هایی وجود دارد که حق انتخاب فرد را از ابتدایی‌ترین فعالیت‌های مغزی گرفته تا عالیت‌ترین فعالیت‌های مغزی از او می‌گیرند و به دست دیگری که زندانبان است می‌سپارند. این محرومیت‌ها شامل محرومیت‌های حسی خیلی ابتدایی (نور ندیدن و صدا نشنیدن در یک سلول) تا محرومیت‌های حسی پیچیده‌تر می‌باشد؛ یعنی محرومیت از خواب و ایجاد درد. بعد می‌رسیم به ایجاد احساس گناه و اضطراب و ترس در زندانی به شیوه‌های مختلف. بعد شکستن شخصیت و توهین‌هایی که مشکلات شخصیتی خیلی جدی در فرد ایجاد می‌کند. و نهایتاً به بحران هویت وی منجر می‌شود که در یک روند اجتماعی طولانی در مغزش شکل گرفته. زندانی از خود سؤال می‌کند که شخصیتش کدام است؟ جایگاهش در اجتماع چیست؟ همه اینها در زندان در یک آن شکسته می‌شود. وقتی فردی وارد زندان می‌شود، گویی از نظر اجتماعی هیچ نوع حقوق و شخصیتی ندارد. محرومیت‌های حسی اولیه تا مسائل اضطراب و بی‌خوابی و ترس و توهین و شکستن شخصیت همه در یک سلسله مراتب با کارکرد مغز ارتباط پیدا می‌کنند. چیزی که در مورد کارکرد مغز اساس و بنیاد سیستم عصبی ما را تشکیل می‌دهد «انتخاب» برای خلق جهان خودش است. یعنی مغز هر کدام ما این جور شکل گرفته که چیزهایی را از جهان مستقل از خودمان بگیرد و انتخاب کند و جهان خودش را خلق کند. شما از این سلسله مراتب بالا بروید؛ در تمام این سلسله مراتب مغز دارد چنین کاری می‌کند.

با زندانی در زندان چه می‌کنند؟ اولین کاری که با زندانی می‌شود این است که حق انتخاب را در تمام سطوح فعالیت مغزی از او می‌گیرند. این را هم اشاره کنم که فعالیت بعضی



دکتر نجل رحیم:

در زندان شیوه‌هایی

وجود دارد که حق

انتخاب فرد را از

ابتدایی‌ترین فعالیت‌های

مغزی گرفته تا عالیت‌ترین

فعالیت‌های مغزی از او

می‌گیرند و به دست

دیگری که زندانبان

است می‌سپارند. این

محرومیت‌ها شامل

محرومیت‌های حسی

خیلی ابتدایی (نور

ندیدن و صدا نشنیدن

در یک سلول) تا

محرومیت‌های حسی

پیچیده‌تر می‌باشد؛

یعنی محرومیت از

خواب و ایجاد درد.

بعد می‌رسیم به ایجاد

احساس گناه و اضطراب

و ترس در زندانی به

شیوه‌های مختلف. بعد

شکستن شخصیت و

توهین‌هایی که مشکلات

شخصیتی خیلی جدی

در فرد ایجاد می‌کند. و

نهایتاً به بحران هویت

وی منجر می‌شود که

در یک روند اجتماعی

طولانی در مغزش شکل

گرفته.



دکتر عشایری:

انسان یک حافظه

دارد. حافظه‌اش

کجا شکل

می‌گیرد؟ در

کشور و شرایطی

که در آن پرورش

یافته است. با

این حافظه زندان

رفتن خودش

شکنجه است.

شکنجه از آنجا

شروع می‌شود که

فردی در کشوری

که زاینده شده

و در آن زیسته

است، احساس

کند امکان دارد

روزی از بد

حادثه به زندان

ببفتد. خود این

شکنجه است

منتها قطره‌قطره.

ما تهاجم یا

خشونت را تنها

در عمل نباید

ببینیم. امکان

بروز خشونت

خودش خشونت

است. نیروی

بالقوه و زایش

دارد. امکان

دارد روزی من –

به خصوص اگر

تجربه کرده باشم

– دچار چنین

حالتی شوم اما

دادرسی نباشد.

این خودش یک

شکنجه دائمی

است. اسم آن را

می‌گذارم شعاع

اعتماد.

جسمانی جای کابل، سوختگی و بریدگی را در روی پوست

یا بدن زندانی می‌بینید ولی اعترافی که در تلویزیون نمایش داده می‌شود نیز بزرگترین مدرکی است که می‌شود ارائه داد.

یعنی چیزی را که شکنجه‌گرهای جدید نمی‌دانند این است که چطور کسی که تا دیروز تفکرش چیز دیگری بوده، وقتی امروز به تلویزیون می‌آید می‌بینیم اصلاً ۱۸۰ درجه به این طرف کشیده شده است! خود این بزرگترین گواه برای شکنجه است. این برای ما مثل روز روشن است که افرادی که عمری پایبند یک ایدئولوژی بوده‌اند، بر اثر شکنجه بعد از چند هفته زندان پشت تلویزیون بیایند و بگویند اصلاً تمام آن چیزی که ما از اول تا آخر عمرمان فکر می‌کردیم اشتباه بوده است! خوب، یک آدم عاقل حتما شک می‌کند که این نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. در زندان چه اتفاقی می‌افتد که یک دفعه پرده ظلمتی که چهل، پنجاه سال جلوی این شخص بوده است در ظرف دو سه هفته عقب زده می‌شود!

دکتر باطنی: در تاریخ چندین مورد ثبت شده است که دیگران هم از این شکنجه روانی استفاده می‌کرده‌اند. می‌گویند یک نوع شکنجه روانی که چینی‌های قدیم اعمال می‌کردند این بود که سر زندانی را می‌تراشیدند، پس از آن زندانی را به یک ستون می‌بستند و کاری می‌کردند که هر چند ثانیه یک بار یک قطره آب روی سر او بچکد. ممکن است در ابتدا به نظر برسد که خیلی چیز مهمی نیست، تازه خنک هم می‌شود، ولی وقتی این کار ادامه پیدا می‌کند، کم‌کم کار به جایی می‌رسد که هر قطره آبی که روی سر او می‌چکد مثل پتکی است که روی سر او فرود آید و زندانی بالاخره پس از مدتی از شدت رنج نعره می‌کشد.

همچنین گفته شده است که از بعضی از زندانیان می‌پرسند شما چه نوع موزیکی را دوست دارید، آن گاه این موزیک را لاینقطع پخش می‌کنند، به طوری که طرف بالاخره فریاد می‌کشد. یعنی این قدر اشباع می‌شود که به حال تهوع می‌افتد و یقه خودش را پاره می‌کند و به دیوار چنگ می‌زند.

در دوره قرون وسطی و تفتیش عقاید علاوه بر شکنجه‌های بدنی از شکنجه‌های روانی هم استفاده می‌کردند. از فنون مشهور این بود که یک زندانی یا آدم مشکوک را از سر کارش می‌بردند و از او بازجویی می‌کردند. بعد به او می‌سپردند که هیچ کس، حتی زن و فرزندش، نباید با خبر شوند که او تحت بازجویی بوده‌است. همین مسأله یک تنش اضافی برای او ایجاد می‌کرد. این هم

مورد دیگری است که نمی‌خواهم زیاد وارد بحث آن شوم.

در مورد محاکمه ژاندارک سند داریم که وقتی خواستند محاکمه‌اش کنند اول بردند و اسباب شکنجه جسمانی را به او نشان دادند. زیرا دیدن خود اسباب شکنجه ایجاد ترس می‌کند و این شیوه‌ای رایج است. گاه می‌گذارند زندانی صدای تیرهای اعدام را بشنود و گاهی هم ممکن است

دکتر باطنی: اضطراب دائم یکی از مخربترین اقسام فشارهای روانی است که اکثر اختلالات روانی از آن سرچشمه می‌گیرد.

محرومیت از خواب اهرم بسیار نیرومندی در دست بازجوست. وقتی بی‌خوابی به اوج خود رسید، در آن حالت زندانی به هر چه بازجو بخواهد اقرار می‌کند.

واقعا اعدامی در کار نباشد. فقط صدای شلیک باشد. زندانی را برای محاکمه‌ای که روزها و روزها عقب می‌افتد آماده می‌کنند. بنابراین شکنجه روانی چیزی نیست که در تاریخ اول بار امروز به وجود آمده باشد ولی چیزی که وحشتناک است این است که

این شیوه‌ها امروز بسیار بسیار رایج شده است.

دکتر قاسم‌زاده: شکنجه را باید یک سیستم بدانیم، که در آن شکنجه‌شونده و شکنجه‌گر باهم نقش دارند. این نکته خیلی مهمی است که شما شیوه‌ها را که بررسی کنید به اینجا می‌رسید که به رغم پیچیدگیها و ظرافتهایی که در طی تاریخ برای اقدام به شکنجه جسمی و روانی افراد وجود داشته است، فلسفه شکنجه یکی است و آن عبارت است از: «من، نه تو». خوب، این به یک سیستم برمی‌گردد. کسی که معتقد است این فکر یا عمل نه تنها نباید در این سیستم باشد که باید از آن هم پیشگیری شود، طبعاً یک قسمت از این سیستم را باید به ضد خودش تبدیل کند. به نظر من به یک معنا شکنجه‌گر سیستمی را نفی می‌کند که خودش دارد در آن زندگی می‌کند. ما زندان و زندانبان را تابع یک اصل می‌دانیم. به نظرم در ارتباط با این نکته است که ما به طور ضمنی انسان طبیعی یا سالم را هم تعریف می‌کنیم. انسان سالم، انسانی است که دارای روابط عاطفی، آزادی عمل و تفکر است. آزاد در این است که اطلاعات کسب کند و در انتخاب کردن آزاد باشد. دقیقاً همین حق انتخاب است که موجود انسان را انسان می‌کند. همین‌ها به فرد هویت می‌دهد و به قول آقای دکتر عشایری مسأله انتخاب در همین جا مطرح می‌شود.

دکتر عشایری: انسان یک حافظه دارد. حافظه‌اش کجا شکل می‌گیرد؟ در کشور و شرایطی که در آن پرورش یافته است. با



دکتر نجل رحیم:

اتفاقی که در

زندان می‌افتد

این است که

حق انتخاب

بسیار بسیار

محدود می‌شود

و خشونت بر

زندگی غالب

می‌گردد. ببینید

وقتی در جامعه

زندگی می‌کنیم

تلاش می‌کنیم تا

از زیربار خشونت

و شکنجه شانه

خالی کنیم ولی

به محض اینکه

در زندان می‌رویم

(چون محدودیت

آن قدر زیاد است

که هر نوع حق

انتخابی را، حتی

ساده‌ترین مسائل

زندگی‌مان، از ما

می‌گیرد) حق

انتخاب برای ما

به صفر می‌رسد.

روشهایی در

دسترس فردی

که در بیرون

است وجوددارد

که با آن می‌تواند

شخصیت خودش

را راست نگه

دارد تا کلیت

شخصیتی‌اش

از هم نباشد.

ولی در زندان

شرایطی وجود

دارد که آن

کلیت شخصیت

را از هم متلاشی

می‌کند و از بین

می‌برد.

این حافظه زندان رفتن خودش شکنجه است. شکنجه از آنجا شروع می‌شود که فردی در کشوری که زاینده شده و در آن زیسته است، احساس کند امکان دارد روزی از بد حادثه به زندان بیفتد. خود این شکنجه است منتها قطره‌قطره. ما تهاجم یا خشونت را تنها در عمل نباید ببینیم. امکان بروز خشونت خودش خشونت است. نیروی بالقوه و زایش دارد. امکان دارد روزی من – به خصوص اگر تجربه کرده باشم – دچار چنین حالتی شوم اما دادرسی نباشد. این خودش یک شکنجه دائمی است. اسم آن را می‌گذارم شعاع اعتماد. من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که دادرسی هست، یعنی وقتی کاری کردم، می‌توانم جواب دهم، و گرامتش را هم بپردازم. این شعاع اعتماد افقی نهاد خانواده است. اگر پدری جبار باشد در این خانه دائماً شکنجه وجود دارد. فرزندانی را می‌شناسم که دائماً در حال شکنجه روانی‌اند. چون دائماً می‌دانند که زور است و حقی هم در کار نیست. بنابراین حافظه تاریخی ما خیلی مهم است.

حالا من تجربیاتی از فاشیسم آلمان می‌گویم. فردی در آلمان به زندان می‌رود. در نامه‌ای می‌نویسد چیزی که از من گرفته شده اطلاعات است. شکنجه روانی این است که به من نگویند می‌توانم ورزش کنم یا نه؛ به من نگویند با زخم می‌توانم صحبت کنم یا نه. عدم داشتن اطلاعات دقیق از آینده بدترین شکنجه است، زیرا انسان در آینده زندگی می‌کند. من اگر بدانم از این در می‌توانم یک ساعت دیگر بروم، خیالم راحت است، ولی اگر ندانم، شکنجه است. پس در حقیقت خود این عدم اطلاع از آینده شکنجه است. من حداقل باید اطلاعات داشته باشم که چه کارهایی را می‌توانم انجام دهم. و چه ارتباطاتی را می‌توانم برقرار کنم. این ندانستن خودش شکنجه است. تقریباً در همه موارد افراد تا آخرین لحظه از امکان آزادی خود بی‌اطلاع هستند و نمی‌دانند چه مدت دیگر باید در انفرادی به سر برند.

مسأله دیگر این است که انسان باید بتواند از کار خودش دفاع کند. یعنی پیشاپیش محکوم نباشد. اشکال کار این است که زندانی از اول محکوم است.

دوباره به بحث شعاع اعتماد برمی‌گردم. برای افراد جامعه گروههای مرجع شعاع اعتماد افقی را تشکیل می‌دهند. اگر شعاع اعتماد افقی از بین برود، از اعتماد مردم به یکدیگر کاسته می‌شود. شعاع اعتماد عمودی هم اغلب در جامعه وجود ندارد چون رابطه بین حکمرانان و حکم‌پذیران غالباً مبتنی بر عدم اعتماد است. در مورد شعاع اعتماد عمودی صحبت نمی‌کنم که اگر بود اصلاً نیازی به شعاع افقی نبود، اصلاً شکنجه‌ای در کار نبود. ولی مسیر شعاع اعتماد عمودی از بالا به پایین است و همین موضوع شعاع اعتماد افقی را هم محدود می‌کند و این یعنی شکنجه روانی. یکی از روشها در شکنجه روانی این است که شعاع اعتماد من را برمی‌دارد، بشر با اینها زنده است، یعنی با عقیده اجتماعی‌اش زنده است، اما اگر شعاع اعتماد نبود، ناچار است عقیده اجتماعی‌اش را محدود کند و کاهش بدهد.

دکتر نجل رحیم: درست است که شکنجه در زندگی اجتماعی ما وجود دارد. در جامعه، در خانواده، در مدرسه، در بیمارستان یا در جای جای جامعه ما وجود دارد و می‌توانیم مثالهای فراوانی در این باره بزنیم. همان طور که آقای دکتر فرمودند وقتی این حق

انتخاب گرفته می‌شود، خشونت اعمال می‌شود. ما همدیگر را شکنجه می‌کنیم چون حق انتخاب را از یکدیگر می‌گیریم. خوب، این در بعضی جوامع بیشتر و در بعضی جوامع کمتر است. ولی اتفاقی که در زندان می‌افتد این است که حق انتخاب بسیار بسیار محدود می‌شود و خشونت بر زندگی غالب می‌گردد. ببینید وقتی در جامعه زندگی می‌کنیم تلاش می‌کنیم تا از زیربار خشونت و شکنجه شانه خالی کنیم ولی به محض اینکه در زندان می‌رویم (چون محدودیت آن قدر زیاد است که هر نوع حق انتخابی را، حتی ساده‌ترین مسائل زندگی‌مان، از ما می‌گیرد) حق انتخاب برای ما به صفر می‌رسد. روشهایی در دسترس فردی که در بیرون است وجوددارد که با آن می‌تواند شخصیت خودش را راست نگه دارد تا کلیت شخصیتی‌اش از هم نباشد. ولی در زندان شرایطی وجود دارد که آن کلیت شخصیت را از هم متلاشی می‌کند و از بین می‌برد. این فرق مهمی است که بین این دو نوع وضعیت وجود دارد. در واقع مثالی که آقای دکتر باطنی راجع

به چکیدن آب زدن – که چگونه این چکیدن آب می‌تواند پتک شود – تأیید همان است. برای اینکه‌شما فرد را در شرایطی قرار می‌دهید که فقط یک تحریک بیرونی (که در اینجا چکه‌های آب است) می‌تواند او را روانی کند. چون این را خودش انتخاب نکرده بلکه برایش انتخاب کرده‌اند. این، مهم است. یعنی وضعیتی که هیچ نوع تحریکی را از بیرون، جز این قطره‌های آب، نمی‌تواند بگیرد. این است که تمام سیستم عصبی‌اش از هم می‌پاشد. مغز ما‌این طوری درست شده که انتخاب و خلق کند، اگر این قوه انتخاب را از او بگیرید – مثل چکیدن آب – می‌توانید این خاصیت را از او بگیرید. مثالهای دیگری که در مورد شکنجه زدند این بود که چگونه کنترل را از شخص می‌گیرند و به بازجو می‌دهند. یعنی این کار را می‌کنند که تو برای اساسی‌ترین کار زیست‌شناختی خودت هیچ نوع قدرتی نداشته باشی و فقط آنها باید اجازه دهند که تو آن فعالیت زیست‌شناختی را انجام دهی، آنها باید اجازه دهند که تو در زمان خاصی بخوابی و بیدار شوی، آنها باید اجازه دهند که نور از کدام زاویه و چه موقع روز به تو بتابد، آنها باید به تو اجازه بدهند که برای دراز کردن پایت چقدر فضا باید داشته باشی. این است که تمام سیستم عصبی که بر اساس انتخاب درست شده از هم می‌پاشد برای اینکه هیچ چیز را سیستم عصبی خودش بدون دخالت غیر نمی‌تواند انجام دهد. **دکتر باطنی:** از بسیاری از مسائلی که دوستان مطرح کردند، در جامعه هم هست. مثلاً همه ما گاهی دچار اضطراب می‌شویم، همه ما گاهی دچار بی‌خوابی می‌شویم، همه ما ممکن است یک روز گرسنه به سر ببریم؛ ولی در زندان از اینها به عنوان ابزار استفاده می‌شود، به طوری که وقتی به حد اعلی رسید باعث فروپاشی زندانی می‌شود. بنابراین اگر ما در جامعه چیزی را می‌بینیم و دچار تنش و اضطراب می‌شویم، می‌توانیم آنها را طرح کنیم، ولی در زندان با برنامه‌ریزی طوری از اینها استفاده می‌شود که به یک نتیجه خاص منجر شود.

حالا اجازه بدهید در مورد اضطراب چند نکته را عرض کنم. اولاً بسیاری از توقیفهای سیاسی در شب و بعد از نیمه‌شب انجام می‌گیرد. همین حالت رعب‌انگیز است. یعنی ساعت ۳ بعد از نیمه‌شب در می‌زنند، طرف را سراسیمه از رختخواب بیرون

می‌کشند و به یک ماشین سیاه می‌برند، چشمهایش را هم می‌بندند. ثانیاً به کرات اتفاق افتاده است که زندانی هفته‌ها یا حتی ماه‌ها نداند اصلاً برای چه او را گرفته‌اند. بنابراین شروع به کاویدن ذهنش می‌کند. گوشه و کنار کارهایش را بررسی می‌کند تا بیابد که چه اتفاقی افتاده است. گاه پیش خود می‌گوید شاید موضوع مربوط به آن حرفی است که زده‌ام؟ شاید مربوط به آن صحبتی است که آنجا کرده‌ام؟ بعد کابوسی می‌سازد. حال آنکه شاید علت توقیف یا بازداشتش هیچ کدام از این مسائل که راجع به آن فکر می‌کند نباشد.

یکی دیگر از کارهایی که برای ایجاد اضطراب می‌کنند این است که وقتی موقع بازجویی می‌رسد اتهام را به او می‌گویند، اما هیچ الگوی خاصی را در بازجویی از او دنبال نمی‌کنند. مثلاً ساعت دو یا سه بعد از نیمه‌شب در سلول را می‌زنند و او را برای بازجویی می‌برند. دو سه نفر او را بازجویی می‌کنند. پنج دقیقه بعد به او می‌گویند برو. او فکر می‌کند لااقل تا صبح می‌تواند بخوابد، اما نیم‌ساعت بعد دوباره صدایش می‌کنند و بعد این بار تا صبح از او بازجویی می‌کنند. سپس چهار یا پنج روز سراغش نمی‌آیند. یعنی کاری می‌کنند که این شخص در حالت اضطراب دائم زندگی کند. به طوری که هر وقت صدای پایی می‌آید فکر می‌کند برای بازجویی می‌آیند. ولی در واقع ممکن است این جور نباشد. بنابراین یکی از راه‌های فروپاشی شخص ایجاد اضطراب دائم است. همه استادانی که اینجا هستند در زمینه روان‌پزشکی و روان‌شناسی و عصب‌شناسی کار کرده‌اند و می‌دانند که اضطراب دائم یکی از مخرب‌ترین انواع و اقسام فشارهای روانی است که اکثر اختلالات روانی از آن سرچشمه می‌گیرد.

هدف بازجو از به وجود آوردن این اضطراب دائم

برای شخص این است که نرمش کند تا وقتی که برای بازجویی بعدی آمد، آن آدم قبلی نباشد. یعنی مقاومت او در اثر تنشی که با خودش دارد به طور طبیعی از بین برود. می‌توان اضطراب را به موتوری تشبیه کرد که با حداکثر قدرت کار می‌کند منتها چون از نیرویش استفاده نمی‌شود به تخریب خودش می‌انجامد. حال، این یک آدم تخریب شده است که در مقابل بازجو قرار می‌گیرد. زندانی در مورد هیچ چیز نمی‌تواند بگوید که آینده‌اش چیست. نمی‌داند که قدم بعدی بازجویی چه زمانی است و کی به دیدن او می‌آیند. یعنی در بی‌اطلاعی محض قرار می‌گیرد. هیچ نوع الگو و نظمی که به اعتبار آن بتواند بگوید بعد از این، این طوری خواهد شد، وجود ندارد.

دکتر عشایری: هر کدام از ما به خاطر روابط اجتماعی و فرهنگی خاصی که در جامعه داریم، یک نوع احساس ایمنی و خاطرجمعی در ما هست. اگر این تهدید شود من واکنش نشان خواهم داد. اضطراب چنین واکنشی است، اما همان طور که اشاره شد ما در زندگی روزمره، دارای یک نوع درجه آزادی هستیم. این درجه آزادی را روابطمان تنظیم می‌کند. مثلاً در خانواده وقتی کسی به من اهانت کرد می‌توانم بروم بنشینم پیش کس دیگری درد دل کنم. خوب، قدری راحت‌تر می‌شوم، زیرا یک ارتباط انسانی دیگری شکل می‌گیرد. درست است که من راکوبیده، ولی



یک ارتباط دیگر شکل می‌گیرد. اما در زندان قضیه همان طور که اشاره شد، فرق می‌کند. چون دقیقاً من شعاع اعتماد به صفر رسیده‌ام، احساس ایمنی از من زدوده می‌شود، و در واقع شخصیتم تلاشی می‌گردد. گاهی در زندان حرفهایی و تهمت‌هایی زده می‌شود که ما هیچ راهی برای آزمایش و واریسی آنها نداریم. در نتیجه کم‌کم ممکن است جاهایی آدم شک کند. حتی تحقیقات نشان داده که در مواردی حرف‌ها از بس تکرار شده که هم بازجو و هم زندانی معتقد شده‌اند که آنها «درست»‌اند، در حالی که اصلاً اتفاق نیفتاده است. در نظریه‌های مربوط به حافظه هست که اگر شما قضیه‌ای را سازمان دهید و جوری آرایش اطلاعاتی دهید طرف فکر خواهد کرد آن کار را کرده در حالی که نکرده است. من فکر می‌کنم این جنبه فوق‌العاده مهم است.

دکتر قاسم‌زاده: معلق نگه‌داشتن زندانی یکی

از عوامل جدی فروپاشی اوست. در این مورد کبوتر اسکینر مثال خوبی است. کبوتر اسکینر حالتی دارد که وقتی نوک می‌زند دانه به محل خاصی می‌آید. کبوتر دانه را می‌تواند کنترل کند و بر حسب شرایطی برای او قابل پیش‌بینی است. اما وقتی آمدن دانه مستقل از نوک زدن می‌شود (فرض کنید هر چند ثانیه و به طور نامنظم و در حالی که مثلاً کبوتر در حال چرخش بوده، یک دانه بیاید)، کبوتر دور خودش می‌چرخد و چرخش را هم ادامه می‌دهد. در بعضی موارد دیده شده یک سری خصوصیات تکراری در بعضی زندانیها هست. در واقع هنوز هم از بقایای درون خودش می‌خواهد یک جور پیش‌بینی کند. فکر می‌کند اگر من این حرف را بزنم چه اتفاقی خواهد افتاد. اینها همه برمی‌گردد به این مسأله که شخصیت زندانی از درون در حال فروپاشی است.

دکتر عشایری: عدم داشتن اطلاع دقیق از آینده بدترین شکنجه است، زیرا انسان در آینده زندگی می‌کند. کسی که به دلیل محرومیت از خواب رؤیا نداشته باشد بعداً واقعیت و رؤیایش به هم می‌خورد. یعنی با چشم باز رؤیا خواهد دید.

ایران فردا: آیا اساساً ماهیت آن فشار و شکنجه روانی برای رسیدن به همین بی‌نظمی و بی‌ثباتی و عدم پیش‌بینی آینده نیست؟ اختلال و بی‌نظمی در خوراک یا فشارهای مختلف نهایتاً می‌خواهد به یک اضطراب دائم منجر شود که آن اضطراب دائم خودش مبنای فرو ریختن شخصیت و پیامدهای بعدی می‌شود.

دکتر عشایری: کاش اضطراب دائم بود، زیرا بشر به آن عادت می‌کند. روبسیپر می‌گوید بالاخره گیوتین خواهد آمد ولی چیزی که خواهد ماند، اسم من است. روبسیپر اضطراب نداشت. وقتی شرایط و برخوردها دائماً در حال تغییراست، اضطرابی که ایجاد می‌شود بدترین نوع است. یعنی بازجو یک روز به او سیگار تعارف می‌کند و روز دیگر نمی‌کند. در این حالت زندانی نمی‌فهمد که کی به او محبت می‌شود و کی نمی‌شود. این، باعث بالا و پایین شدن اضطراب می‌گردد. قبلاً قرار این بود که زندانیان شستشوی روانی شوند، اما اکنون به جایی رسیده‌اند که هویت واحد ندارند تا مغزشان

شستشو شود. آنها هسته مرکزی شخصیت را هدف می‌گیرند. یعنی دگرگونی خیلی بنیادی. در نتیجه شعاع اعتماد به خود به حداقل می‌رسد. من به پاهایم اعتماد دارم که می‌توانم با آنها راه بروم. شما پاهای مرا ببرید، باز مغز من وقوف دارد که یک اندام را ندارم. آن گاه با عصا آن را بازسازی می‌کنم. ولی اینجا کاری با بدن نمی‌کنند. مغز، این گوهر گرانبها را که به خاطر آن هم درگیر شده، دستکاری می‌کنند. موقعی که خود این، آسیب دید انسان هیچ عضوی ندارد که بداند کدام گوهر گرانبها را از دست داده است. وقتی که شخصیت به طرف زوال پیش می‌رود فضیلت انسان هم از دست می‌رود. در ادامه اجازه دهید در مورد تکنیک‌های شکنجه روانی بیشتر توضیح داده شود.

شعاع اعتماد افراد در ذهن آنهاست. این شعاع مثل مخروطی است که هر چه رو به بالا می‌رود محدود و محدودتر می‌شود. در این شعاع اعتماد اگر به اشخاصی که در بالا هستند آسیب برسد فرد دچار تعارض شده و تحت فشار روانی قرار می‌گیرد. این که می‌گویند فلان دوست و همفکر تو در تلویزیون مصاحبه کرده، خودش یک شکنجه روانی است. به این علت که شعاع اعتماد به خودش ـ که نسبت به آن ذهنیت دارد ـ هم شکسته می‌شود. حالا ممکن است فیلمی که نمایش می‌دهند ساختگی باشد و صحبت‌ها با واقعیت‌ها نخواند، ولی اثر دارد. برای اینکه در شعاع اعتماد این زنجیره را دستکاری می‌کند. من فکر می‌کنم این هم مسأله بسیار مهمی است، حالا چه رسد به اینکه آن شخصی که در شعاع اعتماد بالا قرار گرفته خودش وادار شودبازپرس زندانی شود. در این حالت شکنجه درونی اتفاق می‌افتد. من خودم شکنجه‌گر درونی خودم می‌شوم. در این حالت فرانتس کافکا می‌گوید دادگاه از من دست برداشته، اما من شکنجه‌گر خودم شده‌ام. این سیستم و حلقه شیطانی در درون من ادامه می‌یابد. به این ترتیب شکنجه یک روند خواهد بود، روندی که مافقط پیامدش را بررسی می‌کنیم. اما بهتر است روند را بررسی کنیم. یکی از مراحل این روند این است که من خودم شکنجه‌گر درون خودم می‌شوم.

ایران فردا: آقای دکتر نجل رحیم چند مورد از مکانیزم‌ها مطرح شد ولی راجع به محرومیت حسی کمتر بحث شد. تقاضا می‌شود در این مورد بیشتر توضیح دهید.

دکتر نجل رحیم: اگر اجازه دهید من توضیح کوچکی راجع به اضطراب و مکانیزمش و پیش‌بینی‌ناپذیری آینده مطرح کنم، بعد راجع به محرومیت حسی صحبت کنم. به نظر من بخشی از مغز در واقع در طول رشدمان و بر اساس شناختی که از بد و خوب به دست می‌آوریم، شکل می‌گیرد. یعنی یکی از مکانیزمهایی که مغز ما برای این انتخاب لازم دارد همین است که سبک ـ سنگین کند و ببیند کدام خوب است، کدام بد است، کدام برای زندگیش ارزشمند است و کدام برعکس. این در تمام سطوح فعالیت مغز ما از ابتدایی‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح رفتاری اتفاق می‌افتد. در نتیجه ما یک سیستم در مغزمان داریم که بد و خوب و گناه و ثواب را از همدیگر تفکیک می‌کند. اگر گناه کنیم احساس اضطراب پیدا می‌کنیم. اما اگر خوبی کنیم احساس آرامش به ما دست می‌دهد. در زندانی اغتشاش به وجود می‌آید چرا که می‌خواهند مرزهایی را که تا حالا در مغزش شکل گرفته درهم بشکنند یعنی آن معنایی را که مرز بد و خوب قبلاً داشته، ندارد. یکی از مثالهایی که زدم همین است که مثلاً کسی را که به او قبلاً اعتماد داشته ـ مثلاً یک رهبر سیاسی ـ را مقابلش می‌آورند یا فیلم او را در تلویزیون نشان می‌دهند و می‌گویند به گناهانش اعتراف کرده تو دیگر چه می‌گویی؟ ناگهان زندانی را در حالتی قرار می‌دهند که تمام آن سیستم اعتقادی که در او شکل گرفته ـ و تمام چیزهای خوبی را که در شخصیت این آدم می‌دیده ـ زیر سؤال می‌رود. اینجاست که آن اضطراب را در او ایجاد می‌کنند برای اینکه در سیستمی که سال‌ها در وجودش شکل گرفته اغتشاش به وجود آورند. کدام بد است؟ کدام خوب است؟ کدام راه را باید رفت؟ کدام کار را باید کرد؟ تمام این‌ها در هم می‌شکنند.

یکی از چیزهایی که اینجا صحبت شد پیش‌بینی ناپذیری است که ایجاد اضطراب می‌کند. در واقع کار محرومیت‌ها ـ که بعداً درباره آنها صحبت می‌کنیم ـ این است که آینده را برای زندانی پاک کند. یعنی آینده دیگر وجود نداشته باشد. می‌گوید، گرفتّم! کارت تمام است! اغلب آنهایی را که می‌گیرند اول می‌گویند تو دیگر کارت تمام است. یعنی دیگر آینده‌ای برای تو وجود ندارد. بنابراین از همان اول به شخص می‌فهمانند که اصلاً آینده‌ای وجود ندارد که بخواهد برایش پیش‌بینی کند. تمام آن قسمت قدامی مغزش که باید به آینده بیندیشد و شروع به فعالیت کند، مختل می‌شود.

مسأله محرومیت‌های حسی دقیقاً در همین ارتباط قرار می‌گیرد. در واقع یکی از اساسی‌ترین انتخاب‌هایی که سیستم عصبی ما می‌کند و بر اساس آن شناخت و رفتارمان را تنظیم می‌کنیم تحریکاتی است که از بیرون می‌گیریم. در واقع ما برای اینکه جهان درون مغزمان را خلق کنیم، و مغزمان رشد کند باید از نظر حسی در تماس دائم با محیط پیرامون خودمان باشیم. یعنی اگر این تماس دائمی قطع شود، این شخص نمی‌تواند از نظر شناختی یک فرد سالم و طبیعی باشد. و این چیزی است که از نظر بالینی انواع و اقسام مثال‌ها را می‌توانیم برایش بیابوریم. در انفرادی کاری که با زندانی می‌شود این است که تماسش را از نظر حسی با بیرون قطع می‌کنند: چشم‌هایش را می‌بندند که هیچ جا را نبیند، او را در سلولی می‌اندازند که تاریک است؛ تماس‌های حسی عجیب و غریب به او می‌دهند که توهمات عجیب و غریب در او ایجاد کنند. بعد از مدتی که فرد در یک چنین تنگناهایی قرار می‌گیرد، در او حس‌هایی به وجود می‌آید که خود فرد نمی‌تواند به آنها اعتماد کند به خاطر اینکه می‌داند ساخته شده و تصنعی است و از بیرون به او تحمیل می‌شود. به این ترتیب زندانی احساس می‌کند در محیط بیگان‌های است که هیچ نوع آشنایی و شناختی ـ که قبلاً در درون سیستم عصبی‌اش رشد کرده ـ با این تحریکاتی که گاه‌گاهی به او داده می‌شود، ندارد. این، اغتشاش را دامن می‌زند برای اینکه نمی‌داندکدام یک از این تحریکات حسی در همان شعاع اعتماد در سطح حسی است. کدام را باید بگیرد، کدام به دردش می‌خورد و کدام حیاتی است و کدام نیست. ناگهان صداهای عجیبی به گوشش می‌آید. متوحش می‌شود. و بعد معلوم می‌شود این صدا ارزش این همه واکنش را نداشته است. گاه هیچ صدایی نمی‌آید ناگهان او را می‌گیرند و از سلول بیرونش می‌برند. در نتیجه این اعتماد را نسبت به حس‌اش ـ که ابتدایی‌ترین چیزی است که یک فرد می‌تواند داشته باشد ـ می‌گیرند. این یعنی دستکاری کردن در اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مکانیزم‌های مغزی که باید منجر به شناخت فرد گردد.

بنابراین محرومیت حسی یکی از بدترین نوع شکنجه‌های روانی است. برای اینکه با اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین بخش تماس ما با محیط ـ که خیلی چیز مهمی است ـ سر و کار دارد و از همان ابتدا جلوی انتخاب ما و خلق دنیای خودمان را می‌گیرد و این بزرگترین ضربه‌ای است که می‌توان به حریم انسانی وارد کرد. ایران فردا: آیا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که اساس اعمال فشار و شکنجه روانی مختل کردن سیستم‌شناختی است؟

دکتر نجل رحیم: به نظرم بله. ما شواهد زیادی داریم که اعترافات ـ حتی در زمینه تجاوز جنسی ـ همه ساختگی بوده و تلقین‌هایی بوده که به دنبال اختلال سیستم شناختی زندانی حاصل شده است. در ارتباط با محرومیت حسی باید به محرومیت کرداری و رفتاری نیز توجه کرد. تماس و ارتباطات زندانی را با بیرون قطع می‌کنند، نه تنها نمی‌گذارند حس به او برسد بلکه نمی‌گذارند در مقابل آن حس عمل و رفتار انجام دهد. ما با عمل خودمان دائماً داریم حس خودمان را محک می‌زنیم و به این ترتیب است که اصلاً شناخت پیدا می‌شود. در انفرادی زندانی دامنه عملش هم محدود می‌شود. زندانی هیچ نوع تماس و هیچ نوع اطلاعاتی نمی‌تواند از بیرون بگیرد. حتی در فضایی که در آن زندگی می‌کند نمی‌تواند دراز بکشد، یا اگر بتواند دراز بکشد پایش به زندانی دیگر می‌خورد یا

کله‌اش به سینه دیگری اصابت می‌کند. در زندانهای دسته‌جمعی این طوری است. اما زندانهای انفرادی را جوری می‌سازند که زندانی فقط بایستد یا بنشیند و یا چمباتمه بزند. در نتیجه زندانبان علاوه بر اینکه فرد را از اطلاعات حسی محروم می‌کند از نظر کرداری هم محدودش می‌نماید و این دو همدیگر را تشدید می‌کنند. در واقع هیچ نوع حق انتخابی برای زندانی وجود ندارد. نه می‌تواند عملی انجام دهد که به نفع خودش از آن بهره‌مند شود، نه می‌تواند حسی بگیرد که از آن حس برای عملش استفاده کند. پس این محرومیت کامل است. یعنی شما دنیای بیرونش را قطع می‌کنید، بنابراین او فقط با دنیای درونش باید زندگی کند. بعد از مدتی اگر دنیای درون در تماس با دنیای بیرون نباشد (یعنی دنیای خلق شده درون مغزش که با تجربیات قبلی‌اش خلق شده، نه با تجربیات آینده‌اش) و هیچ تماسی با حال و تجربیات امروز زندانی نداشته باشد، حال و آینده‌اش پاک می‌شود. لذا زندانی فقط باید در گذشته‌اش زندگی کند. یک چنین آدمی که در چنین محرومیتی به سر می‌برد دچار توهم و هذیان ـ و مسائلی که در زندانی‌ها به علت محرومیت‌های حسی فراوان گزارش شده ـ می‌شود. برای اینکه او فقط باید در دنیای خلق شده در گذشته‌اش زندگی کند.

می‌بینیم اینها که مدت‌ها چشمشان بسته است، توهمات بینایی پیدا می‌کنند، کسانی که از نظر شنوایی محرومشان کرده‌اند توهمات شنوایی پیدا می‌کنند. صداهایی می‌شنوند که در بیرون وجود ندارد و چیزهایی می‌بینند که در بیرون وجود خارجی ندارد. در نتیجه اطلاعات کاذب رشد می‌کند برای اینکه مغز مجبور است اطلاعات بسازد چون جهانش را باید خلق کند. در محرومیت حسی جهانی می‌سازد که آن جهان با بیرون هیچ تطابقی ندارد. جهانی است که ساخته ذهن است. چیزی که در روان گسیخته‌ها تا اندازه‌ای ایجاد می‌شود.

دکتر عشایری: یک محدودیت حسی مطلق هست و یک محدودیت حسی نسبی. محدودیت مطلق ـ که خیلی مشکل است ـ عبارت است از این که زندانی را توی آب می‌اندازند، دست‌ها و چشم‌ها و گوش‌ها را می‌بندند. تصویر آن را در کتابهای روانشناسی می‌بینیم که اضطراب ایجاد می‌کند. آدرنالین ترشح می‌شود و سیستم به هم می‌خورد. ولی در بعضی از زندانهای امریکای جنوبی محرومیت حسی نسبی ایجاد می‌کنند. مثلاً صدای قطاری می‌گذارند. صدای قطار اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که شخص بیدار باشد ولی هشیار نباشد، خواب آلود می‌شود ولی به خواب نرود. حداقل ۵۰ تا ۷۰ ـ ۸۰ درجه هشیاری داریم. کسی که هوشیار باشد می‌تواند چاره‌ای ببندیش. دوا نمی‌دهند ولی با این محرک یکنواخت هشیاری آنقدر پایین می‌آید که زندانی دیگر نمی‌تواند مابین درست و غلط را تشخیص دهد. آزمایش جالبی اتفاق افتاده است. محققان شیرهایی را که بازنشسته و پیر شدند به دو گروه تقسیم کردند: تعدادی از مجموعه حیوانات جدا شدند و گروهی نیز همراه با سایر حیوانات به سر بردند. گروه اول سریعاً مریض شدند و به تدریج مردند. اما گروه دوم زندگی خوبی داشتند. دانشمندان متوجه شدند گروه اول به دلیل فقدان اطلاعات و ارتباط با دیگران سریعتر مقاوم‌تشان در هم شکسته شد و به سرعت ضعیف شدند.

دکتر باطنی: احساس هویت و آن چیزی که من فکر می‌کنم به اعتبار آن من «من» هستم، برآیند عوامل زیادی است. یکی اینکه من الان صدای خودم را می‌شنوم، صدای شماها را هم می‌شنوم، شماها را می‌بینم، این میز را لمس می‌کنم. گذشته از این واکنشهای اجتماعی هست. مثلاً اگر من زیاد حرف بزنم احساس می‌کنم آقای دکتر عشایری کم‌کم خسته می‌شوند. بنابراین واکنش او رفتار اجتماعی مرا تعدیل می‌کند که من دیگر باید الان بحثم را کوتاه کنم. احساس هویت برآیند چیزی است که از طریق حواس ما به دست می‌آید و از همه مهمتر از طریق معاشرتی به دست می‌آید که با اطرافیان خودمان داریم.

دکتر قاسم‌زاده:

معلق نگه داشتن زندانی یکی از عوامل جدی فروپاشی اوست.



فلسفه شکنجه یکی است: «من، نه تو».

زندان انفرادی اختلال در سیستم شناختی وحرکتی فرد است.

اگر زندانی را در وضعی بگذارند که از تمام اینها محروم شود ـ که اتفاقاً این کار

را می‌کنند ـ آن وقت به کلی از واقعیت می‌برد. زندانهایی ساخته‌اند که به شکل استوانه است، یعنی لبه یا بُعد مشخصی ندارد. این زندانها نور ندارد، ضد صوت است. وقتی که زندانی در محیط تاریک این سلول قرار می‌گیرد، هیچ صدایی نمی‌شنود، هر جا را هم می‌گردد راه گریزی ندارد، اصلاً نمی‌داند در کجاست. زندانیانی را که در این زندانها بین ۸ تا ۱۲ ساعت قرار داده‌اند، دچار توهم شده‌اند و سرانجام از لحاظ روانی متلاشی شده‌اند.

دکتر قاسم‌زاده: همان طور که اشاره شد چون مغز سیستم پردازشگر است مجبور است یک چیزی بسازد و چون محکی هم نمی‌خورد در نتیجه می‌تواند کاملاً حالت انحرافی داشته باشد یا غیرمتعارف باشد و... این است که زندانهای جمعی به رغم خشونت‌ها یا مشکلاتی که بین زندانی‌ها پیش می‌آید، در مجموع قابل تحمل‌تر از زندان انفرادی هستند. یکی از علت‌های عمده‌اش مسأله وابستگی عاطفی است.

در روان‌شناسی مسأله تماس حسی با دیگران فوق‌العاده اهمیت دارد. در این باره تحقیقی هم در مورد کودکان پرورشگاهی شده است. دانشمندان مشاهده کرده‌اند که کودکان پرورشگاهی ـ که منزوی بوده‌اند ـ تا ۴ سالگی نه حرف می‌زدند نه راه می‌رفتند. این همان چیزی است که در زندان انفرادی به وجود می‌آید، یعنی اختلال و توقف در سیستم شناختی و حرکتی فرد. بنابراین نفس زندان انفرادی خود بالاترین نوع شکنجه است.

ایران فردا: پس زندان انفرادی یا به اختلالاتی که طبعاً صحت اظهارات بعدی زندانی را زیر سؤال می‌برد، منجر می‌شود یا اساساً به فروپاشی شخصیتی منجر می‌گردد. آقای دکتر باطنی نظر شما چیست؟

دکتر باطنی: به طور مطلق نمی‌شود از زندان انفرادی صحبت کرد. باید گفت چه نوع زندان انفرادی. اگر یک زندانی در یک زندان انفرادی باشد که روزی دو، سه ساعت اجازه داشته باشد بیرون راه برود و با دیگر زندانبان صحبت کند و بعد به سلولش برگردد، زندان برای او چندان مصیبت‌بار نیست. جنایتکاران



زندانهایی ساخته‌اند که به شکل استوانه است، یعنی لبه یا بُعد مشخصی ندارد.

این زندانها نور

ندارد، ضد صوت

است. وقتی که

زندانی در محیط

تاریک این سلول

قرار می‌گیرد، هیچ

صدایی نمی‌شنود،

هر جا را هم

می‌گردد راه گریزی

ندارد، اصلاً نمی‌داند

در کجاست.

زندانیانی را که در

این زندانها بین ۸

تا ۱۲ ساعت قرار

داده‌اند، دچار توهم

شده‌اند و سرانجام از

لحاظ روانی متلاشی

شده‌اند،چون مغز

سیستم پردازشگر

است مجبور است

یک چیزی بسازد

و چون محکی هم

نمی‌خورد در نتیجه

می‌تواند کاملاً حالت

انحرافی داشته

باشد یا غیرمتعارف

باشد و... این است

که زندانهای جمعی

به رغم خشونت‌ها

یا مشکلاتی که

بین زندانی‌ها پیش

می‌آید، در مجموع

قابل تحمل‌تر از

زندان انفرادی

هستند. یکی از

علت‌های عمده‌اش

مسأله وابستگی

عاطفی است.

بزرگ معمولاً در زندانهای انفرادی نگهداری می‌شوند ولی روز کار می‌کنند و با همدیگر در تماس‌اند. همان مسأله تماس اجتماعی این مشکلات را به مقدار زیادی حل می‌کند. ولی آن زندان انفرادی ـ که قبلاً عرض کردم ـ عامداً و با نقشه ساخته شده است که زندانی را دچار فروپاشی کند زیرا تماسش به کلی با دیگران قطع می‌شود و در نتیجه حس قضاوت او مختل می‌گردد. بعد از این اگر او بین خوب و بد نتواند تمیز بدهد دیگر هر حرفی که بزند و هر کاری که بکند، چندان ارادی نیست.

دکتر عشایری: ما یک سیستم حسی اولیه داریم و یک سیستم حسی ثانویه. اینکه فردی بتواند صحبت کند یا ببیند خیلی مهم است. کسانی که از زندان آشویتس بیرون آمدند، گفته‌اند من کلام کوچک شده، بینی‌ام این طور شده و... یعنی سیستم طوری به هم ریخته که احساسی که از بدن خودشا ن دارند و احساسی که از دیگران دارند کاملاً به هم خورده‌است.

ارتباط زبانی یا فرازبانی نیز بسیار مهم است. شما می‌دانید که در خیلی از زندانهای اسرائیل فلسطینیها فقط این دو کلمه را می‌توانند بگویند: بله و نه. اگر کلمه سوم را بگویند جریمه می‌شوند. خود این که من نتوانم بیان کنم، یعنی زبان را ببندند، یک محرومیت حسی بالاست. یعنی خود زبان یک ارتباط میان فردی است و یک ارتباط کلامی است که قطع شده است. این امر ارتباط بین فردی به وسیله زبان اتفاق می‌افتد نه فقط زبان درونی. یعنی خود صحبت کردن‌ها که در زندانها بوده و حالا ممنوع کرده‌اند. طرف شروع می‌کند از خودش دفاع کردن. آقای اوسچپلسکی در زندان شروع به سخنرانی کرد. سخنرانی را ضبط کرده‌اند. می‌گوید آقای هیتلر! پوست و لباس را می‌شود عوض کرد اما فکر را نه! زندانی در حقیقت بازی می‌کند. به قول پیازه بازی پیش‌ساخت فکر آدم است. اگر زندانی بتواند یک جایی بیان کند که بازخورد آن را بگیرد، مهم است.

محرومیت بینایی هم از محدودیت‌های جدی است. در ترکی مثلی هست که می‌گویند اگر قرار است گرگ انسان را بخورد بهتر است جلو دوست و آشنا بخورد. یعنی اگر شکنجه هم می‌شود جلو دوستان بشود که عظمتی دارد چرا که آنها بالاخره درد آشنا هستند و همدلی دارند. یادمان نرود موقعی که زندانی در انفرادی است، نیاز به همدلی وجود دارد بدین معنی که با افراد دیگر (هم‌زندانی، هم‌سلولی و...) می‌تواند ارتباط کلامی و فراکلامی برقرار کند. اغلب زندانیانی که سال‌ها درگیر بودند و بعدها آزاد شدند از هم‌زندانی به عنوان دوست، رفیق و درداشنا یاد می‌کنند. حتی ایدئولوژیهای کاملاً متفاوت و مغایر نمی‌تواند در شرایط استراس روانی انسانها را از هم دور کند. یعنی ظلم حاکم بین زندانبان با بینشهای متفاوت دوستی و همدلی و همبستگی ایجاد می‌کند به شرطی که پردازش اطلاعات فردی و میان‌فردی امکان‌پذیر باشد.

دیدن چهره زندانی دیگر، خود یک افق محسوب می‌شود. دریچه و روزنه امیدی است که حضور فیزیکی و عاطفی انسان دیگر را در جریان و حرکت تعقیب می‌کند. این ارتباط می‌تواند تسکین‌دهنده و آرامبخش باشد. در ایزولاسیون در جزیره فکری مختل و به هم ریخته توسط شکنجه هیچگونه فریادرسی نیست. در زندانهای هیتلر روشنفکران حتی اجازه نداشتند

عکس فرزانه و رهبر خود را به دیوار بزنند و یا نگاه کنند. نگاه کردن به یک فرد آشنا خود یک ارتباط است، شخصیت انسان یعنی کیفیت و کمیت ارتباطات!

دکتر نجل رحیم: من از چندین زندانی که مدت‌ها زندان بودند شنیدم که می‌گفتند تصوراتی داشتند که مرگ خودشان را جالب است که من از من جدا می‌شود. یعنی منی را جلومن از بین می‌برند. مثلاً یکی می‌گفت «دیدم من را در کیسه کرده و گذاشته روی کولش برده در یک بیابان یا یک دشت. از سربالایی مرا به پایین سُر داده است. من شاهد بودم جسد من در کیسه داشته غلت می‌خورده است». می‌بینید تا چه حد زندانی دچار هذیان و توهم می‌شود که حتی خودش از خودش جدا می‌شود. اما نکته دیگر استفاده از دارو برای کاستن از مقاومت زندانی است. یکی از چیزهایی که می‌گویند خیلی استفاده می‌شود دارویی است مثل اسکوپولامین که شخص بر اثر استعمال آن احساس مرگ و خفگی شدید می‌کند، به طوری که اصلاً نمی‌تواند نفس بکشد و انگار که تمام وجودش از او دارد خارج می‌شود. این، استرس تنفسی ایجاد می‌کند به طوری که اصلاً تنفس قطع می‌شود. در واقع به همان مکانیزم کنترل می‌رسیم که حتی نفس کشیدن آدم هم دست خودش نیست. چون تا هر وقت بخواهند نفس می‌کشد و هر وقت نخواهند نفس نمی‌کشد. هر وقت بخواهند دچار اسهال شدیدش می‌کنند یا در او بیبوست ایجاد می‌کنند. به هر حال اینها یک نوع استرسهای حسی ولی درونی است. شخص را به این حد می‌رسانند که حتی کنترل نفس کشیدن هم نداشته باشد.

ایران فردا: **جناب آقای دکتر باطنی در موارد متعددی دیده شده که با محرومیت زندانی از خواب سعی کرده‌اند او را وادار به سخن گفتن و اعتراف نمایند. لطفاً در این مورد توضیح دهید.**

دکتر باطنی: بنده فکر می‌کنم یکی از اهرم‌های خیلی مهم محرومیت از خواب است. آزمایشگاهی که در اسکاتلند واقع است و یان‌اسوالد در آن کار می‌کند گزارش داده است که یک فرد معمولی را با زحمت بسیار می‌شود چهار شبانه‌روز بی‌خواب نگه داشت به شرط اینکه مرتب مواظبش باشیم که به خواب نرود. جالب این است همان طور که آقای دکتر عشایری گفتند باز بودن چشم‌ها کافی نیست. چون وقتی از این شخص نوار مغزی می‌گیرند خواب را نشان می‌دهد ولی با وجود این حرف هم می‌زند، حرکت هم می‌کند. عواقبی که به دنبال این رخ می‌دهد خستگی مفرط و توهم است. آدمی را که شش شبانه‌روز خواب نرفته است ـ حالا با نور یا با پاشیدن آب ـ به اتاق بازجویی می‌برند و یک پرسشنامه صدصفحه‌ای جلوش می‌گذارند و می‌گویند پرکن. پرسشنامه‌ای که ده‌ها بار نظیرش را پر کرده است. این شخص آماده است حکم اعدام خودش را امضا کند تا بگذارند بخوابد. می‌گوید هر چی می‌خواهید بگویید تا بنویسم. بنابراین محرومیت از خواب اهرم بسیار نیرومندی در دست بازجوست. وقتی بی‌خوابی به اوج خود رسید، در آن حالت زندانی به هر چه بازجو بخواهد اقرار می‌کند.

دکتر عشایری: من راجع به خواب نکته‌ای را عرض کنم. دوره



دکتر باطنی:

آدمی را که شش

شبانه‌روز خواب نرفته

است – حالا با نور یا

با پاشیدن آب – به

اتاق بازجویی می‌برند

و یک پرسشنامه

صدصفحه‌ای جلوبیش

می‌گذارند و می‌گویند

پرکن. این شخص

آماده است حکم

اعدام خودش را امضا

کند تا بگذارند بخوابد.

می‌گوید هر چی

می‌خواهید بگویید

تا بنویسم. وقتی

بی‌خوابی به اوج خود

رسید، در آن حالت

زندانی به هر چه بازجو

بخواهد اقرارمی‌کند.



دکتر عشایری:

"یووانووِیچ" در

مقدمه کتابش بعد

از سی سال تحقیق

می‌نویسد هیچ

اختلال خوابی نیست

که دیر یا زود اختلال

روانی و عدم تعادل

روانی ایجاد نکند و

هیچ اختلال روانی

نیست که اختلال

خواب ایجاد نکند.

بخش مهمی از

اختلالات روانی با

اختلال خواب شروع

می‌شود. پس این

اختلال روانی که

وجود دارد خودش

اختلال خواب ایجاد

می‌کند که در حقیقت

چیز مضاعفی دارد

اتفاق می‌افتد.

حیاتی برای انسان دوره رؤیاست. رؤیا یک بازی نرونی است که در حقیقت نیاز ضروری مغز یا بدن است. کسی که از این دوره محروم شود بدترین آسیب را می‌بیند. کسی که به دلیل محرومیت از خواب رؤیا نداشته باشد، بعدا واقعیت و رؤیایش به هم می‌خورد یعنی با چشم باز رؤیا خواهد دید. از این رو این امکان را به شخص نمی‌دهد که بتواند مسائل خودش را خودش پردازش کند. ممنوعیت از خواب نه فقط برای بنده شکنجه روانی است که شکنجه بدنی هم هست چون سیستم درونی – بیولوژیک یا بیوریتم به هم می‌خورد. بیوریتم که به هم خورد آمادگی برای زخم معده و دهها ضایعه روان‌تنی فراهم می‌شود. به قول شکسپیر خواب تنها سفره گسترده‌ای است که افراد می‌توانند گرسنگی ذهنی‌شان را آنجا سیر کنند.

دکتر نجل رحیم: در رابطه با خواب چند نکته را که گفته نشده ذکر می‌کنم. البته در مورد رؤیا آقای دکتر عشایری فرمودند. ولی به نظر می‌رسد هر دو مرحله خواب مهم است برای اینکه ما هر دو را احتیاج داریم. در خواب مغز در حال فعالیت است و دنیای ساخته‌شده خودش را بازسازی می‌کند. یعنی پردازشهایی در مغز انجام می‌گیرد. بنابراین خواب همان قدر مهم است که بیداری. در نتیجه محرومیت از خواب می‌تواند اهمیت زیادی برای یک فرد داشته باشد. علت اینکه از این شیوه در شکنجه روانی خیلی استفاده می‌شود همین است. در چرخه زندگی شبانه‌روزی بسیاری از نیازهای جسمی ما هنگام خواب انجام می‌گیرد و تنظیم می‌شود. در واقع وقتی شما دارید خواب را مختل می‌کنید آن چرخه‌ها – ترشح غدد و... – را دارید مختل می‌کنید. علاوه بر این کار مغز را هم مختل می‌کنید. به خاطر اینکه به نظر می‌رسد خواب برای سازماندهی کار مغز مؤثر است. **دکتر عشایری:** یووانووِیچ در مقدمه کتابش بعد از سی سال تحقیق می‌نویسد هیچ اختلال خوابی نیست که دیر یا زود اختلال روانی و عدم تعادل روانی ایجاد نکند و هیچ اختلال روانی نیست که اختلال خواب ایجاد نکند. بخش مهمی از اختلالات روانی با اختلال خواب شروع می‌شود. پس این اختلال روانی که وجود دارد خودش اختلال خواب ایجاد می‌کند که در حقیقت چیز مضاعفی دارد اتفاق می‌افتد.

ایران فردا: آقای دکتر باطنی حالا می‌توانیم وارد نتیجه سخنان اساتید شویم. به نظر شما صحت و دقت اعترافات افرادبر ضد خودشان در صورتی که مدت زیادی در زندان انفرادی نگهداری شوند یا تحت فشار و شکنجه روانی قرار گیرند چه میزان است؟

دکتر باطنی: به این سؤال به طور صریح پاسخ داده شد و من دوباره عرض می‌کنم که اعترافات افرادی که شکنجه روانی شده‌اند هیچ سندیت ندارد.

دکتر نجل رحیم: ببینید الگوی انتخاب‌گری که باید در یک سیستم عصبی شکل بگیرد «من» است. «من» باید باشد تا انتخاب کند. طبق گفته آقای دکتر، زندانبان همیشه سعی می‌کند بگوید این منِ تو دیگر وجود ندارد. این است که این الگوی انتخاب‌گر درونی به یک چیز بیرونی تبدیل می‌شود. انتخاب اینجا تحمیل شده است. یعنی آن چیزی که شما دارید می‌گویید آن چیزی نیست که خودتان انتخاب کردید. بر اساس تمام یافته‌های درونی خودتان آن را نمی‌گویید

بلکه این به شما از بیرون تحمیل شده و در واقع مصنوع دست یکی دیگر است نه مصنوع خودتان. خلقِ مغزِ خودتان نیست، خلق زندانبانتان است. به این معنا این اعتراف اصلاً سندیت نمی‌تواند داشته باشد.

دکتر باطنی: به بیان دیگر ما موقعی حرفمان سند است که اختیار داشته باشیم. اگر با دستکاری ذهن اختیار را از ما سلب کنند، حس قضاوت بین درست و غلط از ما سلب می‌شود. بنابراین معلوم است حرفی که ما می‌زنیم، سندیت ندارد.

دکتر عشایری: یک نکته دیگر هم باید اضافه کنیم و آن اینکه مثل ضربه مغزی که یادزدایی می‌کند، عینا در شکنجه روانی نیز این یادزدایی اتفاق می‌افتد. یعنی گذشته زندانی هم تغییر می‌کند.

دکتر نجل رحیم: در انگلیس در مورد ارتباط با زندانیان ایرلندی خیلی سروصدا شد. پلیس مدتها اینها را می‌گرفت و تحت بازجوییهای شدید قرار می‌داد. به هر حال آنجا هم یک مقداری این مسائل هست. بعد پرونده درست می‌کردند و او به دادگاه می‌رفت و بر اساس آن به حبس ابد محکوم می‌شد. بعد از مدتها دیدند تمام آن اقرارهایی که اینها در اداره پلیس کرده‌اند بر اثر فشارهای روانی به ویژه محرومیت از خواب بوده است. آنها چاره‌ای نداشتند جز اینکه به دروغ اعتراف کنند و بگویند هر چه بدهید امضاء می‌کنیم. بعد از مدتها فهمیدند اینها اصلاً بی‌گناه بوده‌اند. لذا به علت نداشتن گواه کافی مجبور شدند آزادشان کنند.

البته برخی افراد حتما بیشتر دوام می‌آورند. اما آدمهای عادی آسیب‌پذیرترند.

دکتر قاسم‌زاده: در مجموع نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که شکنجه،

دکتر نجل‌رحیم: ما شواهد زیادی داریم که اعترافات همه ساختگی بوده و تلقین هایی بوده که به دنبال اختلال سیستم شناختی زندانی حاصل شده است.

ایجاد احساس گناه و اضطراب و ترس، شکستن شخصیت با توهین و... نهایتا به بحران هویت منجر می‌شود.

جنبه‌های مختلف، شکلهای مختلف، مکانیسمهای مختلف و عوارض و آثار مختلفی دارد و زندان و شکنجه موقعی مطرح می‌شود که فضای لازم برای رشد فرهنگ، تفکر، عقلانیت و انسانیت در جامعه وجود نداشته باشد و فقط یک «راه» برای بقای عده‌ای که عموما قدرت و اطلاعات را در دست دارند، وجود داشته باشد. نکته دیگر این که شکنجه در حبس ویران کردن است و نه ساختن. بزرگی گفته است که «بد» بودن، زیاد، به سعی و کوشش و برنامه‌ریزی و تعلیم و تربیت انسانی نیاز ندارد. این رشد و بالندگی و آزاداندیشی است که برنامه می‌خواهد، آموزش نیاز دارد و تسامح می‌طلبد.ظاهرا همیشه، ویران کردن آسانتر از «ساختن» بوده‌است.

ایران فردا: از حضور همه اساتید محترم که در این میزگرد شرکت نمودند، تشکر می‌کنیم. امیدواریم طرح چنین مباحثی بتواند علاوه بر افزایش آگاهی عمومی نسبت به این نوع مسائل زمینه انجام اصلاحات خطیر و ضروری را در سیستم قضایی و سایر ارگانها و نهادهای ذی‌ربط فراهم آورد.

شام شبانه*

رومن گاری / ابوالحسن نجفی



مدتهاست که معوق مانده است منظره عبور لاماها از حوالی شهر در طلوع فجر با بار صندوق ها و خرجین ها برای همه کسانی که از آن کشور دیدن می‌کنند آشناست و شاید تا سالیان دیگر هم آشنا باشد.

باری شوننبام هر صبح که به دکانش می‌رفت به این قافله‌ها برمی‌خورد. وانگهی از لاماها خوشش می‌آمد بی‌آنکه خود دلپیش را بداند. شاید از آن رو که در آلمان لاما نبود. معمولاً دو سه تن سرخ‌پوست دسته‌های بیست سی‌تایی از این حیوانات را که می‌توانند باروبنه‌ای غالباً چندین برابر وزن خود حمل کنند به طرف دهکده‌های دورافتاده جبال آند می‌بردند.

یک روز که تازه آفتاب سرزده بود و شوننبام به سوی لاپاز فرود می‌آمد در راه به یکی از این قافله‌ها برخورد که تماشای آنها همیشه لیخندی دوستانه بر لب او می‌آورد. قدم آهسته کرد و دست پیش برد تا پوست یکی از آن حیوانات را در حین عبور نوازش کند. هرگز سگ یا گربه را که در آلمان فراوان بودند نوازش نمی‌کرد و هرگز به صدای پرندگان هم که در آلمان آواز می‌خواندند گوش نمی‌داد. بی‌شک گذارش از اردوگاههای مرگ تا اندازه‌ای او را نسبت به آلمانی ها محتاط کرده بود.

تازه نوک انگشت هایش به پهلوی حیوان رسیده بود که ناگهان نگاهش بر چهره یک سرخ‌پوست که از کنارش می‌گذشت متوقف ماند. مرد پابرهنه و پابرچین می‌رفت و عصایی در دست داشت. شوننبام در نظر اول چندان توجهی به او نکرد: نگاه سرسریش نزدیک بود برای همیشه از چهره او دور شود. این چهره‌ای زرد و تکیده بود ومنظری چندان ساییده و سنگ‌آسا داشت که گویی چندین قرن ذلت جسمانی آن را ساخته بود. اما چیزی آشنا، چیزی از پیش دیده، و در عین حال چیزی وحشت‌آور و کابوس‌وار، ناگهان در دل شوننبام جنبید و هیجان بی‌اندازه‌ای در او برانگیخت. با این همه، حافظه‌اش هنوز سر یاری نداشت. آن دهان بی‌دندان، آن چشمهای خمار درشت و میشی که گویی چون زخمی جاودان به روی جهان دهان گشوده بود، آن بینی غمزده و مجموعه آن حالت شکایت ابدی – نیمه پرسش و نیمه سرزنش – که در چهره مرد راه‌پیمای موج می‌زد یکباره به تمام معنی بر روی تن خیاط – که پشت به او کرده بود و می‌خواست به راه خود برود – فروریخت. فریاد خفه‌ای برآورد و سربرگرداند:

– گلوکمن! تو این جا چه می‌کنی؟

بی‌اختیار به زبان یهودیان آلمانی سخن گفته بود، و مردی که بدین گونه مخاطب قرار گرفته بود، چنانکه گویی شعله آتش او را سوزانده باشد، به کناری جستن کرد و در امتداد جاده پا به گریز نهاد. شوننبام با چالاکی بی‌سابقه‌ای که بر خود گمان نمی‌برد او را دنبال کرد، در حالی که لاماها بی‌شتاب و مغرور به راه خود می‌رفتند. در خم جاده به او رسید، شانه‌اش را چنگ زد و وادارش کرد که بایستد، خود گلوکمن بود، دیگر هیچ شک نداشت. فقط مشابهت قیافه نبود، بلکه آن حالت رنج و آن پرسش خاموش هرگز نمی‌توانست او را به اشتباه اندازد، چشمه‌ایش گویی پیوسته می‌پرسید: □چه می‌خواهید؟ از جان من چه می‌خواهید؟□، در گوشه تنگنا، پشت به صخره سرخ، چون حیوانی به دام افتاده ایستاده بود: دهان گشوده و لبها از روی لثه‌ها پس رفته.

شوننبام با همان زبان یهودی فریاد کشید:

– خودتی، می‌گویم خودتی!

گلوکمن هراسان سرش را به چپ و راست تکان داد و با همان زبان یهودی از ته گلو نالید:

– من نیستم! اسم من پدروست. من تو را نمی‌شناسم.

شوننبام با لحن مظفرانه‌ای فریاد برآورد:

– پس این زبان را از کجا یاد گرفته‌ای؟ در کودکستان لاپاز؟

دهان گلوکمن بازتر شد. سراسیمه نگاهی به سوی لاماها افکند. گویی آنها را به یاری می‌طلبید. شوننبام او را رها کرد و پرسید:

– آخر از چه می‌ترسی، بدبخت؟ من دوست توام. که را می‌خواهی گول بزنی؟ گلوکمن با صدایی تیز و استغاثه کننده با همان زبان جیغ زد:

– اسم من پدروست.

شوننبام با ترجم گفت:

– پاک دیوانه شده‌ای. خوب، که اسم تو پدروست... پس این را چه می‌گویی؟ دست گلوکمن را چنگ زد و به انگشت‌هایش نگاه کرد: حتی یک ناخن نداشت... – این را چه می‌گویی؟ لابد سرخ‌پوستها ناخن‌هایت را کشیده‌اند؟

گلوکمن باز هم خود را تنگتر به صخره چسباند. آهسته آهسته دهانش به هم رفت و ناگهان اشک روی گونه‌هایش سرازیر شد. با لکنت زبان گفت:

– مرا لو ندهی؟

– تو را لو ندهم؟ به که لو بدهم؟ چرا لو بدهم؟

نوعی آگاهی وحشت‌آور ناگهان گلویش را گرفت. نفس در سینه‌اش تنگ شد و عرق بر پیشانی‌ش نشست، ترس بر او هجوم آورد، ترسی شرم‌آور که ناگهان سرتاسر پهنه زمین را از مخاطرات کراهت‌آور انباشت. سپس به خود آمد و فریادزنان گفت:

– ولی تمام شده! پانزده سال است که تمام شده، تمام تمام!

خرخره گلوکمن روی گردن دراز و باریکش با تشنج تکان خورد و نوعی زهرخند زیرکانه به سرعت از روی چهره‌اش گذشت و فوراً ناپدید شد.

– همه‌شان همین را می‌گویند. امیدها را من یکی باور نمی‌کنم.

شوننبام احساس خفقان کرد و نفس بلندی کشید: در ارتفاع پنج هزار متری بودند. اما می‌دانست که ارتفاع دخیل نیست. با لحن مطمئنی گفت:

– گلوکمن، تو همیشه ابله بوده‌ای. اما با این حال، کوششی بکن! دیگر تمام شد! نه هیتلر هست، نه اس اس هست، نه اتاق گاز هست. حتی ما یک مملکت داریم، "ارض موعود". دیگر گذشت! دیگر احتیاجی نیست که مخفی بشویم! گلوکمن بی‌هیچ نشانی از شادمانی خندید.

– ها، ها، ها! همه‌اش کشک است!

شوننبام زوزه‌کشان گفت:

– چی کشک است؟

گلوکمن با لحنی مطلع گفت:

– "سرزمین موعود" وجود خارجی ندارد!

شوننبام پا بر زمین کوبید و رعد آسا غرید:

– چطور وجود ندارد؟ وجود دارد! مگر روزنامه‌ها را نخوانده‌ای؟ گلوکمن با قیافه‌ای بسیار زیرکانه به سادگی گفت:

– ها!

– آخر یک کنسولگری در لاپاز هست، توی همین شهر! می‌شود روادید گرفت! می‌شود آنجا رفت!

گلوکمن با لحن مطمئنی گفت:

– همه‌اش کشک است، این هم کلک آلمانی هاست.

اندک اندک مو بر اندام شوننبام راست می‌شد. آنچه بیشتر او را می‌ترساند قیافه زیرکانه و حالت برتر گلوکمن بود. ناگهان با خود اندیشید: و اگر حق با او باشد؟ از آلمانی ها کاملاً بر می‌آید که چنین حقه‌ای سوار کنند. به فلان جا مراجعه کن، با اسناد و مدارکی که یهودی‌بودنت را ثابت کند، تا تو را مجانا به اسرائیل ببرند: خود را معرفی می‌کنی، سوار کشتی می‌شوی و از اردوگاه مرگ سر در می‌آوری. خداوندا! چه دارم فکر می‌کنم؟ پیشانیش را خشکاند و سعی کرد که لبخند بزند. آن وقت متوجه شد که گلوکمن، با همان قیافه زیرکانه و لحن مطلع، دارد حرف می‌زند:

– این یک حقه است برای اینکه همه را با هم جمع کنند، همه کسانی را که توانسته‌اند مخفی بشوند، تا بعد همه را یکجا به اتاق گاز بفرستند... فکر بکری است، مگر نه؟ این کارها از آلمانی ها خوب برمی‌آید. می‌خواهند همه ما را آنجا جمع کنند، همه را تا نفر آخر، و بعد یکجا... من آنها را می‌شناسم.

شوننبام با لحنی آرام، چنانکه گویی با بچه حرف می‌زند، گفت:

تمام شد، به تو می‌گویم تمام شد!

گلوکمن با همان لحن مطمئن گفت:

– همه‌اش کشک است!

شوننبام دستش را به دور شانه او انداخت و گفت:

– بیا به خانه من برویم. باید به طبیب مراجعه کرد.

دو روز طول کشید تا توانست از میان سخن های آشفته او راه به جایی ببرد: گلوکمن پس از رهایی از اردوگاه – که علت آن را اختلاف موقت میان ضدیهودیان می‌دانست – در دشتهای مرتفع جبال آند پنهان شده بود، زیرا یقین داشت که اوضاع دیر یا زود به حال اول برمی‌گردد، اما اگر خود را ساریان کوه های سیرا وانمود کند شاید بتواند از چنگ گشتاپو بگریزد.

هر بار که شوننبام می‌کوشید تا برایش توضیح دهد که دیگر گشتاپویی در کار نیست و هیتلر مرده است و آلمان تحت تصرف است، گلوکمن به همین بس می‌کرد که شانه‌هایش را بالا بیندازد و قیافه‌ای آب زیر کاه به خود بگیرد: او واردتر است و دم به تله نخواهد داد؛ و شوننبام چون چنته استدلالش خالی می‌شد عکس هایی به او نشان می‌داد، اما گلوکمن ناگهان دعایی برای مردگان می‌خواند و بر قربانیان بی‌گناهی که حبله دشمن آنها را گرد هم آورده بود تا کشتن شان آسانتر شود ندبه می‌کرد.

سالها پیش، شوننبام از ضعف مشاعر او خبر داشت: می‌دانست که نیروی عقلانیش کمتر از تنش در مقابل شکنجه‌های وصف‌ناپذیری که دیده بود تاب آورده است. در اردوگاه، گلوکمن قربانی سوگلی فرمانده افراد اس.اس، هاوپتمن شولتسه بود، همان جلاّد ستمگری که با دقت کامل از طرف مقامات آلمانی انتخاب شده بود و به نحو احسن از عهده اعتمادی که بر او کرده بودند برمی‌آمد. بنابر دلایل مرموز و نامعلوم، گلوکمن بینوا مرکز توجه آزارهای او قرار گرفت و از زندانیان، با وجودی که بسیار کارکشته و خبره بودند، هیچ کس گمان نمی‌کرد که گلوکمن بتواند از زیر دست او جان به در ببرد.

شغل او هم مثل شوننبام خیاطی بود و گرچه انگشت‌هایش فن به کار بردن سوزن را تا اندازه‌ای از یاد برده بود، اما او هنوز آن قدر زیر و زرتگ بود که دوباره به سرعت آماده کار شود. دکان "خیاط پارissi" سرانجام توانست از عهده سفارش‌ها برآید.

گلوکمن هرگز با کسی حرف نمی‌زد. پشت پیشخوان در گوشه تاریک روی زمین می‌نشست و دور از چشم ارباب رجوع مشغول کار خود می‌شد و جز به هنگام شب از دکان بیرون نمی‌رفت، آن هم برای اینکه از لاماها دیدن کند و مدتی دراز با محبتی بسیار دست بر پوست زبر آنها بکشد. و همیشه در نگاهش نور بصیرتی دردناک برق می‌زد، نور معرفتی کامل که گاهی لبخندی محیلانه و حاکی از برتری که به سرعت از روی چهره‌اش می‌گذشت آن را مشخص تر می‌کرد. دوبار سعی کرده بود بگریزد: یک بار هنگامی که شوننبام تصادفا متذکر شده بود که آن روز مصادف با سیزدهمین سال سقوط آلمان هیتلری است و بار دیگر هنگامی که یک سرخ‌پوست مست در کوچه فریاد زده بود که "به زودی یک رئیس بزرگ از کوه پایین می‌آید و کارها را به دست می‌گیرد".

فقط شش ماه پس از ملاقات آنها بود که در طی هفته "یوم‌التکفیر" سرانجام تغییر محسوسی در حالات گلوکمن روی داد. احساس می‌شد که به خود مطمئن‌تر است و حتی، چنانکه از بند رسته باشد، تا اندازه‌ای آرام و آسوده می‌نماید. دیگر هنگام کار خود را از انتظار پنهان نمی‌کرد و شوننبام یک روز صبح که وارد دکان می‌شد صدایی شنید که باور کردنی نبود: گلوکمن آواز می‌خواند یا، به عبارت دقیقتر، یکی از آهنگهای قدیمی یهودیان را که از انتهای دشتهای روسیه بود زمزمه می‌کرد. سر برداشت، نگاه زودگذری به دوستش افکند، نخ را به دهان برد، آن را تر کرد و از سوزن گذراند و همچنان زمزمه‌وار خواندن آهنگ قدیمی سوزناکش را ادامه داد.

امیدی در دل شوننبام پیدا شد: شاید خاطره دردناکی که در ذهن محکوم مانده بود عاقبت می‌خواست پاک شود. معمولاً پس از شام، گلوکمن فورا می‌رفت و روی تشکی که در پستوی دکان انداخته بود می‌خوابید. وانگهی خوابش کوتاه بود: ساعت‌های متمادی در کنج خوابگاهش چنبره می‌زد و نگاه وهمناکش را به دیوار می‌دوخت و کیفیت وحشت‌آوری در اشیای آشنای اتاق می‌دمید و هر صدایی را به فریاد احتضار بدل می‌کرد. اما یک شب که شوننبام پس از بستن دکان، سرزده به آنجا برگشت تا کلیدی را که جا گذاشته بود بردارد غفلتا دوستش را دید که دزدانه مشغول چیدن مقداری غذای سرد در سبدی است. خیاط کلید را برداشت و بیرون رفت. اما به جای آنکه به خانه‌اش برود در کوچه پشت دری پنهان شد و منتظر ایستاد. آن گاه گلوکمن را دید که با سبد غذا زیر بغل به بیرون خزید و در تاریکی شب ناپدید شد.

شوننبام پی برد که دوستش تمام شیها، و همیشه با همان سبد غذا زیربغل، از دکان غایب می‌شود و چون اندکی بعد باز می‌گردد سبد خالی است و چهره‌اش حالتی آب زیرکار و خشنود دارد، گویی معامله شیرینی انجام داده است. خیاط سخت کنجکاو شد که از دستیارش بپرسد که هدف از این گشت و گذارهای شبانه چیست، اما چون از طبیعت سربه توی او خبر داشت و از رماندن او می‌ترسید بهتر دانست که سؤالی نکند. پس از پایان کار روزانه، با شکیبایی در کوچه کمین کرد و همین که شبخ پنهان کار را دید که از دکان بیرون می‌آید و دزدانه به سوی مقصد مرموزش می‌رود او را تعقیب کرد.

گلوکمن از پناه دیوارها به سرعت پیش می‌رفت و گاهی به عقب برمی‌گشت، گویی می‌خواست نقشه تعقیبی احتمالی را بی‌اثر کند. از مشاهده این همه احتیاط، کنجکاوی خیاط به نهایت رسید. از پشت دری به پشت در دیگر می‌جست و هر بار که دستیارش واپس می‌نگریست خود را پنهان می‌کرد.

شب شده بود و چند بار نزدیک بود که شوننبام رد او را گم کند. ولی هر بار، با وجود تن فربه و قلب خسته‌اش توانست خود را به او برساند. عاقبت در کوچه "انقلاب"، گلوکمن وارد حیاط خانه‌ای شد. خیاط لحظه‌ای درنگ کرد، سپس بر سر پنجه پا به دنبال او دوید.

وارد حیاط یکی از آن کاروانسراهای بازار بزرگ شد که هر صبح لاماها با بار خود از آنجا به سمت کوهستان حرکت می‌کردند. عده‌ای سرخ‌پوست در میان بوی سرگین بر زمین روی کاه خفته بودند. لاماها گردنهای دراز خود را از میان صندوقها و بساط دکانها بیرون آورده بودند. رو به روی او، یک در دیگر بود که به کوچه تنگ نیمه‌تاریکی باز می‌شد. گلوکمن ناپدید شده بود. خیاط لحظه‌ای صبر

کرد، سپس شانه‌هایش را بالا انداخت و آماده بازگشتن شد.

گلوکمن به منظور آنکه تعقیب‌کنندگان احتمالی را گمراه کند از راههای دور و دراز رفته بود. شوننبام بر آن شد که مستقیما از راه بازار بازگردد. وارد گذرگاه تنگی شد که به بازار می‌رسید. ناگهان توجهش به نور ضعیف چراغی نفتی که از بادگیر زیرزمینی بیرون می‌آمد جلب شد. نگاهی سرسری به سوی نور افکند و گلوکمن را دید.

مقابل میزی ایستاده بود. خوراکیها را از سبدش در می‌آورد و در برابر کسی که روی چهارپایه نشسته و پشتش به بادگیر بود می‌گذاشت. یک سوسیس و بطری آبجو و مقداری فلفل فرنگی و نان روی میز چید. آن مرد که شوننبام قیافه‌اش را نمی‌دید چند کلمه‌ای گفت و گلوکمن به تندی ته سبد را کاوید، سیگار برگی پیدا کرد و آن را هم روی سفره گذاشت. خیاط مجبور شد کوشش سختی بکند تا نگاهش را از چهره دوستش برگرداند: چهره او وحشتناک بود. لبخند می‌زد، اما چشمهای درشت‌شده و خیره‌مانده و سوزنده‌اش به این لبخند فاتحانه رنگی از جنون می‌زد.

در این لحظه مرد سرش را برگرداند و شوننبام او را شناخت: شولتسه، فرمانده اس.اس، جلاّد اردوگاه نورنبرگ بود! مدت یک ثانیه، خیاط به این امید دل خوش کرد که شاید دستخوش اوهام شده یا درست ندیده است. اما اگر یک قیافه بود که هرگز نمی‌توانست فراموش کند قیافه همین عفریت بود. به یاد آورد که شولتسه پس از جنگ ناپدید شده بود. گاهی می‌گفتند مرده است و گاهی می‌گفتند زنده است و در امریکای جنوبی پنهان شده است. اکنون او را در برابر خود می‌دید: هیولایی متفرعن و نیرومند و تنومند با موهایی کوتاه و سیخ سیخ و نیشخندی بر لب.

اما وحشت‌آورتر از وجود این عفریت وجود خود گلوکمن بود. بر اثر کدام خبط دماغی هولناک به اینجا آمده و در برابر کسی ایستاده بود که خود چندی پیش قربانی سولگلیش بود، همان کسی که متجاوز از یک سال انواع شکنجه‌ها را روی تن او آزمایش کرده بود؟ این چگونه جنونی بود که او را وامی‌داشت تا هر شب بیاید و شکنجه‌گر خود را به جای آنکه بکشد یا تسلیم پلیس بکند، غذا بدهد؟ شوننبام حس کرد که ذهنش پریشان می‌شود: آنچه می‌دید در هیبت و دهشت بالاتر از حد هر تحملی بود. سعی کرد تا فریاد بزند، کمک بطلبید، مردم را بشوراند، اما همین قدر توانست دهانش را باز کند و دست‌هایش را تکان بدهد: صدایش از اطاعت امر او سر باز زد و شوننبام همان جا ماند و با چشمهایی از حذقه درآمده به تماشای مظلومی پرداخت که اکنون مشغول گشودن در بطری و پرکردن لیوان ظالم بود. مدتی همچنان در بی‌خبری محض ایستاد: سخافت صحنه‌ای که از برابر چشمش می‌گذشت هر نوع حس واقعیت را از او سلب می‌کرد.

فقط هنگامی که فریاد خفه و حیرت‌زده‌ای را از نزدیک شنید به خود آمد: در نور ماهتاب، گلوکمن رادید. آن دو مرد لحظه‌ای به‌یکدیگرنگریستند: یکی باحالتی برآشفته از حیرت و دیگری با لبخندی حاکی از مکاری و حتی سنگدلی و با چشمهایی که در آنها همه آتشیهای جنونی پیروز شعله می‌کشید. سپس شوننبام صدای خود را شنید و به زحمت توانست آن را باز شناسد:

– این مرد یک سال تمام هر روز تو را شکنجه داده است! تو را زجرکش کرده و به صلابه کشیده است! و حالا به عوض اینکه پلیس را خبرکنی هر شب برایش غذا می‌بری؟ آیا ممکن است؟ آیا خواب نمی‌بینم؟ تو چطور می‌توانی این کار را بکنی؟

بر چهره مرد قربانی حالت مکاری پرمعنی آشکارتر شد و از ژرفای قرون صدایی چندین هزارساله برخاست که مو براندام خیاط راست کرد و قلبش از حرکت بازماند:

– قول داده است که دفعه دیگر با من مهربانتر باشد!

❖ این داستان کوتاه تحت عنوان "کهن‌ترین داستان جهان" از کتاب "برگزیده داستانهای کوتاه از نویسندگان معاصر فرانسه" – نوشته "رومن گاری"، ترجمه "ابوالحسن نجفی" – انتشارات پایپروس – تهران ۱۳۶۶ نقل شده است.